جواهر موجود
بازهم مفقود

مؤلف: الداعی الی الله مولانا محمد عطاء الله صاحب فیضانی (رفع الله درجاته)

بسم الله الرحمن الرحیم

جواہر موجود بازہم مفقود

الداعی الی اللّٰہ
مولانا محمد عطاءاللّٰہ فیضانی

شناسنامۀ کتاب

عنوان: جواهر موجود بازهم مفقود

مؤلف: الداعی الی اللّه مولانا محمد عطاءاللّه فیضانی

تاریخ و محل نگارش : ١٤ دلو ١٣٤٩، کوته قفلی‌های محبس دهمزنگ

ناشر : کانون فرهنگی علامه فیضانی

صفحه آرا: عبدالمبین عابد

چاپ اول: ١٣٦٩ هـ ش، **دوم** بهار ۱۳۹۱ هـ ش، **سوم**، ۱۳۹۳هـ ش

چاپ چهارم: خزان ۱۴۰۱ هـ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

فهرست مطالب

قسمت اول
تکامل عقل
تجلیات روح

قسمت دوم
آرامگاه نفس
بارگاه شیطان

قسمت اول

تکامل عقل

تجلیات روح

اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاَ أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ

ترجمه: ثنا و صفت مر خدای را که هدایت کرد ما را (به این راه) و اگر حضرت او جلت عظمته رهنمونی نمی‌فرمود، ما نبودیم که راه یابیم. (اعراف/۴۳)

به عبارهٔ دیگر: اگر او جلت عظمته ما را به شاهراه مستقیم راه نمایی نمی‌کرد؛ ما راه‌یاب نمی‌شدیم.

(...) جوان خوش سلیقه، با ذوق خیلی مدرک؛ در طی پرسش‌های خویش، انتهای دقت را به کار برده و به جواب‌هایی که داده می‌شد نیز تعمق مزید می‌کرد؛ اخیراً پرسید:

چرا انسان زمانی مصدر کارهای خیلی خوب، و وقتی هم باعث بر اعمال شرم آور می‌گردد، بلکه شخصاً مرتکب می‌شود؟؟

و یکی از بارزترین نمونه اش حالات معاصرین منور ماست! که از یک طرف دم از مدنیت و کمال می‌زنند و تا جایی بر مکشوفات و اختراعات محیر العقول عالم دست یافته، و اکنون نظر را جانب کرات دیگر و تسخیر آن متوجه

کرده اند، و از جانب دیگر با این همه دانش! عوض کمک به همنوعان خویش "چرا؟؟" برعکس به خونخواری و آدم کشی، هرچه بیشتر و تمامتر ملتفت بوده و حتی برای برآورده شدن این مأمول، به ایجاد وسایط مهلک تری، مصارف سرسام آوری را متحمل می‌شوند؟. چنانچه به مصرف مؤسسهٔ (یونو United Nation) یا زادگاه امید ملل، سالیانه مبلغ یکصد و هشتاد میلیون دالر پرداخته می‌شود ولی مصارف تسلیحاتی ممالک ورزیده و به اصطلاح رسیده، سالیانه از بلیون‌ها دالر می گذرد! که در حقیقت این همه مساعی برای امحای نسل بشر و یا به عبارهٔ دیگر: برای قتل برادر از طرف برادر، به کار می‌رود!. "آیا مفهوم و معنی مدنیت اینست، و این افعال نافرجام را باید تمدن نامید؟؟"

نه ابداً، جواب منفی است.

به مرتبهٔ دوم:

عجبتر اینست! که در پهلوی این همه ادعاهای بلند بالای کمال، دانش و پی بردن بر حیات مخلوقات با آن همه کیفیت و کمیت و کوچکی چون میکروب و غیره اسرار بزرگ و قوی دیگر! که هر یک بذات خود وجود خالق و صانع کل را ثابت و روشن می‌سازد، علی الرغم این تَـنَـوُر، روحیهٔ بی خدایی، الحاد و ارتداد تقویهٔ بیشتر یافته می‌رود و این چنین بی بند و باری‌ها و خود سری‌ها، پیشرفت بسزایی کرده و رونق هر چه تمامتر را اکتساب می‌نماید، که بدون تردید ادامهٔ این روش‌های وحشت انگیز، بربریت مدهش دیگری را بار خواهد آورد.

امیدوارم بر علت یا علل اصلی و حقیقی همه جانبهٔ این موضوعات، در فرد یا اجتماع «که چیست؟» روشنی بسزایی مستند به منطق و معقول انداخته باشید! و اگر در زمینه به دین مبارک اسلام، ریشه از آن سراغ کرده، به ارائه اصول قبول شدهٔ ائمه (رح) می‌توانید اتکایی به آن داده، و به تفصیل تمام ما را بدان مسبوق سازند.

پرسیدم: چرا در مباحث خویش هر چه بیشتر می‌کوشید که یکی از جوانب آن، مطلق اساسات دین را مداخلت داده و در پهلویش تدقیقات خود را سر انجام دهید؟؟

در پاسخ گفت: راستش اینست که عدهٔ از رفقای کم رشد، خصوصاً که در ساحهٔ دین مبارک اسلام معلومات شان خیلی‌ها محدود و ناچیزست؛ بنابر عدسیهٔ تنگ نظر خود، همیشه با انتقادات می‌پردازند؛ که همه و همهٔ آن بزعم شان منطوی بر کوتاهی و یا کم رسی دین به حقایق مکشوفهٔ امروز و یا به عبارهٔ دیگر، ناکافی دانستن دین به احتیاجات عصر است.

بدین ملحوظ و علاقهٔ مبرم که من به اسلام و دیانت دارم، لذا بیشتر می‌خواهم که در جواب‌های شما روشنی کاملتر را در برابر پرسش‌های خویش طوری دریابم که به وضاحت توسع دین را در هر رشته! به حد نهایی و کافی ثابت نماید.»

گفتم: مطلب روشن گردید، خوب است تا در صدد جواب‌های آنچه خواسته اید، برآییم.

از همه اولتر اجازت دهید که خلاصهٔ دو سوال و یک ضمیمه پرسش‌های تان‌را بازگو نمایم و سپس به جواب هر یک از آن‌ها پردازیم.

در سوال اول - علت خونریزی‌ها و آدم کشی‌ها را، پس از ادعا داری‌های بلند بالای مدنیت، که «چرا می‌کنند؟» و یا انسان زمانی صالح و وقتی بدکار و زشت رفتار، «چرا می‌گردد؟؟»

سوال دوم:

با همه دانـش در جزییـات مخلـوق چـون میکـروب، بـا غیـره اشـیاء عجیـب و غریب، چرا انسان‌ها بعضاً و یا قسماً به الحاد و ارتداد می‌گرایند، و نیز رونقـی به بی بند و باری‌ها هر چه بیشتر و تمایل به آن نشان داده می‌شود؟؟

پیش از همه باید متذکر شد که در این باره عده‌یی بـزرگ از فلاسـفه و غیـره محققان و سخنوران عالم، دقت بسیار به کار برده، و خواسـته انـد تـا پـردهٔ راز را بالا و به حل این معضله، جامعه را آشنا سازند، متأسفانه طور شاید وباید موفقیت نصیب شان نگردیده، بلکه برعکس عوض گره کشایی، عقده‌های دیگر به میان آورده اند!؛ زیـرا اسـاس ایـن حقـایق، راز نهـانی خـالق هـر دو جهـان اسـت! در صورتیکه خود شخص معتقد علت العلل این همه عالم عیان و نهان نباشد، باری بر سرائر درونی این سرا پرده، چطور وارد شده می‌تواند؟.

و ایـن بـدان ضـرب المثـل عـوام مانـد، کـه گوینـد: "کسـی را بـه قریـه راه نمی‌دادند، اما او می‌گفت: خانه ملک جای من است".

به هر حال، بیایید که بر سر اصل مطلب باز گردیم.

و ارجوا من الله التوفیق

در پاسـخ سـوال اول شـما، کـه چـرا بـا همـه ادعـای تنـور! بـه قتـل‌هـای گوناگون، معاصرین و غیره مقتدر این گذشته و حالیه مرتکب گردیـده و یـا می‌شوند؟؟؟

و یا اینکه، چرا انسان زمانی مرتکب کردار نیک و وقتی عامل حرکات ناشایسته می‌گردد؟؟؟

و اگر ابتداء به ساکن بگویم؛ همه آنچه گفتید و شمردید، از اثر پیروی نفـس و شیطان به میان می‌آید؛ شاید درک و فهمش بدون حجت، اندک دشوار باشـد؛ و در آیندهٔ قریب کلیه جوانب آن روشن خواهد شد، فقط فعـلاً بـه طـور اجمـال

باید گفت: چون یکی از آرزوهای بارز نفس، حب جاه و ریاست است، لذا برتری خود را شخص به روی این غریزه توسط ثروت و قدرت و یا درایت... و غیره بر دیگران حتماً می‌خواهد.

به تأسی از این معیار، با در نظر گرفتن استعداد اشخاص، خصوصاً که تا اندازهٔ دارای نیرو های متنفذ فوق هم باشند، یکی بعد دیگر به وسوسه‌های که در درون او، از طرف شیطان ایجاد گشته؛ و نفس هم طوریکه گفته شد، به اتکای توانایی که در خود سراغ دارد، شخص را وادار به پیکار می کند.

اینجاست که باید دقت نهایی را به کار برد، که آیا مبارزهٔ مذکور به روی کشور گشایی و یا زورگویی و یا قدرت فروشی و یا حفاظت حیثیت شخصی یا ملی و یا اینکه برای شیوع احکام حضرت الهی است؟؟ یا چطور؟

خلاصه، به محض برخورد اول، دیدن کوچکترین تعمق، حکم کردن و یا نتیجه ارائه نمودن، غلط مطلق و اشتباه قوی، بلکه جرم نابخشودنیست.

از اینرو، ما این موضوع «سادهٔ ظاهری و نهایت غامض حقیقی را» در مباحث بعدی بدقت هر چه تمامتر دنبال خواهیم کرد، تا نشود ما خود اشتباه کرده و مرتکب خطا در این تحقیق گردیم.

فقط در مرحله ای اول اینقدر باید دانست که دریافت حقایق این جنجال ها، اگر مربوط به فرد یا اجتماع کوچک، خصوصاً که نا رسیده تر باشد، سهل است، و به زودی می‌توان به نتیجهٔ مثبت یا منفی به فیصدی ای اضافه از شصت الی نود و چند رسید.

اما اگر قیام این غوغاها، از ناحیهٔ افراد دانشمند و مقتدر، و جوامع منورتری، سر و صورت یافته باشد؛ البته به درک همه جانبهٔ جهات مثبت یا منفی آن به خوبی نمی‌توان وارد شد، زیرا ایشان به انواع مکاری و حیلت اندوزی‌ها و یا به

اصطلاح به زبان بازی و قلم فرسایی‌ها، آن قبایح و فواسد را بـه نـوع از انـواع بـه روی دلیل یا دلایل، نیکو نموده و جایز می‌شمارند.

و از جانبی هم آنقدر فرصت را به کس نمی‌دهند که شخص بتواند، آن عمل یا اعمال را به غربال تجزیه و تحلیل قرار داده و بـه نتیجهٔ سـلیم و ثابـت خـود را برساند. چه از یک طرف «قـدرت» بـا ایشـان اسـت و از جانـب دیگـر همـواره «مشت دعا گوی و استفاده جوی» نیز بـه آن‌هـا همنـوایی می‌کننـد. بنـابر ایـن، کمتر توفیق تدقیق به کسی داده خواهد شد، تا بتواند حقایق را با این همه قـدرت طرف مقابل، به میان آورد.

جواب سوال دوم:

در باره اینکه: چرا پس از دست یافتن اولاد بشر بر اختراعات هر چه بـزرگ و بزرگتر، عوض اینکه جبین عبودیت را بر زمین طاعت به معبـود برحـق بسـایید؛ و شکرانهٔ این کشف، کـه در حقیقـت اعطیـه حضـرت خداوندیسـت کـه بـه وی مرحمت گردیده! به جای آرد؛ و در قبال آن بر زوایـای باریـک صـنعت، کـه از طرف صانع حکیم او جل‌شانه چطور تعبیه گردیده! بپردازد؛ و به اعماق نظـر هـر چه بیشتر بر عظمت و کبریـایی اش قلبـاً مصـدق گـردد!! بـرعکس، بـه انانیـت، خودی و خودنمایی می‌گراید؛ بل چقدر بر سرائر اشیاء توسط ساینس، و یا غیـره علوم و اسباب آلات تخنیک پی ببرد، به همان اندازه، به پس کوچه‌های انکـار، الحاد، و ارتداد پیش می‌رود علت این همه ناشی از تلبیسات شیطان و شخصـیت جویی و توفق طلبی نفس انسان است زیرا همینکه او به اختـراع چیـزی از اشـیاء دست یافت، چـون ذات ایـن جهـان و مـا فیهـای آن، دنـی و منسـوب بـه عـالم کدرانی است لذا انعکاس اولـین تصـرف بـر اسـرار غـامض شـی، کـه حضـرت سبحان جل‌جلاله در آن نهان کرده بود؛ در بدل «نظر از صنع بـه صـانع متعـال» به او هستی و خود پسندی از کمال خودش جلوه کرده؛ با دیدهٔ بـاز از ملاحظـه

خالق آن کور و کر گردیده باشد. و ممکن خلا های دیگر هم در هستهٔ معلومات او به امور وحدت و یا پیروی از شریعت موجود باشد؛ و یا ممکن در ساحهٔ دین و دیانت تا اندازهٔ لازم واقف نبوده و برعکس بی خبر و یا کم رشد دیده شود. لذا بروی این و غیره وسایط عدم وقوف نتیجه آن کشف، بی‌شک عوض قرب حضرت حق جل‌جلاله، بُعد مطلق بار آورد، و به استفاده از فرصت شیطان نیز تلبیسات نماید.

مثلاً: هنگام پرسش‌های مردم در بارهٔ آن اختراع، اگر وجود حکمت و تنظیم قوت را، که در آن از جانب خدای پاک جل‌جلاله قبلاً نهاده شده بود، معرفی کند؛ به نظرش شیطان چنان نماید که گویا بر حیثیت فهم و نبوغ درک خویش لکه وارد کرده است. که در عین حال این و امثال این وساوس شیطانی منبع هستی و خود پرستی او می‌گردد.

به طور مثال: از تفصیلات که دکتوران و متخصصان ورزیدهٔ علم طب نشر کرده، چنین ثابت گردیده که ایشان توسط میکروسکوب‌های قوی و حساس؛ نر و ماده، نوع و رقم، زمان توالد و تناسل، مدارک تغذی و ترتیب خرابکاری میکروب‌ها را در جسم، که از چه چیزها به عمل می‌آید و یا در برابر انسجام وجود و گلوبین‌های خون و غیره توکسین‌های تزریق شدهٔ قبلی، چرا مصئونیت دارد؟ و یا در حال تماس به آن‌ها چطور خود را محصون می‌سازد؟ و یا اینکه، هر یک از میکروب‌ها به جای‌های معینه مانند شش‌ها، قلب، مغز، استخوان و یا غیره اعضای جسم- به چه مهارت خود را رسانیده؟ و در آنجا چطور توالد و تناسل کرده؟ و رو به ازدیاد می‌گذارد؟

و مانند این هزاران دقایق دیگر که توسط ساینس (فزیک، کیمیا، بیولوژی، ...) و غیره علوم امروزی به دست آمده و حتی به زنده گی موجود

کوچک که به قول خود شان پس از ده یا پانزده هزار بار کلان شدن، به اندازهٔ سر شپش یا مورچه دیده می‌شود.

چرا اینقدر توجه نمی‌نمایید که این همه درک و فهم لازم را به این مخلوق نادیدنی با غیره انسجام‌های جسمی عجیب مانند آله توالد و تناسل، که داده است؛ اگر هر یک از این باریکی ها را به دیدهٔ عبرت ببینیم و تحت مطالعه دقیق قرار دهیم، آیا به ذات خویش ثابت کنندهٔ وجود خالق و رازق یکتا نبوده و چون آفتاب روشن نمی‌سازد؟ جواب مثبت است.

مگر که مخترعین اشیاء عجیبتر از این، با مکتشفین میکروب و غیره، به مشاهدهٔ این همه براهین و حجت، به شاهراه هدایت نمی‌گرایند، و برعکس بعضاً جانب الحاد و ارتداد و بی خدای، به قدم های وسیع گام بر می‌دارند، علت سه چیز است:

اول - اینکه ایشان را به دایرهٔ ضلالت آفریدند، لذا به صراط المستقیم برگشتن به آن‌ها چون بالا رفتن به آسمان جسماً باشد، چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

فَمَن يُرِدِ اللّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاء كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ (انعام/۱۲۵)

که از این عبارت برای مؤمنین ابلاغست تا بدانند که به دولت سرای وحدت رسیدن و به پیروی شرع انور متوجه بودن لطف عظیم حضرت اقدس کبریای کریم جل‌جلاله است که نصیب شان گردیده.

دوم- اینکه ایشان قوای نور اکتسابی و فطری جسم (روح) را هیچ تنویر نبخشیده و به حقیقت این انموذج و جوهر اصلی، اصلا پی نبرده؛ بلکه به این

صفت خود را با حیوانات یکسان می‌دانند؛ حالانکه اشـتباه کلـی، بلکـه غلطـی فاحش را مرتکب شده اند.

سوم- طبیعی، به روی دشـمنی و سرسـختی کـه بـا انسـان شـیطان دارد؛ بـه همکاری نفس، توجـه هرچـه بیشـتر همچـو اشـخاص را جانـب زیـب و زینـت مجازی، و یا سرانجام بخشیدن امور زنده‌گی شخصـی، بـه روی انانیـت و خـود پرستی متوجه کرده و از اصل الاصول این همه عالم که در دارالسرای بقا بـا ایـن تفاوت‌هـای چشـمگیر مـدحش رجعـت کـرده، و از ایـن صـحنهٔ آزمـون بـرای خوشنودی خدا جل‌جلاله (خالق آن) با خود «چـه آورده؟» را، اصـلاً و ابـدا بـه نظر نیاورده اند.

سوال سوم:

آیا در جسم انسان تنها نفس و شـیطان جـایگزین انـد؟ هرگـاه چنـین باشـد، چطور ممکن شده می‌تواند که انسـان بـه شـاهراه مسـتقیم بـا ایـن دو دشـمن قوی و قدیم رهبری گردد؟؟

جواب: نخیر!

در صندوق بدن انسان دو قدرت اصلی به نام روح و نفس، و دو محرکهٔ غیبـی بـه اسـامی، ملـک و شـیطان وجـود دارد، کـه در برابـر هـر دو قـوای متذکره (روح و نفس) و دایره فعـل و انفعـال شـان، آیینـه عقـل را قـرار داده اند.

البته نشو و نمای هریک از روح و نفس و آیینه داری یـی کـه عقـل در برابـر شان چطور می‌کند و تحریکات که به طور وسوسه از طرف شیطان القا می‌شـود و نیز الهاماتیکه از جانب ملک در انجامهٔ قلب سرازیر می‌گردد، و در نهایت که پیروان طـی مقامـات روحـی بـه چـه اسـاس مسـتحق اعلـی علیـین می‌شـوند، و

برعکس دنباله روان نفس به چه الزام مستحق اسفل السافلین می گردند؟؟ مستلزم تفصیلات کافی و تدقیقات وافیست.

بیمورد نیست که تذکر دهیم هریک از این جواهر «**روح و نفس و عقل**» اساسات منظم و مستند قرآنی مضمم با احادیث نبوی صلی علیه وسلم دارد؛ و بالنتیجه این همه و همه شرح حقایقی است که در پرتو حصول دانش هریک از آن به روشنی تمام علاوه از اینکه شخص جهت شاهراه مستقیم را در می‌یابد و به تفصیل لازم موفق به ملاحظهٔ حل ام السوالات و یا رؤس المطالب فوق به خوبی گردیده می‌تواند.

ضمناً بر چگونگی این همه عالم با کلیه نظم و نسق که دارد وقوف هر چه بیشتر خواهد یافت، ولی فرصت فراوان به کار دارد تا شما به گوش و هوش شنیده و من نیز به تفصیلات آن با کمال خونسردی موقع یافته باشیم. خوشبختانه که روحیهٔ مطلب با اساسات دین و مذهب پیوند عمیق و ناگسستنی دارد؛ که این یگانه آرزوی شماست، امید است در مبادی گفتار به هر جاییکه به زعم تان ایجاب توضیح بیشتر و یا سوال می‌نماید فقط تکرار آن جمله را از من درخواسته، به قلم و کاغذ که در دست دارند، یاد داشت عبارت و سوال مورد نظر خود را نموده باشند. او نیز با جبین کشاده پیشنهادم را پذیرفته و به من اجازه ادامهٔ صحبت داد.

گفتم: عزیزم، آقای روشنفکر!!

از فحوای مجالس و مصاحباتی که تا اکنون با شما به عمل آوردم، به خوبی دانسته شد، که اقرار بر وجود خالق واحد جل‌جلاله و صانع کل موجودات جل عظمته، در اعماق قلب تان جا داشته، ممکن به واسطه مطالعهٔ آثار برخی فلاسفهٔ غرب و یا تاثیر مصاحبین نامرغوب ترددهایی هم به طور اوهام در پهلویش قرار

گرفته باشد، اما چون جنبهٔ تثبیت وجود خالق مطلق و رازق برحق جل‌جلاله، در آن قویتر دیده می‌شود بنابر این سر مبحث را از اینجا می‌کشاییم.

آن خدای عظیم و آن صانع قدیم جل‌جلاله که هر فرد مؤحد به قلب خویش شئونات حضرتش را به چه پیمانه اخلاص که در قلب جایگزین ساخته (تحکیم حالات شخصی عدهٔ محدود مورد بحث نیست) اما رویهمرفته احدی را به کنه ذاتش راهی کما یلیق شانه نبوده و جز اینکه در مصنوعات نظر کنیم و ضمناً کیفیت و کمیتش را با غیره تبارزات که از آن در فعل و انفعال صورت می‌گیرد، بخاطر آوریم. و از این مطالعه بی‌شک به این نتیجه می‌رسیم که بدون صانع کامل و خالق عاجل و آجل جل‌جلاله چنین نظم و نسق صورت گرفته نمی‌تواند و به این تفکر و تحقق که «ساعت آن معادل شصت سال عبادت است» پی بر حشمت و عظمت او جل‌شانه برده می‌توانیم و بیش از این تکیه گاه به دسترس اختیار عاقل ترین موجودات نیست. فقط قرآن کریم آخرین کتاب آسمانیست که فشردهٔ این حقایق را در لابلای آیات، قصص، وعده، وعید، احکام، مثال، محکمات، و متشبهات گرد آورده و به رهنمایی پیروان خویش از فرزندان بشر پرداخته است.

خلاصه، این ذات با حشمت و عظمت، که زبان از ادای ثنا و قلم از عهدهٔ بیانش عاجز است؛ به اصطلاح: «**گنجی بود مخفی**» **دارای هرگونه قدرت ایجاد، ابداع، تخلیق، و تکوین؛ اراده فرمود تا شناخته شود**»؛ چنانچه می‌فرماید:

کنت کنزاً مخفیاً احببت ان اعرف لما خلقت الخلق

یعنی: بودم گنجی پوشیده؛ خواستم تا مرا بشناسند، لذا پیداکردم این همه عالم عیان و نهان را. (حدیث قدسی)

و به مشاهدهٔ عرفا بدین تقریب چنین رسیده که هر چیز به درگاه بی نیازی او جل‌شانه موجود بوده و خلق گشته می‌توانست، فقط یگانه جنس ناموجود «**عجز**» بود! چه او جلت عظمته از خود بزرگتری را نداشت تا روی التجا بدو آورد، لذا این بشر شوریده سر را پیدا و همه دنیا و مافیها را برای تنظیم زنده‌گی او هویدا کرد، تا عجز کرده و از آن بهره‌های هرچه بیشتر را برده باشد!

به اوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا
سر مویی گر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا
بیدل

و در تفاسیر به این حقیقت روشنایی بسزایی انداخته و تفصیلات درخور هر گونه ستایش داده اند.

خلاصه، پارهٔ از مخلوقات گوناگونش را که ما به روی زمین خویش و یا توسط تلسکوب‌های غولپیکر به کرات دیگر می‌بینیم، بی‌شک یکی از هزارم حصهٔ موجودات شمرده می‌شود، که تا اکنون به نظر اولاد بشر رسیده است.

چنانچه در فلک ما به کره زمین نمونه های بسیار از مخلوقات خوشرو و خوشبو، ساکن و متحرک را آفرید، و طرز معشیت هر یک را نظر به فصول و اماکن، متغییر ساخت؛ انتها در آب و هوا و حتی آتش، جانداران متنوع را به اشکال و الوان مختلف و غیره تفاوت‌های چشمگیر به میان آورد و به طور نهایی فایده هرچه بیشتر را از ایشان به حضرت انسان بخشید.

تا او علاوه از استفاده های مادی اشیاء مذکور، باری در سرا پردهٔ معنویات، خوض و غور کرده چه لذتیکه به واسطهٔ کدام یک از حسیات خویش از آن چیز می‌گیرد؛ بعین پیمانه بلکه بیشتر از آن بر وجود خالق آن شی جل‌شانه، که به چه حکمت و کیفیت آن‌را آفریده، و به دسترس اختیار او قرار داده، و این موجود ضعیف (**انسان**) را چطور بر آن چیره و غالب گردانیده، دقت نماید.

حتی اگر نظر را دقیقتر گردانیم که برای بهبود حیات این بشر، زنده گی هزاران مخلوق دیگر دستخوش نابودی به میل او قرار می گیرد، نیز مبالغه نه، بلکه یک حقیقت انکار ناپذیراست. آیا تعمق گاهی نکرده باشید! که این شکم کوچک فرزندان آدم در واقعه قبرستان اکثر جانداران اهلی چون شتر... و غیره و وحشی چون ویل و... در بر و بحر است! مگر به این نکته گاهی ملتفت نشده باشید که حیات میلیون‌ها و ملیاردها جانداران، مانند کرم ابریشم را که به مشکلترین ترتیب نابود و از آن در آخر یکجوره کالای ابریشمی به انسان به دست می‌آید؟! و مانند این صدها مثال دیگر.

بیت:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

خلاصه، آنچه گفتیم و شمردیم بر دو اصل منطوی می گردد:

اول- طوریکه قبلاً گفته شد؛ اکثر این مظاهر و کلیهٔ اشیاء برای استفادهٔ حضرت انسان خلق گردیده است.

دوم- و در برابر همه این‌ها (**کلیه اشیاء**) انسان برای شناسایی هرچه بیشتر و تمامتر حضرت حنان و منان او جل‌جلاله پیدا گردیده است و این شناسایی همه اولاد بشر را از مشاهده و دقت در مصنوعات، خیلی آسان و تمامتر به دست می‌آید! که گویا از «**ملاحظه مصنوعات**» بر حشمت و عظمت ذات او جل‌جلاله پی بردن باشد.

یا به عباره دیگر: انسان موجودیست که در فلک خویش مخصوصاً، و به کره خویش عموماً، مظهر نمایش هرگونه عظمت حضرت کبریا جل‌جلاله شانه و مصدق واقعی بی چونی و بی مانندی ویتعالی است جل‌جلاله.

دیدم به چهرهٔ طرف مقابل تردد پیداست، لذا سخن را قطع کرده، و گفتم: اگر کدام سوال به ذهن تان رسیده باشد، لطفاً ارائه دارید!.

دفعتاً از هم شگفته و نظر به کاغذ انداخته؛ با بدرقهٔ تبسم گفت:

سوال چهارم:

«در عبارات فوق شما گفتید که انسان در فلک خود به قسم مخصوص، و به کرهٔ زمین خویش به طور عموم، استفاده‌هایی از همه مخلوقات به عمل می‌آورد! از گفته شما چنین بر می‌آید که شاید افلاک دیگر بوده و در آن موجودات هم زنده‌گی خواهد کرد؟؟»

در پاسخ گفتم: بلی خدای متعال در کلام حمید و مجید خویش فرموده است:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (طلاق/۱۲)

ترجمه: خداوند متعال آفرید آسمان‌ها را به هفت قسمت و یا طبقات هفتگانه، و مانند این خلق گردانید زمین را، و جاری ساخت در آن اوامر و نواهی خویش را، به خوبی تمام بدانید که خدا بر همه چیز تواناست و همه اشیاء به علم حضرت او جل‌جلاله محاط است. یعنی از دانش او تعالی چیزی بیرون نباشد.

دیدم سیمایش شگفته تر گردیده گفت:

«قرآن کریم چه کتاب معجزه آسایی‌ست که هر آیت آن بذات خویش منشأ صدها حقایق است، که به راستی ثابت می‌گردد از عهدهٔ احدی غیر از خدا جل‌جلاله تنظیم این کتاب با این همه اسراری که دارد ممکن نیست.»

گفتم: چطور و به خاطر شما چه چیز رسیده که اکنون بر حقیقت و صفاییت قرآنکریم بیش از آنچه عقیده داریم روشنی انداخته است.

گفت: امروز تا جاییکه توسط تلسکوب‌های غولپیکر مکشوف گردیده و مشاهده می‌شود، در ماورای فلک ما، افلاک دیگر هستند که در آن موجودات زنده خواهند بود، چنانچه استاد دانشگاه استرونزیک پاریس، که یکی از نوابغ و فلاسفهٔ آنجا، و در عین حال پروفیسور وقت و نامش پیبرگرن می‌باشد، می‌گوید: پنجصد هزار موجود در کهکشان شیری که هر شب آن‌را می‌بینیم زیست می‌کنند.

این راز را تقریباً چهارده قرن پیش قرآن شریف توضیح نموده بود، متأسفانه که ما از آن بی‌خبریم.

سوال پنجم - باری پرسید:

«از معرفت و شناسایی انسان به حضرت خدای عالم و عالمیان چه می‌افزود که این همه جار و جنجال را خلق نمود؟؟»

در جواب گفتم: عزیزم اشتباه کردید!

خالق عیان و نهان جل‌جلاله، پیش از خلقت انس و جان و غیره جانداران، دارای هرگونه تصرف و قدرت کامل بوده و هست. و احتیاج از وی تعالی در این پیدایش انواع مخلوقات، خصوصاً انسان نبوده و نیست، بلکه حقیقت این است تا انسان از وی نفع ببرد و به لذایذ آجل و عاجل برسد.

چنانچه یکی از آیات بینات می‌فرماید: «نیافریدم انسان را تا از وی نفع ببرم، بلکه برای اینکه به او نفع‌ها برسانم»، و نیز دیدار حشمت و بزرگی ذات حضرت کبریایی خود را کماشانه او تعالی جل‌جلاله بیند و داند و انسان از عهده اش آن چنانکه لازم است ابداً بیرون آمده نتواند. فقط در پارهٔ از افلاک فلک شمسیهٔ ما

و در آن زمینی که زنده گی می کنیم، مظاهری چند از قدرت حضرت خویش را به دیدبان انسان نمودار کرده و از آن به شاکران و مصدقان (مؤمنان عامل) انعـام هر دو جهان، و بر منکران و ملحدان که با همه درک و دانش انکار مـی ورزنـد، اجرام ثابت نموده و در نتیجه به سرای باقی و اعطای سرمدی هر یکی از فریقین شقی و سعید را سوق دهند، چنانچه فرموده:

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا... (زمر/۷۱)

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا... (زمر/۷۳)

ترجمه: و سوق دهند کـافران را بـه سـوی دوزخ، گـروه گـروه و روان کـرده شوند آنانیکه ترسیدند از پروردگار خویش به سوی بهشت، گروه گروه.

و در عین حال انتباه بزرگ به اولاد بشـر از اینجـا سرچشـمه می گیـرد کـه در حال نکردن هیچگونه طاعت، به این همه انعام و اکـرام مسـتحق گردیـد و تـاج: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (۷۰) بر سرش نهاده شده و او را خلیفهٔ خویش در ایـن سـرا پرده، حضرت او تعالی مقرر فرموده است و اگر فرمان برداری بیشتر نمایـد البتـه برخوردار از لذایذ گوناگون، در هر دو دار گردیده و علاوتاً مشرف دیدار خواهد شد.

وی گفت: به صحبت خویش لطفاً ادامه دهید که خیلی‌هـا دلچسـپ بـوده و شافی امراض و گشایندهٔ عقده‌های معنوی ام گردید.

گفتم: اکنون که تا جای سـخن از حکمـت پیـدایش انسـان بـه میـان آمـد و حقایق در پهلوی آن روشـن شـد، بـی مـورد نیسـت تـا بـه کیفیـت و چگـونگی پیدایش انسان، نیز وارد شویم، و برای توضیح این مطلـب نـاگزیریم کـه مقدمـهٔ اساس تخلیق بشر را با غیره مخلوقـات جانـدار کـه از چـه چیـز بهـم آورده انـد، ملاحظه کنیم. خلاصه همه پیدایش ذات اقدس جل‌جلاله بـر دو عـالم منطـوی می‌شود:

اول - **عالم علوی یا منابع نوری:**

به اسم- عرش، کرسی، لوح و قلم... و غیره شموس عالم بالا.

دوم- **عالم سفلی یا اجرام کدرانی:**

مانند- افلاک دیگر- خصوصاً فلک شمسیه ما و در آن زمینی که بر آن مسکن گزینیم.

از فشرده عالم قدس انوار را کشیده و از اشعاتش «**جوهر عقل**» و از سرآمد آن «**روح**» انبیاء علیه السلام، اشراف ملک و غیره کروبیان و قدسیان را علی‌تفاوت درجاتهم خلق؛ و از ته نشین به انسان حصه داد؛ و خدای متعال جل‌جلاله نسبت آن‌را به خویش نموده می‌فرماید:

وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي (۷۲)

اینچنین از چکیدهٔ عالم سفلی، جوهر را برآورده و از سرگیرش به اسم «نفس» به انسان قسمت تعیین، و از ته نشین آن، غیره جانداران را علی تفاوت مراتب شان، اعم از طیور و وحوش، مریی و نامریی، بری و بحری را خلق کردند.

سوال ششم - پرسید:

اثرات این تزریق های قدرت در ملک و بشر و انسان چیست؟

گفتم: اثر استقرار این نیرو های سه گانه یعنی روح در ملک، و نفس در ذوی الارواح، و روح و نفس در آدمیزاد را ذیلاً به سه مرحله بیان می‌داریم:

طبقهٔ ملائک

طوریکه در بالا تذکر دادیم، چون فرشتگان زادهٔ انوار عالم قدس اند، لذا اجساد لطیفه نورانی بوده، و خود را به هر شکل متشکل کرده می‌توانند. از هرگونه تمایلات شهوانی ظاهری و باطنی از قبیل خوراک و لباس، توالد و

تناسل، بغض، حسد و کینه، و غیره صفات ذمیمه بری اند و به طور عموم گروهی به تسبیح و تقدیس، و جماعه‌یی به فعالیت امور، مقرر باشند. نافرمانی و کسالت در ایفای وظیفه از ایشان ابداً دیده نمی‌شود.

لَا یعْصُونَ اللّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیفْعَلُونَ مَا یؤْمَرُونَ (تحریم/۶)

و قرآن کریم از ایشان به قصاید و واقعات بسیار خبر داده است که خود را متجسم به صورت انسانی کرده و در آن سهیم گردیده اند. چنانچه به مهمانی حضرت ابراهیم (ع) و نخوردن ایشان از آن گوشت بریان شدهٔ گوساله؛ معلوم شد که ایشان ملائک بودند.

و ایضاً، آمدن جمعی به صورت مردان، و تلاش قوم لوط برای کامگاری از ایشان و وارخطا شدن لوط (ع) و اطمینان دادن، که دست قومش به آن‌ها نمی‌رسد، زیرا فرشتگان اند.

و در غزوه فتح بدر ! به کمک رسیدن با مسلمانان، و امثال این اخبار بسیار وارد است.

طبقهٔ جانداران

فوقاً گفته شد که ایشان چکیدهٔ عالم خبث یا جهان ظلمانی اند، بنابر این از هرگونه عزت و شرافت خواهی، بری بوده، فقط به وقتش توالد و تناسل نموده، و چوچه‌گان خودها را تا سرحد رشد به علاقهٔ لازم رسانیده و چون از عهدهٔ امرار حیات خویش، به طور فردی یا اجتماعی، معلوم شد که برآمده می‌توانند او را از لانه و آشیانهٔ خود دور می‌سازند.

بسا ممکن است که در کامگاری مادر از پسر، یا پدر از دختر، یا خواهر از برادر، و یا عکس این وقایع، استفاده کنند.

از آنجا در فطرت شان غیر از خوردن و نوشیدن و خوابیدن، دیگر مرام موجود نیست بنابر این به طور عموم «**افقی**» خلق گردیده اند، تا هر چه زودتر سر شان جانب مأکولات و مشروبات به سهولت فرو گردیده و بهرهٔ خود را به آسانی گرفته بتوانند.

چون شعور شان از مرتبهٔ چهارم انقسام عقل، بهم آمده لذا محدود مطلق است. از اینرو به شکل بسیط تأمین زنده‌گی را نموده و در آن چیزی را اضافه کرده نمی‌تواند.

یعنی از ابتداء خلقت، مغاره سازی موش، لانه گیری وحوش، آشیانه پردازی طیور، و غیره جانداران، قسمیکه امروز دیده می‌شود عین آن صورت است، که در زمان حضرت ابوالبشر علیه السلام به عمل می‌آوردند.

ممکن در برخی موارد تغییرات جزیی به نظر رسد؛ و آن به طور استثنایی و به حکم، «نادر کالمعدوم» است.

طبقهٔ انسان ها

در تفصیلات گذشته یاد آور شدیم که در صندوق جسم آدمیزاد بهرهٔ از عالم قدس به نام روح و حصهٔ از جوهر عالم کدرانی به اسم نفس، نهاده. یا به عباره دیگر از این دو قوا او را ترکیب کردند.

از اینرو بنابر مقتضیات روحی، شخص همواره خود را متمایل به خدا شناسی می‌یابد و برای برآورده شدن این آرزو، به دنبال رهبرانی که ادعای وصول این مقام را به اسامی انبیاء (ع) و اولیاء الله (رح) دارند، می‌پردازند. بی‌شک همه کیش و روش‌های دینی در اصل منشاء الهام آسمانی داشته! ولی رفته رفته پیروان بعدی به اثر وساوس شیطان‌های انسی یا جنی به آن رنگ و روی دیگر داده و حتی بعضاً شیوهٔ یکتا پرستی را به اشراک و یا تثلیث و غیره مبدل کرده اند.

خلاصه روح می‌خواهد تـا یـک آن اولتـر بـه منـازل عـالم بـالا و مـلاء اعلـی متوصل گردد. به تأسی از این حقیقت هر نوع عبادت و طاعت خدا جل‌جلالـه، نظر به استعداد اشـخاص قابـل پسـند و لایـق تعمیـل اسـت. بـه شـرطیکه در آن ریاضت نفس به سرحد انزجار مر عوام را نرسد (چه خواص بـه ریاضـات معتـاد اند) و جوانب دیگر اجتماعی، اخلاقی، فرهنگـی، سیاسـی و غیـره نیـز در دیـن بی‌دخل نیست؛ که خوشبختانه با چنین پرنسیب کامل، فقط دین مبـارک اسـلام است که به روی این صـفاییت و حقـایق خـویش بـه حکـم ﴿ **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** ﴾ (فـتح/۲۸) فـایق و مطـابق ﴿**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**﴾ (۳) در آوان سعادت اقتران پیغمبر صلی الله علیه وسـلم مراحـل تصـدیق اکمـال و تمـامیتش اعلام گردیده است.

ببخشید، اندکی از مبحث دور شدیم، باز گردیم در تشریح آنچه مطمـح نظـر است.

هکذا بنابر خواهشات نفسانی که خود زادۀ جوهر عالم کدرانیست، لذا نفس هر چه بیشتر می‌خواهد تا به دنیا و مافیهای آن چسپیده و لذت نهـایی خـود را از این ممر برده باشد. طوریکه گفته شد چون ماده اش زادۀ عالم خبث و یا جـوهر آنست؛ لذا هرگونه فرآورده‌های زمین طرف میل و اشتهای او بوده و به نحوی از انحا از آن استفاده می‌نماید. گرچه تا اندازۀ تند چون مرچ سرخ و سیاه، و یا تلخ چون تریاک و تنباکو و غیره باشد بنابر مجاورت این دو قطـب مخـالف (روح و نفس) همواره انسان خود را به کشمکش‌ها سردچار می‌بیند و تا زمانیکه یکی از طرفین (روح و نفس) غالب و مغلوب نگردد به هیچ صورت انسـان خـود را آرام ندیده و به راحت زنده‌گی کرده نمی‌تواند. بـه تأسـی از ایـن، وجـود آدمیـزاد را برخلاف غیره مخلوقات جاندار «**عمودی**» بدین معنی خلـق کردنـد کـه یـا بـه

نیروی قوای روحانی خود را به اعلی علیین رساند یا به پیروی از نفس شوم و همکاری شیطان ملعون، به اسفل السافلین انزال نزول کند.

سوال هفتم - پرسید:

پس چرا کفار که اصلاً به خدا جل‌جلاله و آخرت معتقد نیستند، از مؤمنین چندین بار آرامتر و مستریحتر اند؟

در پاسخ گفتم: قبلاً تذکر دادیم تا یکی از قطبین مخالف بر دیگری غلبه حاصل نکند، آرامی ممکن نیست. و این آرامی نسبی که در مشرکین و یا ملحدین به نظر می‌رسد، فقط دلیل غلبهٔ نفس بر روح است.

و یا به عبارهٔ دیگر: قدرت روحی در ایشان به کلی محو، و یا به دسترس نابودی است. با این هم اگر دقت کنید اینگونه اشخاص بنابر مقتضیات و یا فشاری های همان روح ضعیف و ناتوان، هنگامیکه او می‌خواهد از راه عبادت و یا خدا شناسی تلذذ گیرد، و آرامی‌یابد؛ شیطان به استفاده از فرصت، آن خواهش معنوی را به مجازی مبدل کرده، توسط ساز و آواز و یا مشروبات مسکر عقل، که در آن‌ها بی خودی و استغراق محض بار آورده، به قسم جماد متحرک و بی مفهوم او را کیفیت بخشیده - توصل می‌جویند.

شرح این بسیار است فعلاً به این قدر اکتفا کرده به تشریح انقسام روح و نفس در طبقات سه گانه ملائک و بشر و حیوانات که مولانا بلخی (رح) به تفسیر حدیث ذیل نبوی صلی الله علیه و سلم نموده است، جلب توجه شما را می‌نماییم:

ان الله تعالی خلق الملائکة و رکب فیهم العقل، و خلق البهایم و رکب فیها الشهوة، فمن غلب عقله علی شهوته، فهو اعلی من الملائکة و من غلب شهوته علی عقله، فهو ادنی من البهایم.

در حـدیث آمـــد که یـــزدان مجید / خلـق عالـم را سـه گونـه آفریـد
یک گروه را جمله عقل و علم و جود / آن فرشتـه است و نداند جز سجود
نیست اندر عنـــصرش حــرص و هوا / نور مــطلق زنــده از عـشــق خدا
یک گـروه دیـــگر از دانــش تهـــی / همچـو حیوان از علف در فربـهی
او نبیـــند جز کـــه اصـــطبل و علف / از شقــاوت غافلـست و از شـرف
ویــن ســوم اســت آدمــیزاد و بشــر / نیــم او ز افــرشـته و نیمـــش خر
نیم خـــر خود مایـــل سفـــــلی بود / نــیم دیـــگر مایـــــل علوی بود
تا کــــدامیـــن غالـــب آید در نـــبرد / زیـن دوگانـــه تا کدامـین برد نرد
عقل اگـر غالـب شود پـس شد فـزون / و از ملائـک این بشر در آزمـــون
شهـوت ار غــالب شود پس کمتــرست / و از بهایم این بشر زان کابتر است
آن دو قــوم آســوده از جنـگ و حراب / و این بشر با دو مخالف در عذاب
(مولوی)

و جناب مولانا بلخی (رح) بر اطناب این تشریح روشـنی بیشـتر انداختـه و در فرزندان آدم نیز طبقات سه گانه دیگر مقرر داشته، بی مورد نیست که به ایـن راز نیز وارد گردیم. باید دانست که منظور ما فقط و فقط دانستن امتیاز بین الطبقاتین مؤمنان حقیقی و منکران واقعی است! که ذیلاً ملاحظه می‌فرماید: بیت:

وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند
آدمی شکـــل اند و سه امت شدند
یک گـروه مـستغرق مطــلق شـدند
همچو عیسی با ملک ملحق شدند
از ریاضـــت رسته و از زهد و جهاد
گویا کـز آدمـــی او خـــود نــزاد

قسم دیــــگر با خـران ملحق شدند
خصم محض و شهوت مطلق شدند
وصف جبرییلی در ایشان بود رفت
تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت
مکرو تلبیســـی که او داند تنیـــد
آن ز حـــــیوان دیـــگر نایـــد پدیـــد
نام کالانـــعام کــرد آن قـــوم را
زآنـک نسبــت کو به یقـــظه نوم را
لاجرم اســفل بــود از ســافلــین
ترک آن کــن لا احـب الافـــلــین
ماند یک قســـم دیــگر اندر جهاد
نیـــم حیــوان نیــم حــی با رشـــاد
روز و شب در جنگ و اندر کشمکش
کــرد چالیـــش آخــرش با اولـش
جان گـشاید ســـوی بالا بالـــها
در زده تـن بر زمیـــن چنـــگالـــها
زین کند نفرین حکیم خوش دهن
بر ســـــواری کــو فـــرو نـایدز تن
اینچنین سریست مستثنی ز جنس
کان فــزود از اجــتهاد جـن و انس
عشق مولی کی کم از لیلی بود
کــوی گشتـــن بـــهر او اولـــی بود

سوال هشتم - گفت:

شما شعور حیوانات را از مرتبهٔ چهارم عقل خواندید، آیا مراتب سه گانه دیگرش را به کجا و به کی دادند؟

در جواب گفتم: درست به یاد خواهند داشت، قبلاً توضیح دادیم که از اشعات انوار عالم قدس، جوهر عقل را بنا نهادند، و این را به چهار قسمت نمود، قرار ذیل به هر گروهی حصه دادند:

قسمت اول برای فرشتگان ونظر به استعداد و توانایی هر یک شان.

قسمت دوم- به فرزندان ابوالبشر.

و حصهٔ سوم را برای شیاطین و جنیان.

و ته نشین اخیر یا پاره چهارم را به غیره ذوی الارواح توزیع کردند.

به روایتی، چون **سرگیر اول** را به ملایک دادند بدین فرصت ایشان روحاً در برابر مقامات عالم قدس صف بسته بودند. لذا نظر اول شان بر آن سراپرده افتاده، و همه اشیاء را به کمال نهایی آن دیدند. که نبی صلی الله علیه وسلم در شأن آن مقام می‌فرماید:

ما لا اذن سمعت ولاعین رائت (الحدیث)

یعنی: در آن سرا چیزهایی‌ست که هیچ گوش صفت، و هیچ چشم صورت آن را، نه شنیده و نه دیده است.

بنابر این دیگر ذوق تجسس بیشتر در ایشان باقی نمانده است. واقعاً انسان یا هر موجود که دارای عقل منکشف باشد، هرگاه در برابر خود مکمل ترین وسایط و اسباب را مشاهده کند که از آن مات و مبهوت بماند، باری دیگر نظر به جزییات و یا آرزوی تحقیقات، به وی باقی نمی‌ماند.

مرتبه دوم عقل را به قولی به انسان‌ها به جای دادند که ایشان بنابر تجمع هستهٔ روح و نفس بین سماء و زمین قرار داشتند. گروهی متوجه مناظر آن سرا و

جمعی ملتفت مشاهدۀ این سرا (دنیا) بودند. لذا به تحقیق این هر دو، ذهنیت را به کار انداختند؛ از اینرو مالک عقل منکشف گردیدند. و در اینجا مر عارفان و محققان را مقالات بسیاری‌ست که خلاصه اش ذیلاً ارائه می گردد.

یعنی آنانکه نظر بدانجا دوختند با انتها تجسس به جستجوی خالق این همه اشیاء پرداختند، که ایشان حضرات انبیاء عظام و اولیاء کرام و غیره صالحان اعلی مراتب درجات اند.

و جماعه‌یی در این میانه، که نظر را به مصنوعات و مخلوقات عالم سفلی ملتفت کرده بودند، پس از مشاهدۀ این همه اشیاء گوناگون، به جستجوی خالق این‌ها پرداخته؛ و از صنع گویا به صانع راه یافته؛ و به نحوی از انحا به حضرت او شتافته اند. که ایشان را علمای عامل و مؤمنان صاف دل، و غیره زاهدان و عابدان و صالحان و شهدأ رضوان الله التعالی عنهم اجمعین اند.

و قومی که به این اشیاء عالم فنا (دنیا) نظر را دوختند و هیچ توجه را به دیگر طرف ملتفت نکردند، همانا طالبان دنیا و منکران عظمت و موجودیت حضرت اقدس کبریا اند.

مرتبۀ سوم عقل به مخلوقی داده شد که ایشان زادۀ شعلۀ آتش و موسوم به جن و شیاطین اند. **خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ** (ص/۷۶)

ترجمه: آفریدی مرا از آتش.

چون مرتبۀ دانش شیاطین یک درجه از انسان پست تر است لذا خداوند فرمود: **إِنَّ كَيدَ الشَّيطَانِ كَانَ ضَعِيفًا** (نساء/۷۶)

ترجمه: هر آیینه حیلۀ شیطان سست و ضعیف است.

ممکن بهرۀ از انوار و اشعات نار یا نور عالم قدس با خود داشتند؛ لذا به طور سیار به طواف بین عالم کدرانی و نورانی مصروف، گهی به جانب مقام اعلی و زمانی به سوی برزخ سفلی می‌نگریستند. که ابتدأ به ساکن آرزو بردند تا به هر

نوع شود در بین کلیه طبقات دارای لیاقت و حیثیت کامل باشند، تا اینکه به سراپردهٔ حضور پیش رفتند، دیدند که فرزندان ابوالبشر در آنجا مقام اول را به محض یک نگاه و تسلیم مطلق کمایی کردند.

سوال نهم - او پرسید:

منشاء این آرزوی بزرگی و برتری در شیاطین یا ابوالجان از کجا پیدا شد، چه تا آن وقت نفس و غیره زاده‌های هستی نبود؟

در پاسخ گفتم: سوالی درست و معقولی‌ست، اما تعمق مزید به کار دارد.

قبلاً گفتیم (به طور مختصر) که عالم انوار بنام لوح، قلم، عرش، کرسی و غیره پیش از همه پیدا؛ و از انوارش مخلوقات عالم قدس را آفریدند. در لوح محفوظ عده‌یی از راه فرمانبرداری، لایق قرب حضرت الهی جل‌شانه گردیده و مقرر شده بودند؛ این دانش را شیطان از آنجا به دست آورده، و قیاس فرمانبرداری را او بر عبادت نمود، با آنکه به عنایت است.

ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (جمعه/۴)

ترجمه: اینست فضل خاص خداوند متعال می‌دهدش به هر کسیکه خواهد و خداوند جل‌جلاله صاحب فضل و عنایت بزرگ است.

لذا به روی این آرزو به ایفای اعمال فاسد و کاسد پرداخت، که اصلش بر حب جاه و ریاست پایه گذاری گردیده بود، تا بدین وسیله خود را به مقام معلمی ملکوت رسانیده، و مستحق این رتبه گردید، چون از یک طرف عبادتش خالی از شائبه غرض نبوده، و از جانب دیگر قیاس فرمانبرداری را عبادت نموده؛ حالانکه به درگاه حضرت او تعالی جل‌جلاله غیر از «**عجز**» دیگر چیزی طوریکه گفتیم کمبود نبود؛ لذا صدور حکم: **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا**

لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره/۳۴) در شانش مصداق یافت.

ترجمه: یاد کن زمانی را که گفتیم ما به ملائک، سجده کنید (به طور احترام) آدم (ع) را، پس سجده کردند ایشان، اما نکرد سجده ابلیس، و سر باز زد و تکبر نمود و بود از جملهٔ کافران (سرباز زنندگان).

و این تازیانه انتباهی بزرگیست مر همه طبقات ثلاثهٔ فرشته، آدم و جن را که به عبادت و یا غیره اعمال اغترار نورزند! و از سر **عجز** ابداً به دیگر جانب لنگر نیندازند.

و در تشریحات و اساسات عداوت اصلی و چگونگی آن با انسان، به قسمت دوم این کتاب مطالب بیشتر را مطالعه و طرز فعالیت شیطان و ذریاتش را به تمامه ملاحظه خواهید کرد.

مرتبهٔ چهارم عقل، که آن‌را «شعور» می‌گویند! و در حقیقت ته نشین آخرین انقسام این معیار بوده که به حیوانات دادند. ایشان وقت تصاحب و دریافت این دولت، تماماً در زمین بوده و نظر شان بر این اندودهٔ فنا افتاده و بس.

لذا از هرگونه فکر و خیال شرف خواهی و یا عزت جویی خلاص، و تنها به سیر کردن شکم جهت امتداد زنده‌گی خویش، و یا توالد و تناسل به موقع، و آنهم با بسیار سادگی بدون کوچکترین پیرایه و تنظیم؛ و تا سرحد رشد اصلی نوزاد خودها را پرورده؛ و به علاقهٔ من‌وجه لازم ایفای این اعمال را می‌کنند و به ایشان هرگونه فرآورده های زمین مباح بوده؛ و از قسمت کردن فرزندان آدم، این زمین پهناور را تا اکنون وقوف ندارند؛ از اینرو به هر جا و هر وقت هر چیز را که مطابق ذوق و سلیقهٔ شان قابل اکل و نوش یابند، مضایقه نیاورده، و بدون استیذان از این و آن، شروع به خوردن می‌نمایند.

و اگر در چنین مواقع از طرف شخص یا اشخاص ممانعت می‌شوند، فکر می‌کنند که آن‌ها نیز به این شی مثل ایشان نیازمند اند. ولی چون از دیگر حیوانات قویتر، و قابلیت جلوگیری استفادهٔ دیگر جانداران را از همه بیشتر دارند، لذا آن‌ها را می‌رانند، و به این حقیقت تا اکنون پی نبرده اند که فرزندان آدم، دار و ندار روی زمین را بر خود قسمت، و به هر حصهٔ آن تصرف خودها را به روی اسناد، و قباله ثابت کرده اند. باید دانست در انقسام «مرتبهٔ چهارم عقل، که ما آن‌را شعور» نامیم، همه جانداران به شمول پرنده، دونده و خزنده، وحشی و اهلی، بری و بحری سهم مساوی با برخی تفاوت‌های ناچیز دارند؛ اما به طور عموم اعداء و قاتلین خود را می‌شناسند؛ و از مهالک چون آب و آتش، خود و فرزندان خویش را برکنار می‌سازند. ولی به تمییز وسایط مرگبار دیگر مانند مسمومیت آب، یا دانه و غیره خوراکه‌ها و دام‌های افراشتهٔ گوناگون آن‌قدر وارد نبوده، لذا به دست می‌آیند؛ که این خود کمی رشد و عدم انکشاف مغز شان را به خوبی ثابت می‌نماید. و اگر کدام یکی از جمعیت شان و لو که فرزند یا پدر و مادر به حلقهٔ دام افتد با آنکه فرصت برای نجاتش میسر باشد، بازهم توجه نکرده متباقی رو به فرار نهند، و یا اینکه او را گرفتار دام بلا بینند، اما دیگران سرگرم چیدن دانه و استفادهٔ تمام از آن مکان مدهش باشند، که این‌ها همه و همه محدودیت ذهن و کوتاهی فهم و درک آن‌ها را روشن می‌نماید.

سوال دهم - او پرسید:

شما در تفصیلات خود پیشرفت انسان را به جانب کشف حقایق اسرار عالم بالا از ناحیهٔ عروج روح، و پسمانیش را از پیروی نفس وانمود کردید، و پیغمبر صلی الله علیه و سلم ترقی قوای روحانی را به اسم عقل، در حدیثی که فوقاً گفته شد؛ فرمودند، آیا توافق بین این دو عبارت چیست؟

در پاسخ گفتم ، به خاطر داشته باشند، گفتیم: «جوهر عقل» از اشعات عالم قدس بهم آمده! به روی این اساس دانسته شد، که عقل جزء اول از انقسام انوار عالم قدس است، بنابر این در کلام دُرفام آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشارت به اصل گردیده است.

پرسش یازدهم- او گفت:

آیا نور قابل تجزیه است ؟

در جواب گفتم: که به تحقیقات علمی امروز حقایق غامض بسیار حل گردیده، به شرطیکه اندک تعمق به عمل آید! چنانچه از نور برق، انوار را به نام اشعات مجهول، لایزر، ماورای بنفش و غیره تجزیه کرده و از هر یک آن استفاده های خاصه به دست می‌آورند که در عکس گیری استخوان بین عضلات و یا انتقال اصوات و اصوار، از اشعهٔ مجهول و لایزر علی الخصوص از اماکن بعیده و غیره کار می‌گیرند، و ممکن نسل های آینده از آن استفاده های بیشتر و سرسام آورتری بنمایند، و از ترکیب مجموع اشعات سرخ و سفید و بنفش و آبین؛ این همه اسباب و آلات امروز در چلند است.

جوان با شنیدن این مثال در حال، خنده سر داده و گفت: "گمان نمی‌کنم در پرسش‌های که از شما نمودم و در برابر جواب‌های دلنشین با مثال‌های علمی که ارائه فرمودید کوچکترین خلای شک و تردید به احدی باقی نمانده باشد".

وی اضافه کرد: "حالا به خوبی تمام دانستم که فقط دو نقص در طرفین (جوانان روشنفکر و علمای دینی) موجود است؛ علی العموم سائلان به تمییز و تحقیق ماهیت جسمی خود واقف نیستند، و در این سلسله، فقط عدهٔ کثیر؛ خصوصاً که تحت تاثیر فلاسفه غرب یا شرق رفته اند، بسا دیده می‌شوند که بنا بر کمی معلومات و تنگی ساحهٔ نظر، و بی خبری از تحقیقات علوم دینی، خود را همسنگ مقام دیگر ذوی الارواح می‌دانند. اینجاست که باید اعتراف کنیم واقعاً خلای بزرگ در حوزهٔ دانش ما موجود است. و یا آن‌را اجانب به نفع خویش طوری پر کرده اند که اگر به تعمق دیده شود، مملو از اوهام و اباطیل ضد دینی گردیده است و بس.

و این چنین ساحهٔ معلومات بعضی از علماء دینی و مذهب نیز به علوم امروزه تنگتر دیده می‌شود؛ و علت آن‌را فکر می‌کنم که مصروفیت‌های بیشتر به متن و حاشیهٔ کتب عربی‌ست. فقط بنابر نا آشنایی به زبان عربی، همه و همه مغز ایشان را به ارتباط دادن ترجمهٔ متن با حاشیه، مصروف داشته، دیگر فرصت تحقیقات اضافی را بدین واسطه سلب کرده، به روی این معذرت، بیشتر سوال‌های من و یا امثالم را برخی از علمای محترم به حدی خشک با عصبانیت جواب دادند که یا جرأت ما سلب و یا حوصله خود شان به سر رسیده بود، لذا با فضای تیره و تار از هم جدا گشتیم".

گفتم، تا جای علمای دینی و مذهبی حق به جانب اند:

اول - به واسطه کمیاب بودن متون و شروح اساسات اسلام به زبان مادری و ملی شان.

و به درجه دوم - عدم توجه ولات امور به سر انجام دادن زنده‌گی بخور و نمیر آن‌ها با غیره مشکلات یکی بعد دیگر، باعث بر تنگی ساحهٔ معلومات شان به علم معاش گردیده است، که از مبحث ما بیرون دانسته می‌شود.

سوال دوازدهم:

آیا عقل در جسم به چه صورت و شکل قرار داشته، هر گاه با روح جنسیت و قرابت کامل دارد، چرا به امیال نفسانی و خواهشات شهوانی، شخص اهمیت داده، بلکه در صدد همکاری با وی بر می‌خیزد؟؟

جواب: به این حقیقت شاید به خوبی وارد شده باشند که در وجود انسان دو انموذج «روح و نفس» که جواهر عالم «قدس و خبث» نامیده می‌شوند جایگزین اند.

اما وقتیکه این‌ها را می نهادند، در برابر شان «آیینه عقل» یا به عباره دیگر «تلسکوب عقل» را مستقر ساختند، البته معیار و سرحد رشد هر یک از قوای ثلاثهٔ مذکور، از دیدهٔ علمای برجسته و حتی اطبای امروزه معین گردیده است چنانچه کمال عقل و یا طاقت تلسکوب آن‌را مقارن سنین چهل سالگی و انتها نموی جسم را الی سی سالگی، حدس زده اند ولی کمال روح را تا دم آخرین حیات، سرحد رشد معین نیست. از اینرو رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روز صد بار استغفار می‌جستند و این آمرزش خواستن در برابر وعدهٔ قطعی خداوند جل جلاله که می‌فرماید:

﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ ارزش نداشته و یا عمل زاید گفته می‌شد. و رسول صلی الله علیه وسلم گاهی به کارهای بی اصل نمی‌پرداختند.

ترجمه: که بیامرزد ترا خدا آن چه که سابق گذشت از گناه تو و آنچه پس مانده... (فتح /۲)

اینجا سوال ایجاد می گردد، که حقیقت این استغفار آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه بوده باشد؟

بلی، هر روز چه مقامات را که باطناً طی می‌فرمودند، به گمان آنسرور صلی الله علیه وسلم چنین می‌رسید که شاید نهایت کار باشد. فردا مراتب دیگر را می‌دیدند، لذا از التفات و قناعت خود، به مقام ادون دیروزی آمرزش می‌خواستند. و این چنین است تکرار خواندن سوره فاتحه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ و وجوبش در هر نماز که هر امی و ولی به هر مقام و جاییکه هست، باید تا دم آخرین حیات بخواهد و **بخواند** **﴿اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ﴾.**

زیرا بعد از هر مقام که یافته، بازهم نشاید قناعت نماید، لازم است قدم فرا پیش نهد. و به خوبی تمام دانسته می‌شود که صراط المستقیم را انجام نکرده. خوب است از این مبحث که مستلزم شرح بسیار می‌باشد به اینقدر اکتفا کرده به تحقیق مطلب که در قبال این توضیحات می‌جوییم، پردازیم.

به خوبی تمام دانسته شد که جوانب قرب و طی مقامات تکامل روح را نهایت نبوده و لذا به هیچ وقت و زمان، نشاید شخص خود را از کاملان و مکملان داند، چنانکه عدهٔ امروز به این گمان اند! حالانکه اشتباه کلی کرده و خبطهٔ صریح شیطان خورده اند، و از این مطلب در نتیجه، وجود حقیقت «**عجز**» را که غایه نهایی بندگی است، ثابت می‌گردد. و از اینرو ائمهٔ دین (رح) مقام ایمان را همواره بین «خوف و رجا» مقرر داشته اند.

به هر صورت، طوریکه گفته شد روح، عقل و نفس را، در ابتدا خلقت در وجود مستقر کرده و به مرور زمان هر یک از آن‌ها به نموی خویش می پردازند. گرچه در فرزندان انسان به ایام شیر خوارگی، البته آیینه داری عقل، خیلی‌ها به مقابل شعور غیره جانداران، مانند چوچگان اسپ، شتر و گوسفند و یا بعضی طیور خانگی ناچیز است؛ زیرا ایشان به محض تولد، راه میروند و از مهالک پرهیز می کند، اما برعکس چوچه انسان تا سنین دو سالگی به پا رفته نمی‌تواند و به ادای کلمات جز بابا و یا ببو و غیره کمتر سخن زده می‌تواند.

سوال سیزدهم:

روح و نفس از چه چیزها نشو و نما می‌یابند؟

جواب: روح از همه انواع عبادات که منتج به شناسایی کامل صانع کل موجودات گردد، تقویه یافته می‌تواند، به شرط آنکه مشارکت غیر در آن طاعت نباشد، از اینرو رسول کریم صلی الله علیه وسلم در ابتدا بعثت، زمانیکه نامه‌ها را برای سران و سروران عالم می‌نوشتند (خصوصاً که اهل کتاب، مانند انجیل و تورات بودند) تذکر می دادند که در حدیث بخاری شریف به طول آن، این آیه مبارکه را به نامهٔ هر قل ارشاد فرموده اند:

﴿قُلْ يا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ... ﴾ (ال عمران/۶۴)

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی مسلم میان ما و شما که نه پرستیم به جز خدا و شریک نسازیم با وی چیزی را، و پروردگار نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را به جز خدا.

البته به سه صورت عام و دو قسم خاص، انواع عباداتی که خداوند (ج) در قرآن کریم به کافهٔ اسلام فرض کرده، مؤجز و کاملترین وسیلهٔ تقرب مر همگان راست.

سوال چهاردم:

انواع عبادات عام و خاص چیست ؟

اول ذکر خداوند جل‌جلاله: اگر توسط اسماء الله باشد و یا آیات کلام الله، در هر جا و هر وقت، تا آن زمان فرض است که «ملکه حضور او جل‌شـانه» در کلیهٔ اعمال غالب گردد.

دوم نماز: این عبادت موقوف به اوقات و شروط است، چنانچه بـه شـبانه روز پنج وقت، و به هفته یکبار در اکبر مساجد به اسم نماز جمعه، و به سال دو بار به اسم نمازهای عیدین یا غیره نماز های کسـوف و خسـوف و استسـقاء و جنـازه، که در حقیقت دعاست.

سوم: روزه ماه رمضان المبارک: به سال یکبار در ماه مختص رمضان کـه در طول ثلث قرن معادل به یکسال مکمل روزه هر فـرد مسـلمان ادای صـوم نمـوده است.

و متباقی ارشادات یا منوط به «اخلاقیات» است و یا مربوط بـه «معـاملات»، که توجه هر چه بیشتر به آن زادهٔ ایفای حسـن اعمـال مفروضـه بـوده و دلیـل بـر وجود ایمان کامل شخص می‌نماید، و از این بیشتر مواظبت در اعمال طاعـات و یا معاملات را به حکم تقوا دانیم.

و آن دو عمل مختصهٔ سرمایداران و اغنیـاء، عبـارت از دادن زکـات بـه سـال یکبار از همه نقود و مواشی‌ست. و هکذا رفتن یکبار به طول عمر به ایام حج بـه زیارت کعبة الله، جهت ادای فریضهٔ حج با همه مناسک آن.

غذای نفس و واسطه نموی آن را در همه فـرآورده هـای زمـین و مافیهـای آن می‌توان دید؛ فقط طرز و زمان استفاده اش مربـوط بـه تنظـیم، ترتیـب و خواسـتهٔ انسان است.

اینرا ناگفته نباید گذاشت، که در اصول ترتیب هرچه بهتر و تمامتر **اغذیهٔ طرفین روح** و نفس، رول مهم به دوش ابوین بوده و سپس محیط خانواده، و از آن بعد اجتماع ارزش بسزایی داشته و نقش آینده مشاهدات آن نوزاد را این‌ها بالنوبه بنیانگذاری می کنند.

یعنی منشأ اصلی موفقیت انسان به تعلیم و تلقین رهبران او مربوط است. یا به عباره دیگر هر گاه «استاد طفل» دارای امتیازات و نورانیت روحی باشد، نظرش را از مظاهر زود گذر این سراچهٔ فنا کشیده و جانب عالم بقا گردانیده و خالق هر دو جهان را به دیدبانش در هر مکان و زمان حاضر وانمود کرده، و در نتیجه از مشاهدهٔ هر چیز، بزرگی و عظمت خدای متعال را دریافته و چون رضای خالق جل‌جلاله به خوشنودی مخلوقش ارتباط مستقیم دارد، لذا می کوشد در همه امور تدابیر را اتخاذ نماید تا هرچه بهتر و تمامتر زنده گی مردم بی سر و سامان را بقدر وسع بلکه اضافه از توان، تنظیم بخشیده؛ و در قبال این و امثال این اعمال نیکوی دیگر، رضاییت خدای یکتا جل‌جلاله را منظور نظر داشته، و بدون کدام نظرداشت با همه نشاط و خوشی انجام می‌دهد. باید به خاطر داشت! صاحبان این روحیه بنابر حیثیت و مقام چقدر که بزرگتر باشند به همان اندازه تاثیرش زیاد تر و مؤثرتر است؛ یعنی شیوع این رویه از همه بیشتر به نفع همگانی، زمانی صورت و نقش ارزنده را تنظیم داده می‌تواند که سران و سروران و یا عاملان امور بدان متصف باشند. و این چنین مالکان این خصلت حمیده و روحیهٔ برگزیده در هیچ وقت و جای، به مقابل احدی خیانت و غدر را مرتکب نمی‌شوند؛ زیرا به روشنی تمام می‌دانند که اگر طرف مقابل، بنابر چه معذرت به آن حیلت اندوزی او نداند، باری خدای متعال می‌داند.

و اگر استاد شخص، نفسی است و یا اشاعت پیروی نفس در اجتماع اعم از فامیل، محله، حکومت و غیره، یکی بعد دیگر به طور شایان و نمایان در آن‌ها

سر و صورت گرفته باشد به دیدهٔ همچو اشخاص، از کلیه مظاهر قدرت، هیچ چیزی به نظرش جز استفاده های شخصی و پیشبرد امیال نفسانی نیامده، و تنها تأمین زنده‌گی او غایه نهایی اش شمرده می‌شود. لذا برای رسیدن به این هدف، از هرگونه فعالیت و لو که باعث بربادی فرد یا اجتماع گردد، و یا به هیچ عقل و منطق قابل پسند نباشد، و به هر دین و آیین و عرف و قانون ناجایز شمرده شود، خود داری نکرده و بیشرمانه با همه دیده درایی به جا می‌آورد. چون به نزد اینگونه مردم اصلا ایمان و وجدان یا به کلی موجود نیست و یا به نقطهٔ نهایت ضعف قرار دارد. گذشته از اینکه در اعمال شان درستی به ندرت به نظر می‌رسد، در اقوال شان نیز صدق و راستی اکثراً دیده نمی‌شود، بلکه برای گولاندن و فریب دادن طرف مقابل قسم های چه و چنان، رائج زبان شان است.

هرگاه سران و سروران قوم به این عادت و روحیهٔ منحوس معتاد باشند، اینجاست که عدالت بکلی رخت بسته و بی عاطفه‌گی در همگان دیده شده، و یک نوعِ ساخته کاری‌ها در حرکات و عادات شان به طور تصنعی ملاحظه می‌شود که انسان به خوبی تمام و زود ترین زمان آن را درک کرده می‌تواند؛ درست در چنین فرصت، انتظار نزول بلای آسمانی و ناگهانی را، اگر رو جانب اصلاح نکردند باید کشید!

اینرا ناگفته نباید گذاشت که حقیقت همچو قدرت‌های ناشی از نفس و شهوت را در طبقات بالا به سختی، و در مردم عوام به زودی می‌توان درک کرد. زیرا بزرگان معتاد به این شامت نفس به کار و بار خویش رنگ و روی ظاهراً به صلاح داده و تا دیر زمان نیرنگ او در لابلای این پرده های دغا، به خوبی فهمیده نمی‌شود. و اگر رشد طرفین روح و نفس، به طور مساوی، یا کمی ضعیف، و یا قوت یکی بر دیگر دیده شود؛ درک حالات همچو اشخاص نیز به

طور صحیح مشکل است؛ خصوصاً که شخص دارای معلومات بـه امـور دیـن و دیانت بوده و یا تصرف در امور دولت داشته باشد.

چه هرگاه او را به محاسبهٔ اعمالش ملتفت سازید، در حال دلیل و دلایل چندی را بر حسن آن عمل یا اعمال ناجایز طوری ریجه به راست اقامه می‌کنند که شما را متردد می‌سازد و در نتیجه خود را بدین وسیله نجات ظاهراً می‌دهد.

فقط در چنین موارد وجدان و شخص اوست، تا در خلوت، قضاوت بر اعمال و گفتار خود نموده، جوانب حسن و یا قبح افعال خویش را به دقت نگریسته، و به میزان شریعت و واقعیت بینی، به حکمیت سلیم و درست رسیده باشد.

و یا اینکه در برابر استادان این دانشگاه زانو زند، تا به کلیات و جزییات و دقایق این راز پی برده به کمک وی بر همه اسرار و رموز که گفته می‌شود وارد گردد. و آنچه او در نتیجه بازگو کند به یقین کامل قبول نماید. اما از این حقیقت ناگفته نباید گذشت که وجود همچو دکتوران معنوی و روحی لایق و ثابت در اجتماع خیلی‌ها نادر و کمیاب است.

سوال پانزدهم:

شما در ارائه مثال های جاندار و برجسته مهارت بسزایی دارید، که در تمثیل عقل، نمونهٔ چندی را برای تسهیل فهم تذکر دهید!؟

گفتم: در اوایل حال، عقل به منزلهٔ آیینه بوده و در آن مظاهر نفس یا روح مشاهده می‌شود که در زمان صلاحیت، آیینه دار کار های نیک، و به هنگام شقاوت، تبارزات بد کرداری فرد یا اجتماع، در آن دیده می‌شود.

یا به عبارهٔ دیگر: هرگاه روح بر انسجام جسم متصرف باشد، همه اعضاء و اندام شخص به کارهای شایسته متوجه بوده، و در قبال اعمال و اقوال خویش، رضای خلق را که باعث بر خوشنودی خداوند جل‌جلاله است، همواره منظور

نظر داشته و به سرگرمی تمام، در برابر هرگونه نا ملایمات پافشاری نمـوده، و بـه انجام آن به هر وقت و هر جای، بدون نظرداشت اسـتقبال یـا عـدم آن از جانـب مردم می کوشد.

و هکذا اگر قوای نفسانی بر روح غالب باشد، همه و همه حرکات و گفتار او به محور تأمین امیال شوم نفسانی چرخیده، جز اینکه چه بایـد بخـورد؟ کـدامین جنس خوبتر را باید بپوشد؟ و غیره و غیره دیگر هیچ هدف و غایـه نـدارد. البتـه در زمینه اگر از وجوه جـایز و صـحیح موفـق بـه بـر آورده شـدن ایـن آرزوهـای خویش نگردید، به مسالک و اعمال نامشروع و ناروا نیز تشبث ورزد.

اینرا نیز ناگفته نباید گذاشت، کار بدینجا که او به خوبترین خوراک و لبـاس و جای بود و باش بالفرض به تمامه موفق شود انجام نیافته، باز هم عقـده‌هـای او کمتر نشده، بلکه افزونتر می گردد. زیرا نفس به حکم طفلیست بلهوس! کـه هـر دم به چیزی دیگر مـیلان نشـان داده، و اگـر آن خواسـته اش را بـه جـا نیاوردیـد شروع به گریان و افغان نموده، شما را نا راحت می‌سازد. و لو که عین آن جنس بلکه بهتر از آن‌را به وی قبلاً مهیا کرده باشید، فقط با تغییر جزیی رنگ یـا طعـم که آن شی دارد، میلان بی حد و انزجار کننده از خود نشان می‌دهد.

خلاصه، به مرتبهٔ دوم عقل بـه منزلـهٔ تلسـکوبی‌سـت کـه قـوای روحـانی یـا نفسانی به نظرگاه آن نشسته و از دنیا و مافیهای آن بهـره‌هـا می گیـرد. یعنـی اگـر قوای روحانی غالب باشد، به تلسکوب عقل او تا جایی ممکن از مشاهده صـنع، صانع جل جلاله را دیده، و از لذایذ دنیا طوری استفاده می‌نماید که باعث بـرهم زدن و یا اخلال در زنده گی دیگران نشود؛ بلکه می کوشد که برای بهبود حیـات غیره نیازمندان و محتاجان نیز به هر موقع و موقف که هست، وارسی بسـزایی بـه قدر وسع و گاهی اضافه از توان را به جای آورد. و انتها این دنیا به نظرش سراچهٔ عالم بقا بوده، و مزرعه آخرت دانسـته شـده، و هرچـه بیشـتر بـه بـذر تخـم‌هـای

زودرس و پر ثمر (اعمال متعدی نیک) مـی پـردازد؛ کـه لـب لبـاب آن خـدمت خلق برای خوشنودی خالق جل‌جلاله اسـت. چـون همیشـه بـه دیـدبانش وقـوع محشر و تصرفات خالق اکبر، در ماورای ایـن همـه بحـر و بـر دیـده می‌شـود؛ از اینرو ابتداء پس از تثبیت وحدت و صحت رسالت مستند به عقل به شـکل یـک عقیدهٔ تخلل ناپذیر در مبادی عالم قدس یا جهان بقا کـه از صـندوق قبـر شـروع شده، و نظرش از کش و گیر محشر گذشته، بر مسیر دوزخ و جنت عبور کرده، به ماورای تجلیات صفات فعلی و ذاتی یکی بعد دیگر مطالعات کرده، و انتها به مقام حیرت یا بهت محض رسیده باشد!.

اینجاست که هر که را خواهند باز گردانیـده! و بـه دعـوت دیگـران مـأمورش دارند، و این وظیفه نه آن طوریست که نصیبهٔ همگان از علمای دینـی و مـذهبی جهان است، بل ایشان به منطق نهایت قوی و دلایل بس عالی، در برابر فـرد و یـا اجتماع، طوری اقناع کننده به طرف مقابل جواب‌هـایش را ارائـه می‌نماینـد کـه دیگران از گفتن و شمردن آن درساً و علماً عاجز اند.

این چنین مشاهدات نهایی آنانیکه در تلسکوب عقل دقایق هر چه بهتر شـدن وسایط زنده گی شخصی شان ملاحظـه می‌شـود، فقـط و فقـط منـوط بـه تـزیین بخشیدن طرز معیشـت و آرام زیسـتن او و مربـوطین اش بـود؛ و اینکـه در انـواع استفاده، از چه راه های کاملتر و زودرس تر و پر ثمرتـر بایـد مـدارک را تهیـه، و برای ابقای خود و انسال و احفاد خویش تا کجایی که بتواند دست و پای بزند- سرگرم بـوده بلکه بازماندگان را نیز به آن نیرنگ‌ها، آشـنایی تمـام می‌دهـد. و در زمینه اگر دارای قدرت از ناحیه مال و منال باشد و یا به طور رضـا بـر جامعهٔ خویش مقام و تصرف داشته باشد، بی‌شک به استحصال آن و بقایش مـدارک و اساسات را پیریزی کرده، و برای دیگران رسیدن به آن جاه و جلال را ابداً مقبول

ندانسته، و اگر کسی توانست تا جای خود را به این راه و رمز آشنا ساخت، امحای او و غیره پیروان مؤثقش را به هر قیمت و شکل که شود بنماید.

چه این دنیا دنی و خسیس است، لذا انعکاس آن در او پرتو انداخته، به این صفات رذیلهٔ مطلق وا می‌داردش. بی‌شک تأثیر هر چه بیشتر این اعمال به نیروی مغز و ساحهٔ قدرت اشخاص متغیر است؛ ولی رویهمرفته حالات عمومی این گروه چنین است و اگر چانس به او برابری نمی‌کند و یا فلک به کام وی نمی‌گردد، مبحث جدا و معلول هویداست و در مبادی احوال غلبه نفس و روح را می‌توان چنین تمثیل کرد:

فرض کنید، دو نبات متساوی النموی را در مزرعهٔ جسم در ابتداء خلقت گذاشتند، بنابر وسایط موجوده اگر قوای نفسانی تقویه یافت، باعث منع رشد نیروی روحی می‌گردد. اما اگر قوای روحی نموی بسزایی اکتساب کرد، اینجاست که عدالت در همه اعمال و افعال شخص حکمفرما بوده؛ خلاصه، هیچگاه نفع خود را بر ضرر فرد و اجتماع ترجیح نداده و برای بهبود زنده‌گی همه جانداران خصوصاً انسان‌ها، دقیقه فرو گذاشت نمی‌نماید. طوریکه گفته شد خود و همه داشتگی خویش را، از آن الطاف خدای بی مانع دانسته، و به این فکر و عقیده که «نا کرده این الطاف را به او نموده اند» اگر مصدر خدمت خلق الله گردد «بی‌شک، مورد توجه و لطف خالق شان، هر چه بیشتر خواهد گردید».

نهایت آیینه عقل است که نشان می‌دهد: در کالبد این موجود به نام انسان، کدامین قدرت رشد بسزایی کرده، یا به شکل تعادل پهلوی هم زیست نموده و یا می‌کنند.

سوال شانزدهم:

در تفصیلات فوق گفتید که عقل از جنس روح است، پس چرا هنگام رشد نیروی نفسی با وی همکاری می‌نماید؟

سوالی بجاست، ولی اینقدر دقت به کار دارد!

که ما ذات عقل را عامل عملی نمی دانیم؛ فقط خواسته یی هر یکی از دو قوای روحی و نفسی را پس از صدور، تنظیم؛ و یا تحکیم اراده بر عملی آن، کار عقل بوده؛ و صرف سکیچ هر چه خوبتر شدن و مؤثر بودن آن‌را با عواقبی که دارد، یکایک به شخص نموده، و به چارهٔ احتیاطی جوانب مثبت و یا منفی، روشنی انداخته، و به اتخاذ تدابیر او را ملتفت می گرداند.

از اینرو دانشمندان، مشورت را در امور لازم دانسته، حتی خدای متعال پیغمبر برگزیدهٔ خود را بدان مأمور می‌سازد و می‌فرماید:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ... (عمران/۱۵۹) یعنی: مشورت کن ای پیغمبر با ایشان در کارها.

بنابر این اشتباه است، که مجرد عقل را عامل کوچکترین کاری دانیم! برای اینکه به سوال شما هم مطابق میل تان جواب داده باشیم، باید بگوییم که همراهی عقل با روح، در حالیکه از سلطهٔ خود باز نمانده باشد، به کمال خوشی و عشق واقعی صورت می گیرد. و اگر قوای روحانی در شخص مرده و یا به حالت نزع و ضعف مالایطاق قرار گرفته باشد، طبیعی در چنین موارد جای علاقهٔ مثبت با خدا و خالق کل جل‌جلاله را نفس و شیطان اشغال کرده، اینجاست که عشق ها اکثراً بر فسق های زود گذر و آنی زنا شوهری (حرام)، و غیره شهوت رانیها پایه گذاری شده و انسان را دستخوش امیال و بر آورده شدن آرزوهای فاسد و کاسد، با همه اندوه و غم می‌سازد.

خلاصه، بازهم در چنین موارد عقل به طور ناخواه و تزلزل کلی برای حفظ وجود مادی و قوای نفسانی شخص، با همه دقت و غور او را به سرنوشت بعدی آن عمل متوجه می‌سازد، گویا ارتباط عقل و یا به عبارهٔ دیگر پیروی اش از نفس، بدان ماند که دختر جوانی را به مرد کهن سال و زشت به ناخواه جبراً داده باشند، بروی چه ضرورت که این ازدواج اکراهی صورت می گیرد، مورد بحث و دقت نیست؛ اما حالت ارتباط و علاقهٔ چیزی آن دوشیزه قابل دقت است. یعنی زنده گی با آن مرد پیر و بدقواره را به سر می‌برد، ولی قلباً سخت ناراض است.

مثلاً دزد، وقتی که بنابر اراده و یا پیشهٔ خود، که ناشی از تأمین امیال نفسانی، و در واقعه بهبود بخشیدن زنده گی شخصی اوست، تا از مدارک کم تکلیف و پرثمر انجام دهد؛ عقل به او می گوید: گیر می آیی، دست کم، بندی و یا کشته می‌شوی!

در اینجاست که شیطان از تلبیسات خود کار گرفته، می گوید: همگی خواب اند و یا کسی در آنجا نیست و یا اینکه مرد نمی‌ترسد و یا تو هم کارد، تفنگچه و غیره آله های دفاعی را با خود بگیر. و امثال این نیرنگها را در هنگام اجرای عمل و یا وقت گرفتاری به دستیاری شیطان وسکیچ بندی «عقل مغلوب نفس و شیطان» خویش را احساس کرده، و به ظاهر نیز از آن مظاهر به مشاهده می‌رسد؛ اما چون عقل مغلوب است به ناخواه به آن عمل رونق فعالیت را می‌دهد.

هکذا مامور متقلب، اخاذ و استفاده جوی که در گرفتن پیسه از مراجعین آموخته بوده و یا تازه به این امر اقدام می ورزد.

چون ذات عمل تخلف از شرع و قانون و یا حق تلفی دیگرانست که در برابر آن مبلغ (رشوه) باید انجام یابد. شاید وقوع آن کار منجر بر گل یا تراش امضای کدام مکتوب بر آمر، به نفع شخص نا مطلوب باشد. و یا سرمایهٔ دولت

را به جیب افراد غیر مستحق ریختاندن، و یا حقوق دیگران را به نـا اهـل دادن، و امثال این صدها مثال دیگر؛ خلاصه عمل چیسـت و بـرای کیسـت مـورد بحـث نبوده؛ تنها طرز رهنمایی عقل را در این موقع باید دید. بی‌شک در همچو مواقـع عقل را در این باز پرسی، دستگیری، محکومی، و مسـئولیتش را وانمـود کـرده، اما تلبیسات شـیطان در برابـر بـه اجـرای نقشـه اش تشـویقات نمـوده و تریینـات می‌بخشد. هرگاه او به مقابل آن تسلیم شد عقل کلیـه جوانـب پوشـیدن هـر چـه بیشتر و رنـگ و رو دادن آن کـار را بـه وی مـی‌آمـوزد. و ایـن خـود درسـت بـه فرصتی صورت می گیرد که شـخص تمامـاً تحـت سـلطهٔ امیـال نفسـانی و قـوای شیطانی قرار گرفته است. مثلاً در تیر کردن کـدام امـر، عامـل متقلـب و خـاین، مکتوب را در سلسلهٔ مکاتیب دیگر گذاشته و هنگامی آن‌را به نزد آمر می‌برد کـه فرصت دقت بنابر کثرت گرفتاری‌های دیگر نداشته باشد.

و یا اول عبارت را تا جایی درست نوشته ولی در آخر یا مـابین، مضـمون را بـه نفع جوانب ذیدخل، که از وی استفادهٔ ناجایز را کرده است، گنجانیده.

خلاصه، امثال این صدها نیرنگ دیگر، در هر یکی از اصناف باشندگان ده و شهر به چشم سر روزمره دیده می‌شود. چون تفصـیلات بـیش از ایـن بـر حجـم کتاب افزوده، باعث ملالت خاطر قاریان گرامی می‌شـود. لـذا بـه اینقـدر اکتفـا کردیم.

به هر حال در اطناب این مبحث، به این نتیجه می‌رسیم که هرگاه بهبودی فرد یا اجتماع را آرزو داشته باشیم! از هر چه اولتـر لازم اسـت کـه او را دارای قـوای روحی عالی نموده! و در زمینه نفس و سرحد بی نهایت این غریزهٔ شوم را بـه او با همه دقائقش فهمانیده، و اینکه شیطان چطور و به کـدامین اوقـات اسـتفاده از آرزو های نفسی کرده، ویرا به چاه ضلالت سرنگون می‌سازد؛ این‌ها همـه یکـی بعد دیگر اساسات ارزنده و آگاهندهٔ انسـانی‌سـت، کـه بایـد بـه شـکل درس از

آغوش مدرسهٔ مادر و پدر شروع و تا اکمال طی مدارج عالی و علمی، لمحهٔ از آن فرو گذاشت نکرد، خصوصاً پس از سنین **۱۱** الی **۲۲** تا **۲٤** سالگی، که در این اوان طوفان شهوت جنسی نیز بر غیره امیال نفسی زیادت می‌یابد.

سوال هفدهم:

آیا مکان و یا جای استقرار عقل، روح و نفس را در وجود تعیین کرده اند؟

در پاسخ گفتم، بلی! از توضیحاتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با احادیث وارد فرموده اند، چنین بر می‌آید که مخلوق اول در عالم بالا عقل بود، آن‌را به شکل از اشکال مایشاء متشکل، و به حضور حضرت خویش خواسته، و از وی پرسیده است:

«من کیستم؟، و تو کیستی؟»

عقل در جواب گفت: «من مخلوق و تو خالق بیچون منی!» بنابر این او تعالی جل‌شانه او را در بهترین عضو انسان که عبارت از قلب باشد جای داد. چنانکه در قرآن کریم وارد است: **لَهُمْ قُلُوبٌ يعْقِلُونَ بِهَا...** (حج/۴۶)

ترجمه: ایشان را دلهاست که به آن تعقل کنند.

به راستی مرکز تجمع کلیه حواس عقل است و به حکم مرکز سویچبورد تیلفون، اوامر و نواهی را از آنجا به اعضای رییسه صادر می‌نماید.

جوهر عالم سفلی یا فشردهٔ زمین (نفس) را هنگامی که کشیدند؛ او را نیز وی تعالی جل عظمته به صورتی از صور متشکل و به حضور خواسته، و از او نیز عین سوال «من کیستم و تو کیستی؟» را نمود.

نفس در پاسخ گفت: «تو خدا و من منم» و یا به عبارهٔ دیگر:

«تو، تو؛ و من منم» علی تفاوت روایت.

در زمینه حدیث شریف تفصیلات داده است، خلاصه برای منکوبی نفس مدتی او را در آتش نگهداشتند، بازهم پس از این زجر هرگاه به حضور حاضر می‌شد، جواب اول را در برابر سوال خدای متعال می‌داد، آخر حکم گردید تا از وی خوراک و غیره تنعم را باز گیرند. بعد از چهل روز که حاضر شد در پاسخ سوال به طور ناخواه با لحن ضعیف و نحیف اقرار بر الوهیت و مخلوقیت خود نمود و گفت: «تو خالق و من مخلوق تو ام».

از اینرو برای سرکوبی نفس از گرسنگی بهتر دوایی دیده نشده؛ و لذا مشایخ و عرفا در قدم اول پای همت را به صحرای ریاضت گذاشته و با زیر پا نمودن نفس، انوار عالم قدس را پیاپی دریافته و طی مراحل را بدین واسطه نموده اند.

و اگر ملتفت شوید به ماه رمضان چون اختناق نفس از انواع لذایذ و انعام است، بنابر این ترحم، خدا جویی از هر وقت بیشتر در اعمال و اقوال اشخاص دیده می‌شود. و اگر بگوییم که فرضیت روزه این ماه برای انتباه مردمان آگاه به دوای این مرض لادوا، بروی این منشور مقرر گردیده گزاف نخواهد بود.

گویند، از بایزید بسطامی (رح) پرسیدند:

فاصله بین خدا و بنده چقدر است؟ در جواب گفت: یک قدم!

سائل پرسید، آن قدم کدامست؟ گفت: نفس! هرگاه قدم اول را بر نفس بگذاری، قدم دوم حضور خداوند است جلت عظمته. ببخشید اندکی به حواشی موضوع ضرورتاً پرداخته شد، خوب است بر سر اصل موضوع باز گردیم.

پس از این جواب به اکراه، حضرت او تعالی جل‌جلاله به نفس فرمود: ترا در پست‌ترین و چتل‌ترین عضو انسان که عبارت از شکم است جای دادم.

و به تایید این مطلب رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده اند:

اعدی عدوک نفس التی بین جنبیک

یعنی: دشمنی کن با سر سخت ترین دشمن خود (نفس) که در بین دو پهلویت مستقر است. و در جای دیگر ارشاد داشته اند:

کن عندالله خیرالناس و کن عند النفس شرالناس و کن بین الناس کاحد من الناس.

ترجمه: باش به نزد خدا بنابر اعمال خاصهٔ بی ریا، بهترین مردم؛ و باش در مقابل آرزو های نفسانی بدترین مردم؛ و باش در بین اجتماع یکی از مردم.

یا به عبارهٔ دیگر: به خود کدام شخصیت و لیاقت جداگانه را قرار مده، زیرا در این عمل نیز تزویر نفس و اغراض او برآورده و تعمیل می‌یابد. و عرفا (رح) جایگه اشتغال این غریزه را به اسم لطیفهٔ نفس در پیشانی مقرر داشته اند.

مسکن روح

روح در جسم محل معین نداشته و از دیدهٔ دانشوران طب گاهی به تعبیر حرارت بدن و زمانی جریان خون را در وجود دلیل قوای روحی دانسته اند. اما حقیقت اینست که مرکز اصلی آن ثابت نبوده و به شکل سیار در سر و سینه و دل و گرده ها و پهلوها و انتها در مرد تا خصیتین و در زنها تا نیمهٔ تنه شان فرود می‌آید و اینکه چه وقت به کجا می‌باشد؟ درست ثابت نیست، از اینرو به اثر ضربهٔ کوچک که بر یکی از اعضای فوقانی جسم وارد می‌شود (و در واقع همزمان مرکز سیار روح بدانجا بوده) شخص سخت متلاشی گشته و یا مرده است.

از دیدهٔ عرفا (رح) در زمینه، شروح بسیار و قابل ملاحظه داده شده که ما اینک فشردهٔ آن‌را از ملاحظهٔ تان می گذرانیم.

در انجامه‌های بالا و پایینی دل، روح و نفس را به اسامی متناسب، مستقر دانسته، و قلب را در وسط آن جایگزین کرده اند که می‌توان این را فرضیهٔ به تفصیل و تایید قول رسول کریم صلی الله علیه وسلم دانست که آتیاً از ملاحظه تان می گذرد.

مدارج نفس را به اسامی که خدای متعال به قرآن کریم نامیده، مانند نفس اماره، لوامه و مطمئنه، که هر یک را یکی بعد دیگر علی مراتب شان به یک طرف؛ روح، جان و مقام جانان را به جانب دیگر قلب منسوب می‌دانند. هرگاه شخص بر رموز امیال شوم نفسانی وارد گردیده و به جلوگیری هواجس آن اقدام ورزد، طبعی حالات نفس، از اماره بالسویی به لوامه‌گی، و سپس به اثر مساعی پیگیر به نفس مطمئنه ارتقا می‌یابد.

چون نفس به مقام مطمئنه رسید، قلب تقلیب کرده به جای روح؛ و روح ترقی نموده به جای جان؛ و جان بی‌شک متوصل به جانان گردد.

که در حقیقت نفس مطمئنه به جای قلب جایگزین می‌شود درست در این فرصت آثار صلاح و نیکوکاری در اقوال و اعمال شخص حکمفرما گردیده، و خوف غیر خدا جل‌جلاله از دل بیرون رفته و هیچگونه اندیشهٔ بد خواهی و بدکنشتی در او دیده نمی‌شود؛ مگر «بغض الله و حب الله» و اینرا ترک ماسوی الله گفته و مقامش نصیب بندگان خاص درگاست. و از اینرو حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است: «بدانید در وجود انسان یک توته گوشت است، که اگر آن اصلاح شد همه جسم اصلاح می‌شود و اگر فاسد گردید، طبیعی تمامی بدن و نتایج حاصله از آن فاسد می گردد.

و سپس به صراحت کامل فرمودند: **الا و هی القلب**

یعنی: بدانید آن توته گوشت دل است.

چون حالات قلب در مبادی احوال متغیر است، لذا قلب را به معنی گردنده گویند، زیرا زمانی جانب خیر و وقتی هم طرف شر می‌گردد و این حالات عامهٔ مردم باشد، و خواص بشر از این امر مستثنی اند.

سوال هژدهم:

در کدامین صورت ها قلب صالح و یا فاسد دانسته می‌شود؟ اگر در این باره کدام سکیچ تمثیلی را ترتیب دهید البته روشنی بیشتر در زمینه انداخته خواهید بود!

در پاسخ گفتم: طوریکه فوقاً معروض شد در حالات صلاحیت، نفس اماره بالسوء به لوامه و لوامه به مطمئنه مبدل گردیده گویا نفس مطمئنه به جای قلب مسکن یافته و قلب به جای روح، روح به جای جان، و جان متوصل به جانان می‌شود.

هرگاه نفس مطمئنه به جای قلب و قلب به جای روح قرار گرفت! «**قلب مانند روح در همه جوارح تصرف داشته، و سیلان امور را حاکمیت می‌کند**»

لذا رسول صلی الله علیه وسلم فرموده اند: **و ان صلح صلح الجسد كله**

یعنی: اگر دل صالح شد صالح می‌شود همه جوارح.

اینجا نکته ایست بس عالی و قابل دقت! یعنی پس از حاکمیت قلب بر اعضاء و ارادهٔ شخص بنابر صفات ذاتیش که قلب راست از اینرو هر نقشه و کار ناقص و حتی فاسد را به خوبی و نیکویی تمام تقلیب داده و *نمی‌گذارد* که کوچکترین عمل ناجایز را انسان مرتکب شود، مگر که لغزش اجتهادی و یا خطای ناگهانی باشد. بی‌شبه این چنین اشخاص همواره مصدر کارهای نیک بوده؛ گناه و آزار خلق الله به اطراف شان ابداً سری هم به اصطلاح زده

نمی‌تواند، جناب مولانا بلخی (رح) بدین تقریب در مثنوی اشارت کامل نموده اند:

چونکه دل معمور شد پاک از هوا
بر وی الرحمن علی العرش استوی
حکم بر دل بعد از این بی واسطه
حق کند چون یافت دل این رابطه

و آنچه را عرفا و محققین (رح) به نام جان در در نثر و نظم خویش یاد کرده اند، مراد شان روح مزکی معلی انسانی‌ست؛ که پس از تزکیهٔ نفس، طوریکه فوقاً گفته شد، قلب از تقلیب به جانب دنائت تصفیه شده، و در نتیجه روح به مقام جان ارتقا یافته، «جان و مرضیه» "سلسله جنبانان" این وادی یی متوصل به جانان باشد.

و اگر در حالت تنزیل و فساد، انسان از اثر پیروی نفس و رهبری شیطان قرار گیرد؛ بی‌شبه در باطن همچو اشخاص به کلی از جانان اثر نبوده و بالفرض که باشد به طور وهم و خیال است.

اینجاست که جان مزکی به منزلت روح، و روح به جای قلب از ثبات خود برآمده به تقلیب قلب دچار گردیده، و خود قلب به یکبار و یا به طی منازل، جانب پایان به لوامه و از آن پس به نفس اماره بالسوء تنزیل می‌یابد، درست بدین فرصت سیلان امور در جوارح همه و همه به روی اغراض شوم نفسانی و تأمین هر چه بیشتر امیال شهوانی و عیاشی و فحاشی قرار می‌گیرد. چون قلب به جای نفس اماره تغییر یافته و مستقر گردیده از آنجا که قلب در کلیه جوارح او انفاذ و سیلان دارد، لذا هر امر نیک را تقلیب داده به شکل نامرغوب به آن دیده و از ایفای آن حتماً سرباز میزند و از اینرو مصداق می‌یابد، آنچه فرموده است رسول علیه السلام:

و ان فسد فسد الجسد کله، یعنی: اگر دل فاسد شد، فاسد می‌شود همه جوارح.

بنابر این به نزد همچو اشخاص بربادی فرد یا اجتماع در برابر رسیدن به اهداف شهوانی و آرزوهای فاسد نفسانی ارزش و اهمیت نداشته و به چابکترین فرصت آنچه که از طرف نفس به رهبری شیطان به او القا شود، به جای می‌آورد. چنانچه در شکل سوم آن‌را مشاهده می‌نمایید.

علایم مشخصهٔ صلاح در اشخاص اینست که چون توصل جان به جانان صورت گیرد! در هر چیز و هر جا خدا را حاضر و ناظر دیده، لذا هیچگونه تجاوز را بر احدی روا ندارند، و رضای خالق خود را جل‌شانه در خوشنودی مخلوقش می‌جویند. و بعضی از این حضرات انبیاء عظام و برخی از اولیاء کرام رضوان الله تعالی عنهم اجمعین مأمور به دعوت خلق الله با همه ایثار و پشت کار گردند.

و نشانه‌های معینه فساد قلب در اشخاص نظر به استعداد علمی و نیروی مالی و یا تصرفات چوکی به چه پیمانه از آنچه گفتیم و شمردیم با غیره امتعهٔ دار و ندار جهانی که برخوردار باشند به همان اندازه تخریب کاری‌های شان مؤثرتر و بیشتر باشد.

چون به دقت تمام ایشان را مورد کنجکاوی قرار دهید، دیگر آرزوی به جز تأمین حیات او و مربوطینش به هر وسیله که شود دیگر غایه و هدف از آن به دست نمی‌آید؛ لذا به همین منوال عمری را به عیاشی و فحاشی و غیره خود خواهی ها گذرانیده و در ضمن اگر به آرزوی خود از راه های درست موفق نشوند، باری از وسایط ناجایز و شرم آور نیز استفادهٔ شکم سیر به اصطلاح بنمایند و طاقت کوچکترین دقیقه استماع کلام حق را نداشته بلکه همهٔ آن‌را محصول سر دردی و یا افسانه خوانی دانند.

***

نتیجهٔ این مباحث را هر گاه خلاصه کنیم، به این حقیقت می‌رسیم:

در حال صلاحیت قلب، به پشت تلسکوب عقل، قوای روحانی نشسته و از مشاهدهٔ هر چیز، راه استفاده و ثمر حاصلات هر دو جهان را از آن می‌گیرد و در بهتر شدن آن بذل مساعی می‌دارد.

و در صورت فساد قلب که به جای نفس اماره تنزل کرده، در واقع به چنین صورت پشت تلسکوب عقل، نفس شوم اماره بالسوء نشسته و به القا ها و رهبری های شیطان پرداخته و تعمیل آن‌را یکی بعد دیگر تنظیم می‌بخشد و انتها نظر که او فقط و فقط دنیای دنی و استفاده از آن برای تأمین زنده‌گی شخصی و آنهم از هر مدرک که ممکن شود می‌باشد و بس.

* * *

سوال نزدهم:

تصمیمات شخص در امور خیر و یا شر از کجا منشاء می‌گیرد؟

جواب: باید دانست که عزم و ارادهٔ انسان یا بدون واسطه یا به واسطه‌های مریی و نامریی صورت می بندد. خلاصه، به هر دو قسم بلا واسطه و یا با واسطه های مریی و نامریی عموماً از جانب ملک در امور خیر و از طرف شیطان به کارهای شر القای اراده می گردد. که بازهم این جریان به شرح گذشته ارتباط مستقیم می‌یابد. یعنی اگر در جسد انسان نفس مطمئنه جایگزین قلب شده باشد؛ بی‌شک در همچو موارد همه و همه الهامات ملکی بوده و برای تقویهٔ قوای روحانی و جمع ذخایر عقبوی و انتها نظر به احوال بزرگان این جایگاه تعمیم احکام و جلوگیری از نواهی خواهد بود، چه تلسکوب عقل ایشان از ملاحظهٔ این عالم، صانع معظم و اتم آن‌را دیده و به شناسایی هر چه بیشترش وظیفتاً پرداخته خواهد بود.

و اگر قلب به جای نفس اماره بالسوء نزول کرده است! بی‌شبه القـای نقـوش اعمال همه و همه ناشی از نفس و رهبرش شیطان است و رسول علیه السـلام در زمینه چنین توضیح داده اند:

و ما منکم احد الا وقد و کل علیه قرینه من الملائکة و قرینه من الجن

یعنی: نیست هیچ یکی از شمایان مگر بر او همراهی از ملک و شـیطان مقـرر است.

حتی بر خود آنحضرت، که در این حدیث خبر مسـلمان شـدن شـیطان شـان رسیده و به امور خیر به رسول صلی الله علیه وسلم همکاری می کـرده اسـت. و اگر اراده به واسطه مشاهده احوال و اعمال و اقوال زبانی و یـا تحریـری بـه میـان آمده باشد در چنین صورت علت و معلول آن به خوبی واضح بـوده، و حاجـت به تفصیل ندارد.

سوال بیستم:

اراده های خیر و یا شر به کدامین حصهٔ جسم و چطور معلوم می‌شود؟

جواب: در قلـب نـوری از جانـب نشـیبی یـا بـاریکی یـی آن شـروع شـده و برعکس دل گوشتی رو به بالا رفته است؛ اینرا به نور ایمان نیز تعبیـر نماینـد و در آن هر نقش کار خیر (خواهی زبانی یا مالی یا جانی و غیـره، هـر چـه باشـد) بـه علامت خاص نمودار می گردد و در واقعه نظرگـاه شـیطان انفسـی انسـان، فقـط همین نور دانسته می‌شود، همینکه در آن صفحه، رقم از اعمـال حسـنه ملاحظـه شد، فوراً شیطان در مقابل، به القای وساوس پرداخته و تا سرحد آخرین، شخص را نظر به استعداد که دارد به انواع تخویف یا تهدیـد و یـا غیـره وسـاوس و حتـی تمهید و ضیاع فرصت بـاز مـی‌دارد. هرگـاه قـوای روحـانی قویسـت طبعـی ایـن

وساوس آن‌قدر ارزش نداشته بلکه از اجرای کار اکمل به اعمال ادنا خیر خود شیطان راضی می‌شود.

به یادم آمد که از امام جعفر (رض) کسی پرسید؛ عارف کامل کسیت.

آنجناب در جواب گفتند: «کسی را می‌توان مرد محقق و رسیده در امور باطن دانست که در انتخاب دو کار خیر، خیر بزرگتر را پیشرو سازد و به ایفای آن بپردازد».

و اگر حالت روحی شخص ضعیف باشد، به هر نوع که شود، دست کم از انجام آن کار به انواع وساوس شیطان، به همان وقت و فرصت باز می‌ایستد.

به طور مثال: کسی به واسطه الحاح شخص فقیر و مسکن، اراده نمود تا چیزی از وجوه نقد و یا وجه بدهد؛ به محض مشاهده این نقش که در نور قلب به نظر شیطان رسیده، در حال، القای وساوس می‌کند. یعنی به او قلباً گفته می‌شود: این شخص مستحق نیست، زیرا تندرست و سالم است باید کار بکند.

و اگر به این وسوسه باز ایستاد خوب، و الا نه باری گفته می‌شود: تا به این جوان خیرات و کمک می‌نمایی، بهتر است که برای فلانی که از اقارب و خویشاوندان توست و بر تو حق چنان دارد باید بدهی. و اگر به این هم نشد، سپس گوید: پس اینقدر همه را به یک نفر نباید داد.

ما در این باره که به تلسکوب عقل او کدامین جهت کردار اتخاذ می‌شود؟ بحث نداریم، فقط نوع وسوسهٔ که القا شده و چطور شخص را از ایفای آن عمل باز می‌دارد و غرض اصلی از این وساوس «چیست؟» را به مباحث آینده این کتاب، پس از شناسایی همه جانبه شیطان به خوبی تمام زیر و رو کرده و شما را به کلیه دقایق آن وارد خواهیم کرد.

اگر نفس مطمئنه به جای قلب و قلب به جای روح (طوریکه قبلاً توضیح داده شد) ارتقا یافته باشد، همان طوریکه روح در سیلان حیات جسم، تصرف

کل دارد؛ این چنین قلب نیز در جریـان امـور نیـک و نیکتـر بـا در نظـر گـرفتن مشکلات طرف‌های ذیدخل (شیاطین جنی و انسی) به فعالیت آغاز کرده، و یـا پس پا زدن چندین وسوسهٔ ساده و ضعیف، دست اندر کـار می‌شـود. و آن چـه خدای متعال به ضعف وسوسه شیطان ارشادات را فرموده است، مراد ایـن گونـه اشخاص اند که در بالا شرح از ایشان و احوال شان را تذکر دادیم.

قوله تعالی جل‌جلاله: **إِنَّ كَيدَ الشَّيطَانِ كَانَ ضَعِيفًا** (نساء/۷۶)

یعنی هر آیینه حیلهٔ شیطان ضعیف است.

ورنه مکر و وساوس شیطان در برابر آنانیکه قوای روحی شان یا به کلی از بـین رفته و یا به نقطهٔ حاد ضعف خود رسیده و وسوسهٔ شیطان در آن‌ها به حدی قوی و مؤثر است که با مشاهدهٔ اعجاز، باز هم در برابـر انبیـاء اللـه و اولیائـه قـد علـم کرده و تا سرحد مقاتله نیز ایستاده اند.

هرگاه قوای روحی و نفس در شخص به حالت تعادل باشد، عامـل، در امـور خیر هرچه زودتر تصمیم گرفته نمی‌تواند؛ خصوصاً به عصر امـروز، کـه شـیاطین انسـی بسـیار گردیـده، و در همچـو مـوارد کـار شـکنی و رهزنـی‌هـای بسـزایی می‌نمایند.

سوال بیست و یکم:

آیا هنگام تردد در اجرای امور خیر، راه نجات شـخص و واسـطهٔ کامیـابی چـه خواهد بود؟؟

سوال بجاست، لطفاً به توضیحات آن دقت فرمایند!

پیش از همه باید متذکر شد که بنابر بخل نفـس و عـداوت شـیطان و کثـرت فتنه های خود خواهی و ظلم پروری و غیره فتنه ها به عصر حاضر، فقط دریافت ذوق در امور خیر به هر نوع که باشد خصوصاً که به ساحهٔ اراده نیز درآمده و یـا

تصمیم بیشتر به باطن در تطبیق آن کار نیکو دیده می‌شود؛ به ذات خود این اراده، فضلی است از فضایلی که خدای متعال نصیب شخص می گرداند، لذا هر چه زودتر باید عملی شود، و اگر در مقابل وسوسه شیطان را، راه دادید، بی‌شک توفیق یافتن و عملی ساختن آن مطلب خیلی‌ها دشوار و حتی ناممکن می‌شود و نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است: در اجرای امری از اوامر خیر، خصوصاً که تکلیف بسیار و یا ایثار مال در بر داشته باشد، حضرت باری تعالی به ملک امر می کند تا به قلب انسان مساس نماید و از اثر لمس فرشته رقت به دل پیدا، و میل به کردن آن کار نیک و یا دادن آن شی در باطن هویدا می گردد. هم در آن فرصت اگر شخص به تعمیل آن پردازد با همه فرحناکی موفقیت خود را به چشم سر دیده و لذت معنوی لازم را گرفته می‌تواند.

و اگر به واسطهٔ کدام وسوسه که فوقاً گفته شد تأخیر آوردید؛ دوباره به عملی کردن آن امر خیر توفیق به مشکل دستگیری خواهد کرد.

بدین تقریب قصه به یادم آمد، بی مورد نیست که به اجازت تان باز گو نمایم. گویند: عارفی در حالیکه به استنجا کردن مشغول بود، نظرش بر درویشی پریشان حال و برهنه افتاد که از کوچه می گذشت، در حال به خادم امر نمود تا چپن او را از شانه اش گرفته و به آن درویش رهگذر دهد، و خادم نیز چنین کرد. چون از به جای آوردن سنت استنجا فراغت یافت، خادم به کمال ادب پرسید: «که شما همیشه ما را از سخن زدن هنگام برهنگی عورت های غلیظه منع می کردید، باری چه شد که خود امروز مرتکب این عمل شدید، با آنکه چپن بعد از فراغت از استنجا نیز داده می‌شد؟»

شیخ گفت: « در آن فرصت که نظر و عطوفت بر قلبم از فضل خداوند جل‌جلاله رسید و از آن وقت به قلبم پیدا گردید، ترسیدم که اگر همدر این وقت عملی نسازم، مبادا شیطان مرا به استفاده از فرصت، به انواع وسوسه و

حیلت‌ها مانع گرداند؛ از اینرو بهترین زمان توفیق در ایفای امور خیر و بهبودی زنده گی دیگران وقتیست که ما در قلب خود به مقابل آن‌ها احساس ترحم می‌کنیم! و نشاید این فرصت طلایی را از دست دهیم، که اندکی پس از آن توفیق یافتن به آن چون مرتبهٔ ای اول، مفت و آسان به دست آمده نمی‌تواند؛ زیرا به هر وسوسه که از جانب شیطان به ممانعت از آن در قلب ما ایجاد می‌شود، به مثابهٔ گرد یا خاکیست که بر روی آن نور ریختانده می‌شود؛ لذا یکی بعد دیگر خطرات مذکور باعث زوال آن نور گردیده و در نتیجه شخص را به کلی مانع می‌سازد.

سوال بیست و دوم:

چرا اشخاص پس از دادن چیزی و یا کمکی به فقرا و غربا از عمل خود نادم و پشیمان می‌شوند، آیا علت این ندامت چیست؟؟

جواب: باید متذکر شد که معاونت ها بر دو نوع است، یا به صیغهٔ فرض و یا به طور مستحب. و این چنین گیرندگان نیز به دو قسم اند: یا از نگاه خویشاوندی و غیره قرابتها، مورد الطاف و بخشش قرار می گیرند؛ و یا از دیدهٔ بشر دوستی و نوع پروری.

معاونتهای که از نگاه دین به حساب کافهٔ مسلمین و یا به اسم بشر دوستی از دیدبان بشر دوستان واقعی اجرا می گردد علی الاکثر کافی نبوده، گاهی به طور نادر واقع شود که حوائج اولیهٔ زنده گی طرف مقابل بدین وسیله تأمین یابد، می‌توان بدین سلسله کمک های ممالک اجنبی را هم داخل دانست، گرچه در آن سیاست شناسایی، و یا پا بر جا گذاشتن آرزو های بعدی، و یا لااقل امتداد حیات شان را نمودن و غیره مرامها باشد؛ مورد بحث نیست.

بی‌شبه، به این و امثال این پیش آمدها و معاونت‌های ناچیز، آنقدر از جانب گیرنده قدردانی و احترام در نظر برای جانب دهنده نیست. گرچه بعضی کوته نظران در این میانه نیز انتظار دارند تا از رویهٔ شان دست کم تقدیر آنی به عمل آید؛ لذا اگر تعمیل نشد، باعث رنجش و ندامت جانب دهنده می گردد.

کمک های فرضی و واجبی مقررهٔ دین اسلام مانند زکات و صدقهٔ فطر و امثال این، از نگاه «دین دوستی» ابداً جانب دهنده را لازم نیست که از گیرنده انتظار احترام و یا غیره پاسخ‌های متقابل داده شود. و اگر به این آرزو، اغنیا ایفای فرایض را بنمایند، باید بدانند که خوشنودی خلق، بذات خود رضاییت خالق است. و اگر جنساً این آرزوی شان برآورده شود، فقط رضاییت خلق به پاسخ متقابل احسان آن‌ها باشد؛ پس اجری از خدا جل‌جلاله به این دنیا و یا آخرت نباید انتظار داشته باشند. و این اشتباه ایست بزرگ و جبران ناپذیر، که احتیاط بسیار به کار دارد تا از ثواب و اجر آن عندالله بی بهره نگردند.

کمک‌های درجه سوم استحبابی ای مروجه مسلمانان و غیره، دین دوستان و یا پیروان اساسات دینی، فقط خدمت مافوق وجایب شریعت خاصتاً برای خوشنودی ذات او جل‌شانه است. و ناشی از عشق و علاقه ایست که فرد با خدا دارد؛ لذا شیطان به بعضی کوته نظران بی علم، پس از یک سلسله وساوس که در هنگام تادیه، ممانعت از آن می‌نماید؛ اگر هیچ موفق نشد، باری ویرا به احوال و پیش آمد گیرنده ملتفت می‌سازد. بدین معنی، که آیا او در حال و یا در غیاب از این الطاف وی اظهار امتنان می‌نماید یا خیر؛ و در واقعه، عین امیدواری دهندگان از گیرندهٔ صدقات و کمک، یک نوع وسوسه است، برای امحای اجر عاملین و در واقعه باعث بر امتناع از ایفای همچو اعمال به مردمیکه به ید علیا قرار دارد؛ می گردد. اینست اصل حقیقی ندامت برخی دهندگاه صدقات، که پس از ایفای عمل ناراض می‌شوند.

چارهٔ رفع این نقیصه اینست، تا مردمانیکه طرف ترحم و الطاف خود و بیگانه قرار می گیرند، به حکم احترام متقابل بی مورد نیست. خصوصاً به عصر امروز که از مراحم وشفقت‌های جوانب ذیدخل اظهار خرسندی بنمایند و خدای متعال فرموده:

هَلْ جَزَاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (رحمن/۶۰)

یعنی: نیست جزای نیکو کاری و احسان به جز احسان.

بدین اساس لازم است که از همچو مردم همیشه به خیر یاد کرده و احسان شان را فراموش ندارند. زیرا اضافه از این به حکم پاداش بیشتر مطاع به این مردم موجود نیست و از این داشتهٔ خویش نباید دریغ کنند.

و اینرا نیز ناگفته نباید گذاشت، که برآوردن مال و ثروت از قدرت خود، و دادن به مردم ناشناس و بی حیثیت، کاری بس مشکل باشد؛ فقط تنها راهی که می‌تواند باعث تشویق دهندگان کمک گردد، همانا یاد آوری اعمال خیر شان و به دست فراموشی نه سپردن و شخصیت آن‌ها را به این رویهٔ نیک ستاییدن باشد و بس. با اینهم راز، ضروری دیگر را کمک کنندگان باید بدانند که آنچه را برای خدا کردند خیلی خوبتر و بهتر است که هر نوع اجر و لطف را از خدا جل‌جلاله خواسته و به نظر داشته باشند.

چه اولین الطاف ذات احدی اش در برابر او اینست، که وی را به جای گیرنده و گیرنده را به مقام او قرار نداده. واقع گردیدن این کار، در زنده گی مردم معاصر بسیار دیده شده و به پیش او تعالی جل‌جلاله آنقدر مهم نیست؛ از اینرو خدای کریم در قرآن حمید و مجید خود، وعید شدید فرموده و اخطار سخت داده می‌فرماید:

لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى (بقره/۲۶۴)

یعنی: باطل و نابود نسازید ثواب و اجر معاونت‌های خود را به منت گذاشتن و اذیت رسانیدن گیرندگان.

چنانچه بعضاً مردم عادت دارند که به اجرای کاری در حال و یا وقت دیگر اشخاص غریب و مستمند را مؤظف سازند، و ضمناً نوید دهند که باز به تو اینقدر و یا این چیز را خیرات می‌دهم؛ این کمک نبوده، بلکه به بدل اجرت است. تفاوت ندارد که اگر عین عمل به اذیت‌های معنوی، مانند اینکه: «من به تو فلان وقت چه و چنان نکردم!؟» و یا «ترا از فلان مشکل و امثال این خلاص ننمودم!؟».

* * *

این است شناسایی‌های جواهر ثلاثه «**روح، نفس، و عقل**».

اکنون باز می‌گردیم به اصل الاصول این همه فتنه انگیزی‌هایی که از جانب شیطان و ذریات او بنیانگذاری شده و بر ابطال اعمال و خذلان ایمان باعث می‌شود.

و من الله التوفیق و علیه التکلان و به نستعین

قسمت دوم

آرامگاه نفس

بارگاه شیطان

سوال بیست و سوم - او پرسید:

شما در مباحث گذشته به طور اجمال مطالبی چندی را در بارهٔ پیدایش شیطان، و قسماً ارتباط بعضی فعالیت ها را به پیروی از وی نسبت دادید؛ امیدواریم که در روشن ساختن این موضوع، تفصیلات هر چه بیشتر مرحمت دارند! زیرا کلیه مناقشات، یا ناشی از شهوت است و یا به اساس رهبری و فعالیت شیطان صورت می‌گیرد.

جواب: در تشریح این سوال‌ها لازم است که مقدمتاً وجود شیطان را ثابت، و سپس که چرا ذهنیت‌ها به قبول این موجود معتقد گشتند را بیان کنیم.

از ابتدأ پیدایش انسان‌ها به طور عموم، و کتب سماوی به قسم مخصوص، شیطان را به انواع حیل و مکائد آن به خوبی معرفی کرده و در هر فرد بشر، او را به صفات مضرهٔ که دارد می‌شناسد.

زیرا پوستین هر یکی از فرزندان آدم را به قسم از اقسام، این لعین دریده، و در نتیجه صفای ایمانی و استعداد خدا شناسی و حتی تقرب باطنیش را از حضرت خالق او و همهٔ کون و مکان؛ به همکاری نفس زائل ساخته و انتها وی‌را به گودال ضلالت، کفر و الحاد سرنگون نموده است.

و اینکه چطور توفیق به این عمل یافته، البته نظر به حالات اشخاص، تغییرات مطلق دیده می‌شود، بناءً برای فعلاً از این مبحث صرف نظر کرده، البته در آینده بدین دفتر عین مطلب تا سرحد نهایی آن دنبال می‌گردد.

خلاصه، چون نیرنگ‌ها و تلبیساتش بنابر چگونگی فرصت، شخصیت، دانش و وظیفهٔ اشخاص، با غیره تمایزات- مختلف و گوناگونست؛ لذا تنوع این وقایع، فرصتی را به عاملترین و حتی ورزیده ترین انسان‌ها میسر کرده نتوانسته، تا باری انواع حیل و مکرش را دسته بندی نموده و سپس به چاره جویی اش «هوشیار باش!» لازم به اهل فهم و درک و یا مؤمنین و معتقدین کماحقه داده،

که تا سرحد امکان به اتخاذ تدابیر مؤثرتر از آن بپردازند. و یکی از علل عدم انسجام این رهزنی‌ها اینست، که شخص شکست خورده، به گمان اینکه وقوع او در آن کار، فقط و فقط به خواستهٔ خودش صورت گرفته است؟! حالانکه بعد از ایفای عمل مذکور از کردهٔ خویش نادم و پشیمان است!.

اینجا سوال برای خوبتر روشن شدن موضوع ایجاد می‌شود.

یعنی: اگر به کردن آن کار ناجائز مطلق اراده داشت، و آن‌را فیصد صد ثواب، و عامل بهبود حیات خود می‌دانست! پس چرا بعد از وقوع عمل ندامت کرده، و حتی پریشان حال دیده می‌شود؟ از این تردد درست برمی‌آید، که هنگام به جا آوردن آن کار ناروا، حالت دیگر و مغلوبیت هر چه تمامتری داشته که اصلاً خودداری کرده نمی‌توانست! گویا چون شخص مسکر و مدهوش، که به وقت نشه مرتکب اعمال ناشایسته می‌گردد. اما وقتی که به هوش آمد، از کردهٔ خود نادم و پشیمان بوده، و حتی بعضی شخصیت‌های بارز تعجب می‌کند، که چطور و چرا به چنین کار شرم آور و ننگین خلاف عقل و منطق دست زدند؟ و این چنین فاعلان امور شر و ناروا، به وقت مغلوبیت ذهن و اراده در تصمیم آن عمل، خودها را از هر نگاه حق به جانب می‌دانند؛ اما چون حالت غیظ و قهر، و یا غلبهٔ شیطان زائل گشت، از آن عمل تبرا و بیزاری خویش را جداً نشان می‌دهند.

این مغلوبیت از چه چیز و چطور به انسان وارد می‌گردد؟؟ و چرا شخص فهمیده و لایق دارای کمال حال بلکه متشرع، و خِیر، مرتکب جرم و جنایات می‌شود؟

با آنکه بعضاً به ارتکاب آن عمل، هیچ احتیاج نداشته ولی به هنگام کردن بی پروا و بی محابا به جای آورده است. بلکه به کمک مغز مدرک خویش، نقشه‌های دقیق را پیریزی نموده، که به درک واقعیت آن کماشانه مدرکترین

اشخاص را خسته و مشوش می‌سازد.... در تحقیق این سوال‌ها و مانند این چندین سوال دیگر، مالکان ذهنیت های رسا و حتی بعضی فلاسفهٔ بزرگ عالم نیز توضیحات داده اند؛ متأسفانه چون ریشهٔ آن سطحی بوده و به روی نظریات شخصی شان استواری داشته، با آنکه عقده ها را کشاده نتوانسته، بلکه گره‌های بیشتر ایجاد، و جنجال های قویتر را بنیان گذاری کردند.

و از آنجا که انواع حیل و تلبیس‌های قبل از هنگام وقوع عمل، به تزیینات گوناگون نفس مزین، و برای هرچه بهتر نمودن و جلوه دادن آن کار ناروا در آن وقت، سر وصورت از طرف شیطان به همکاری نفس داده می‌شود، خیلی‌ها متنوع بوده و تسلسل ناگسستنی دارد، که انسان‌های مدرک و عاقل را هم به حساب و تنظیم آن خسته می‌سازد.

بنابر این واژگونی‌ها، که شمهٔ از آن را فوقاً تذکر دادیم،موفقیت دسته بندی کردن را اکثراً محدود ساخته، از این و یا غیره مشکلات، کمتر بدین طرف مدققان توجه فرموده اند.

و در این اثر از همه پیشتر کوشش به عمل آمده تا منشأ اصلی فضولی‌های بی معنی، و علت وقوع شخص در اعمال ناشایسته، بیان گردد، و سپس چطور می‌تواند؟ که به جلوگیری از افعال نا مشروع و ناروا، روحیهٔ خود را تقویه بخشد، و عندالفرصت آ گاهانه به مبارزه پردازد، و یا قبل از وقوع واقعه و یا ارتکاب به جرم، قدم خود را در اماکنی که همچو اعمال در آن بنیان گذاری شده، نگذاشته، و به خوبی تشخیص داده به هر نوع که تواند خود داری ورزد، تا بعداً نادم و پریشان نگردد.

در موضوعات مذکور یکی بعد دیگر توضیحات لازمی داده ایم طوریکه فوقاً گفته شد، چون انواع حیل، مکر و تلبیس‌ها به حدی بسیار است که به حیطهٔ حساب آمده نمی‌تواند؛ بنابر این مأخذات اصلی این ابتلاها را وانمود کرده و

ضمناً اراده نمودم که قسمتی از پرده‌های حیل و تلبیسات این لعین رجیم را به توفیق خدای عظیم بردارم و رازهای نهفته و ناگفتهٔ قرن‌ها را افشا کنم.

البته اساس این کتاب در اکثر موارد متکی به آیات و احادیث است، در برخی حصص مکشوفات و حوادیث که به من و یا غیره عرفا رخ داده و روشنی بیشتر به موضوع می‌اندازد و مستند به دلایل عقلی و نقلی و واقعی بوده، ثبت کرده ام.

بی‌شک تا جاییکه به اینجانب «فیضانی» معلوم شد، به قید سطور درآورده و به شکل رساله به دسترس قاریان محترم و غیره اهل ایمان قرار دادم؛ امید است که در انبساط موضوع، تشریحات بیشتر را صاحب نظران و راز کشایان حقایق، در آینده بر آن افزوده، و به شکل مبسوط تری برای انتباه پیروان دین و کافهٔ فرزندان آدم به روی زمین، مجموعه را مرتب فرمایند.

پیدایش شیطان

در این باره دو نظریه موجود است:

اول - عقاید اهل ادیان، خصوصاً مسلمانان.

دوم - تثبیت وجود شیطان از دیدهٔ متفکران و فلاسفهٔ جهان.

اول- خلقت شیطان از دیدهٔ موحدین و مؤمنین ثابت است.

زیرا همه کتب سماوی از آن تذکر بسزایی داده؛ خصوصاً قرآن مجید در (**١٥٦**) آیت از وجودش یاددهانی کرده؛ و منجمله در (...) آیت اساس پیدایش و علت سر باز زدن او را از امر خداوند و سپس رانده شدنش را گفته؛ و در (...) آیت فعالیت او را به مقابل اهل ایمان؛ و در (...) آیت مشارکت وی را در خوان و مال فرزندان آدم با غیره واقعات یاد آوری نموده، که تفصیل هر یک را بالنوبه در محلش به آینده قریب ملاحظه خواهید کرد.

بر سبیل اجمال همه مسلمانان از اصل عداوت شیطان با حضرت ابوالبشر (ع) و اولادش به خوبی وارد اند، که در مباحث گذشته پارهٔ از آن را تـذکر دادیـم؛ و اینک به یاد آوری از آن تفصیل، مطالب چندی را بازگو کنیم. هنگامیکـه همـه ملائک تحت قیات عزازیل (شیطان) مأمور شدند که با وی به طور دسته جمعی سجدهٔ احتـرام را بـه آدم علیـه السـلام بـه جـای آرنـد؛ امـا شـیطان ابـا آورده، و برخلاف ملائک همگی یکبار به سجده افتادند کـه از آیـهٔ (**۳٤ تـا ۳۸**) سـورهٔ بقره جز اول قرآن کریم، به تفصیل تمام تذکر داده است چنانچه می‌فرماید:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (بقره/۳۶)

ترجمه: چون گفتم به فرشتگان که سـجده کنیـد بـه آدم، پـس همـه سـجده کردند مگر ابلیس؛ و این امر را قبـول نکـرد و سـر بـاز زد، و بـود بـه علـم الهـی جل‌شانه از کافران و سرکشان. سپس فرمودیم ای آدم! ساکن شـو تـو و خانمـت در بهشت، و از خوردنی‌ها به هر جا که خواهید بسیار بخورید، زیرا ضرر ندارد، بغیر از همین درخت (به گمان اغلب گندم بوده باشد.) و به ایـن درخـت پـیش نشوید، ورنه از ظالمان خواهید شد.

بلغزانید هـر دو را شـیطان در آنجـا، پـس بیـرون آورده شـدند از آن جـای پـر نعمت و سراپا راحت، گفتم فرو روید بعضی تان مر بعضی را دشمن می‌باشـید و شما را در روی زمین آرامگاه و وسایل زنده گی تا زمان معین هست.

البته بعد از این آیات، ترتیب توبه کردن و باز گشت آدم (ع) را و نیز اطلاع دهی بر ارسال رسل و مژده به کسانیکه از ایشان پیروی نمایند، که به هیچ وجه ترس و بیم به آن‌ها نخواهد بود را، به تشریح لازم فرموده است.

خلاصه، در آیات فوقانی تمام ملاحظه کردید که شیطان مأمور به سجده بود و چطور سر باز زد و چرا ابا و انکار از این امر نمود؟؟ طبیعی مربوط به سابقه بوده است که ما به صفحه (**۳۲**) قبلاً اشارت بدان نموده ایم.

خلاصه به روی آن جاه طلبی که شیطان به آرزوی آن، بار سنگین عبادت را متحمل شده بود و در نتیجه به غایه و هدف خویش نرسید، لاجرم باعث بر خشم و نفرت او در برابر رقیبش حضرت آدم (ع) و انتها به کینه توزی در مقابل فرزندانش تا روز قیامت قایم و به فعالیت های گوناگون، ایشان را همیشه در گودال های ضلالت نگونسار می‌سازد.

در جای دیگر به آیات (**۲٦** تا **٤١**)، واقع «سورۀ حجر» جز (**١٤**) چنین می‌رساند: یعنی پس از اینکه خلقت انسان را از گل خشک شدۀ بویناک، و پیدایش شیاطین و دیگر طبقات جن را از آتش سوزان می گوید، و درآمدن روح را در قالب آدم توضیح می‌دهد، و پس از زنده شدن او، ملائک را به شمول شیطان که معلم آن‌ها بود، به سجدۀ احترام در برابر انسان مأمور می‌سازد و تنها شیطان ابا می ورزد. و ضمناً از او پرسیده می‌شود، که چرا سجده نکردی به آنچه به ید قدرت من آفریده شده است؟ او در خلال تفصیل، علت عدم سجده خویش را به واسطه برتریت جنس خود از آتش، و پستی یی مادۀ پیدایش انسان از خاک تذکر می‌دهد. و خداوند جل‌جلاله بر او خشم نموده از دایرۀ رحمت خود، وی را کشیده و از زمرۀ رانده‌گانش می‌سازد، و لعنت خویش را تا روز قیامت بر وی مستدام می‌فرستد.

اینجاست که شیطان بـه پـا خواسـته و از در سـتیز درآمـده، از حضـرت الهـی جل‌شانه خواهش زنده‌گی خود را تا روز واپسـین (حشـر) می‌خواهـد و خداونـد جل‌جلاله این خواسته اش را الی وقت معلوم، یعنی زمان وفـات انسـان بـه اصـح اقوال می پذیرد. شیطان بعد از این اطمینان، به طور کینه توزی اظهار می‌نماید:

خدایا تو که مرا به واسطهٔ این بشر شوریده سر راندی، باری بـه خداونـدی تـو سوگند، که به انواع زینت و لهو و لعب فرزنـدان آدم را چنـان بفـریبم، کـه همـهٔ شان‌را یاغی و نا شکر به درگاهـت بینـی. در اینجاسـت کـه بعـد از ایـن تعمـیم، تخصیص داده می‌گوید: إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (ص/۸۳)

ترجمه: مگر بندگان مخلصت را که نتوانم.

که ما در بارهٔ اخلاص و مقام مخلصان در کتـاب «جهـان بتلسـکوب قـرآن» تفصیلات لازم داده ایم.

خلاصه، حضرت باری تعالی راه راست خود را وانمود کرده پاسـخ می‌دهـد: که از شاهراه شریعت هر کسی پا بیرون نهاده و به پیـروی تـو برخیـزد، بی‌شـک جای تو و ایشان در دوزخ است، که دارای هفت دروازه برای ادخـال عاصـیان و کافران که بازگشت نکنند، باشد.

بروی تفصیل به این نتیجه می‌رسیم، که عداوت شیطان ثابت و علت آن نیز تا روز قیامت واضح است، و این عقیدهٔ همه اهل ادیان روی زمین که معتقد به کتب سماوی باشند، هست، ولی در کیش و آیین‌های دیگر هم از آن نامی برده و در مقام مقابله با وی پیروان خود را وادار کرده اند؛ نهایت به اسامی «الهه شر» و غیره و غیره.

تثبیت وجود شیطان از نگاه عقل

این حقیقت مسلمیست که: «**قیام کاینات اکثر بر اضداد استوار است**».

چنانچه پس از تدقیقات علمی امروز، علمای ساینس و غیره بدین نتیجه رسیده اند، که هستهٔ اصلی همهٔ این پیدایش از دو قطب مثبت و منفی به نام پروتون (**۱**) و الکترون (**۲**) و نیوترون (**۳**) که زادهٔ ترکیب آن‌ها را بار می‌آورد، تشکیل یافته است.

یا به عباره دیگر به مثال‌های عامیانه، این اضداد در وقوع شب به مقابل روز، و زنده گی را به ممات، و سردی را به گرمی، و جوانی را به پیری، و تاریکی را به روشنایی، و صحت را به مریضی،... و امثال این صدها نمونهٔ دیگر همیشه در هر جا می‌بینیم.

بی‌شک، در برابر کارهای نیک و اعمال شایسته و قابل پسند هر انسان صاحب شعور عالی، اعمال تخریبی و نابکار هم وجود داشته و یا عندالفرصت عرض اندام می‌نماید؛ که منشأ اصلی آن نفس، و قوای محرکه اش شیطان شمرده می‌شود.

از آنجا که هیچ عمل بدون عامل و یا قوهٔ محرکه انجام پذیرفته نمی‌تواند؛ طبیعی در امور خیر و شر، قوای مجریه و یا نیروی محرکه همانا ملائک و شیاطین اند. و به مصداق آن حدیث رسول کریم صلی الله علیه وسلم است، که فرموده اند:

« بر هر فرد از افراد بشر دو همراهی، از فرشته و شیطان موجود بوده و حتی بر من نیز؛ مگر خداوند جلت عظمته او را مسلمان کرده و به معاونت امور خیر با من همکاری می‌نماید.»

که در حقیقت، این کشمکش‌های معنوی «هستهٔ اساس پیدایش انسان را» بدین جهان فانی ثابت نموده و فرموده:

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (ملـک/۲) را بـر او بـه دسترس تطبیق می گذارد.

یعنی: به تحقیق شما را امتحان می کنم تا کدام تان خوبترین اعمال نمایید.

و نتیجهٔ نهایی زنده گی انسان‌ها، در حقیقت مجموعـهٔ اعمـال نیـک و یـا بـد باشد و بس. و انتها دو قطب در باطن موجود اسـت؛ کـه در یـک سـر آن قـوای ملکی، و در سر دیگرش قوت شیطانی قرار دارد. که قوای ملکی به رهبری امـور خیر و نیک در باطن انسان الهام وارد کـرده؛ و قـوت شـیطانی، بـه انـواع مکـر، وسوسه‌ها کرده و از ایفای ان اگر موفق شـد بـاز مـی‌دارد، و الا نـه تـأخیر در آن واقع می گرداند تا شاید به فرصت دیگر توفیق ممانعت را حاصل نماید، اما مـردم را که زمام شان به دست شیطان است هرچه خواهد بدون توقف بر آن‌هـا عملـی نماید.

در مباحث قبلی به تفصیل گفتیم که وجود همه مخلوقات منوط به فلک مـا، از دو قوای نورانی و کدرانی متشکل است. که ملائک از عـالم قـدس، و غیـره ذوی الارواح از عالم خبث یا جهان ظلمانی تخلیق یافته اند. تنها انسان از امتزاج این دو قدرت به میان آمده است، ماننـد فصـول بهـار و تیرمـاه، کـه از اخـتلاط گرمای تابستان و یا سرمای زمستان نمایندگی می کند.

به این اساس انسان را طوری ساختند که در صندوق وجودش حصـهٔ از عـالم بالا را به نام «روح» و فشردهٔ عالم سفلی را به اسم «نفس» به طور امانـت نهـاده اند بنابر ارتباط نسـبی کـه ملائـک بـه روح دارنـد در اعمـال نیـک بـه شـخص همراهـی و همنـوایی و حتـی رهبـری می کنـد و ایـن چنـین شـیاطین بـروی آن عداوت! و اینکه ذاتاً زادهٔ آتش یا منبع سوزنده گیست، به همدستی نفس، کـه او خود زادهٔ این دنیای فناست، در پیشرفت اغراض شـوم یـا بـر آورده شـدن امیـال فاسدهٔ خویش، بر انسان از راه های ناروا به طور خود خـواهی و تـأمین زنـده گی

فردی، و انتها منسوبین جناب عالی دست و پا می‌زنند؛ از اینرو همواره در باطن شخص کشمکش موجود بوده و «تا زمانی، آرامیناممکن شمرده می‌شود که یکی از طرفین بر دیگری غلبهٔ عام و تام را حاصل نماید.»

معاونان خیر و شر را بشناسید!

به ظاهر این دو قوا، همکاران و همراهانی دارند، یعنی اشخاصی که شما را در امور خیر و نیکویی دعوت و مشکلات آن‌را تسهیل می‌بخشند و یا به دیگر معاونت‌های مالی، جانی و زبانی در توفیق یافتن شما، به کارهای نیک کمک می‌نمایند به حکم معاونان خیر؛ و برعکس کسانیکه در افعال نامشروع و ناروا و غیره خیانت‌ها و غداری‌ها و ملاعبت و عبثیات نابجا، خصوصاً که باعث بر تکلیف دیگران و یا مناقض شریعت و یا قوانین دولت گردد، و ضررش مستقیماً به فرد یا اجتماع مواجه باشد، بی‌شک تحت سلطهٔ قوای شیطانی قرار گرفته و به پیروی از نفس و آرزو های بی سرحد آن پرداخته است.

خلاصه، آنانیکه در راه سعادت فرزندان بشر، از راه تدریس و یا تبلیغ به طور مقدر و یا مقرر می‌کوشند و همیشه مردم را در امور خیر، نیکویی و خدا شناسی، تشویق و ترغیب می‌کنند، صالحین اولاد انسان و پیروان موثق انبیاء عظام اند.

و کسانیکه به اعمال شر و رواج آن در برابر فرد یا اجتماع سعی می‌کنند، تا زمانیکه به این عمل خویش مصر اند، یقین داشته باشند که همدران اوقات و یا وقت از جملهٔ اعوان شیاطین و دشمن سرسخت خدا و رسول او بودند؛ گرچه ظاهراً به سیمای انسانیت و یا به اسامی اسلامیت و غیره وسایط صلاح ظاهری انتساب دارند و خدای متعال در بارهٔ اینگونه اشخاص می‌فرماید:

يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (الناس/۵)

یعنی: این عبارت خیر «قل اعوذ» (پناه بجوی) از شر آنانیکه وسوسه ایجاد می‌کنند در سینه‌ها، که مراد قلب است و این گروه در طبقات جن و انسان موجود اند.

درست واضح شد که عدهٔ از انسان‌های ظاهری، در واقعه شیطان‌های معنوی و یا رهزنان قوای باطنی، و فلج کنندگان استعدد های عالی انسانی، و منحط سازان صفای ایمانی اند؛ بلکه برخی از نهایت شقاوت، با اهل حق و پیروان شرع، سر مجادله و حتی مقاتله را آغاز کنند؛ این گونه اشخاص دوستان خاص شیطان اند؛ که خدای متعال می‌فرماید:

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ... (انعام/۱۲۱)

یعنی به یقین کامل باید دانست که شیاطین خبر می‌دهند به دوستان خود تا به میدان کارزار در برابر شما برآیند و مردم را از راه حق به زور و قوت اسلحه باز دارند.

طوریکه در طبقات فرزندان بشر، صالحان و پاکان به دسته های مانند انبیاء عُظام و اولیاء کرام و علمای عالیمقام عامل و غیره مؤمنین و صالحین دیده می‌شوند و از کمال حال در پیشرفت احکام حضرت ذوالجلال و شناسایی ذات لایزال او به زبان، مال و جان استعداد عالی دارند.

این چنین در ذریات شیاطین جنی و انسی، نیز دسته بندی‌ها به عمل آمده، و از نگاه تلبیس و مکاری و شیادی، گروه‌های عجیب و غریب به ملاحظه می‌رسد. که در نتیجه از تصادم این دو قطب خیر و شر یا مثبت و منفی، جریان عالم هستی بدون خستگی با خیلی سرگرمی پایدار بوده؛ و انتها به هر یک از فرزندان آدم در طول حیات پدیده‌های تلخ و شیرینی را بار آورده غایة مافی‌الباب زنده گی منتج از به جای آوردن امور خیر و یا شر باشد و بس.

در این صورت باید کوشید تا اعمال و افعال خودها را در همه اوقات به جانب خیر و نیکویی سوق دهیم؛ اما در چه موضع یا موقع که دچار جار و جنجال‌های معنوی می گردیم، لازم است تا بدانیم که عامل این غریـزۀ بیجـا و نـاروا از کجـا منشأ یافته و چرا ما را بی اختیار به دنبال خود مـی کشـاند؟ و ایـن حقیقـت وقتـی درست به دست آمده می‌تواند که ما قوای محرکه شر را از اندرون با غیره عوامـل خارجی (بیرونی) تشخیص داده و سپس عندالفرصت به مبارزه برخواسته و چاره به جلوگیری از آن را به میان آورده خواهیم توانست.

حالات و اشکال شیاطین

سوال بیست و چهارم:

اکنون که وجود شیطان را به نقل و عقـل بـه طـور لازم بـه منطـق سـلیم ثابـت کردید، لطفاً در بارۀ شکل و یا اشکال شان نیز معلومات مرحمت دارید؟

پیش از همه باید متذکر شد، چون وجود شیطان به داخل بـیش از صـد آیـت در قرآن کریم ثابت گردیده، لذا انکار از آن کفر محض است.

اما در قسمت صورت اصلی شیطان تا اکنون تثبیـت مطلـق نیافتـه، زیـرا او بـه خود هر شکل را اختیار کرده و هنگامی که لازم افتد به انسان های عـالی مقـام، خود را ظاهر می‌سازد، که این صفات را ملائک نیز دارند. و اگر بگوییم کـه از ارمغان‌های عالم قدس بـرای شـیطان یکـی هـم اینسـت کـه خـود را بـه اشـکال گوناگون در آن واحد ساخته و یا بالفور از نظـر غایـب گردیـده می‌توانـد، جـای دارد.

تنها تفاوتیکه به این هنر در پیش شیاطین و ملائـک موجـود اسـت، همانـا بـه اشکال خبیثه و نامرغوب، ملائک متشکل نمی‌شوند. امـا شـیاطین بـرعکس بـه

آن‌ها بیشتر مبادرت می ورزند. مانند چهره‌های خوک، سگ، پشک، کرگس... و غیره. و به چهره انسان در اکثر مواضع نمودار گردیده اند. و گاهی چنین واقع شود که در بدن واحد خود، ترکیب از حیوانات مختلف را بهم آورد، مثلاً: سرش از پشک و تنه اش از مرغ و یا بدنش از سگ و سرش از کرگس... و غیره.

و حقیقت این صحنه را صاحبان ریاضات نفس، و ضمناً بعضی سالکان سلوک متقی در آوان رابطه، خوبتر ملاحظه می‌فرمایند و احیاناً جوانان نیز به وقت احتلام که در خواب واقع می‌شود، ناشناس را در برگرفته و از وی کام می‌گیرند. که ناگاه آن دختر به قسم زن یکی از شناختگان و یا آن زن در حالی به شکل دختری تازه دمی، عیان گردد. این است نمونه های چند تمثیلی شیاطین که به انواع مکر و حیل های نامریی رول های مهم را بازی می کنند.

سوال بیست و پنجم - او پرسید:

آیا مسکن شیاطین در کجاست؟

جواب: نظر به فرمودهٔ نبی علیه السلام:

افضل الاماکن علی الارض مساجدها و سوءها اسواق

یعنی: بهترین مکان‌ها در روی زمین مساجد و بدترین آنان بازارهاست. (الحدیث)

گذاره عامه شیاطین و بود و باش شان بیشتر در بازار است. اما خواص شان در جای هاییکه اعمال زشت و ناروا و غیره نامشروعات در آن بیشتر از همه تعمیم یافته و یا تعمیل می گردد، می‌باشند. مانند زنا خانه ها و قمار خانه ها و رشوت خانه‌ها و غیره صحنه‌های عیاشی و فحاشی.

علامت تثبیت شیاطین در همچو مواضع این است، چقدر که انسان خود داری ورزد تا از محارم معمولهٔ آن محل بپرهیزد کمتر توفیق یابد. زیرا در آن حیطه **چنان دام های خلاف شرع و انسانیت تنیده شده که راه نجات را بر او مسدود نماید.**

گویا چون وقوع مگس به دام عنکبوت باشد؛ یعنی چقدر که مگس در بین تارتنی‌ها دست و پا زند به همان اندازه تارتنی‌های تازه و نیشزنی‌های بی اندازه را به خود جلب کرده است و نهایت راه فلاح فقط در چنین موارد ترس از خدا و یا بعضاً قوانین موضوعهٔ دنیا و یا تلقین‌های بجا؛ که عواقب این کار چقدر شرم آور و پریشان کن است، و یا باید به زمان دیگر و ترتیب مؤثرتری انجام دهم، و یا اینکه من می‌توانم، که در حال قدرت از این عمل ناروا اجتناب کنم! گفته، ترک آن کار ناجایز را نماید. این مقام اهل جنت و خوبان نسل انسانیت است که آیه مبارکه:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ﴿۴۰﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (نازعات-۴۱) در باره شان اجلال نزول فرموده است.

ترجمه: و اما کسیکه ترسید از یاد حضور خداوند جل‌جلاله و منع کرد نفس را از برآورده شدن خواهشات فاسد آن، به درستیکه جنت محل بازگشت و جایگه او باشد.

مطالب غیر از ترس خدا و یا تلقین های کم معنی آنقدر مؤثر نبوده بلکه بر بحران، کوچکترین اثر نخواهد انداخت.

سوال بیست و ششم:

آیا در چنین مواضع باید هیچ مساعی برای نجات خود نکنیم؟

نخیر اشتباه است!

پیش از همه لازم است که اماکن این فساد پیشگی‌ها را تشخیص داده، بعد از همراهی رفقای فاسد و رهنمایان این دیار کاسد، خود داری ورزیده باشیم.

و به مرتبهٔ دوم از جای یا زمان همراهی شیاطین جنی و خصوصاً انسی تا محل وقوع معرکه های خلاف شرعی فرصت باقیست. اینجاست تا به کدام اندازه که قدرت دارید سعی ورزید تا که در دامش نه افتید و اگر به محل واقعهٔ بدکاری‌ها رسیدید به هر اندازه که فعالیت وساوس و کثرت آن‌را در پیش رفتن و ذوق یافتن به محل مذکور در خود احساس می‌کردید به چندین بار نظر به کثرت وجود شیاطین در موضع مذکور اضافه و بیشتر خواهد بود که تخمین کثرت وساوس، دست کم بیست و یا چهل بار و یا اضافتر از این صد و حتی هزار چند معلوم می‌شود.

سوال بیست و هفتم:

شیاطین به چند قسم اند؟

انواع شیاطین

جواب: شیاطین بر دو قسم اند، طوریکه خداوند متعال فرموده است:

يُوَسْوِسُ فِى صُدُورِ النَّاسِ (الناس/۵)

ترجمه: وسوسه می‌کند در دل های مردم از طبقات جن و انسان.

از معنی صریح عبارت کلام ربانی درست برمی‌آید؛ که شیاطین بر دو نوع انسی و جنی اند؛ و این چنین شیاطین مذکور با خود دوستان در جماعهٔ انسانان دارند که قبلاً در آیهٔ متبرکه:

لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ... (انعام/۱۲۱) گذشت.

یعنی: شیاطین خبر و اطلاع دهی می‌کنند به دوستان خود تا مجادله کنند با شما در پیشرفت معاصی و ممانعت از اوامر شرعی.

و این گونه اشخاص را خدای متعال جلت عظمته که در رواج نواهی سعی می ورزند منافق خوانده می‌فرماید:

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ... (توبه/۶۷)

ترجمه: یعنی علامت فارقهٔ مردان و زنان منافق اینست که برخی ایشان به بعضی دیگر حکم بر ایفای ممنوعات و جلوگیری از مشروعات می‌نمایند.

و این‌ها بر دو قسم باشند:

اول - آنانیکه شخص را به اعمال ناشایسته که در سابق به آن معتاد بوده به آن تشویق می‌کنند تا او به عمل آورد.

دوم- اشدتر و غلیظتر کسانی اند که بانی و مؤسس ترویج اعمال ناشایسته و نامشروع گردند؛ و اینگونه اشخاص تا روز قیامت به گناه آن اعمال سهیم بوده باشند، یعنی افعال مذکور از طرف چه تعداد مردم که تا زمان انقضای جهان به عمل آمده باشد، ایشان شریک دانسته می‌شوند و به اندازهٔ معصیت و گناه همه اعمال عاملان ناروا عیناً بانیان مذکور مسئول و مورد جزای الیم و عظیم خدای قوی و قدیم جل‌جلاله واقع گردند؛ و عین مطلب را حضرت باری تعالی در قرآن حمید و مجید خویش چنین تصریح فرموده است:

مَّن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَن يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا... (نساء/۸۵)

یعنی: هر که شفاعت کند شفاعت بد، باشد او را عذاب آن.

چون سخن در این باره رسید، باید واضحتر بگوییم در ممالک اسلامی که شراب نوشی برهنه صورتی، زنا کاری، الحاد و ارتداد و غیره مناهی اصلا وجود نداشت، آن قدرت هاییکه بانی و مروج این بدبختی‌ها گردیده اند و یا در حال قدرت که می‌بینند و سکوت می ورزند به جزای مروجین و مؤسسین فساد مأخوذ و از زمرهٔ پیروان شیاطین محسوب اند.

اکنون نظر به نصوص فوق الذکر درست روشن گردید که شیاطین بر دو قسم اند، جنی و انسی.

پیش از اینکه تعریف شیاطین انسی را بنماییم و به علامت خاصه ایشان روشنایی اندازی کنیم، خوبتر خواهد بود که انواع شیاطین جنی را تفصیل داده و طرز اعاشه و شکل اداره و روش فعالیت شان را توضیح سازیم.

شیاطین جنی بر دو قسم اند:

اول - شیطان انفسی

دوم - شیطان آفاقی.

از آیات بینات و منجمله آیه مبارکه:

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (اسراء/۵۳)

درست روشن است که شیطان دشمن انسان بوده و می‌باشد، اما دشمن چه چیز و کدامین اصل باشد؟؟

بلی دشمن قطع ارتباط علاقهٔ شخص با خدا، تا سرحدی‌ست که ایمان را از شخص ربوده، و سپس به الحاد و کفر حیاتش را سر انجام دهد؛ در آن وقت

البته او نیز بیزاری خود را مطابق نص صریح کلام ربانی اعلان نماید در آنجا که خدای متعال می‌فرماید:

كَمَثَلِ الشَّيطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (حشر/۱۶)

یعنی: مثال کسانیکه کافر می‌شوند چنین است، که شیطان مر ایشان را رهنمایی کند تا کافر شوند و حتی همه اعمال ناروا را در نظرش به حدی جلوه دهد که انتها منجر به کفر او گردد. هر گاه دید که اکنون کافر و ملحد و از خدا منکر گردید؛ باری شیطان از وی بیزاری خود را وانمود ساخته، گوید: من از خدا می ترسم، لذا دیگر با تو سر و کاری نداشته و اعلان بیزاری و دوری خویش را اینک ابلاغ می‌دارم.

اما در بارهٔ مؤمنین و اهل اسلام این رویه تا زمانیکه نفس به حنجرهٔ شخص نرسیده، و بر کفر خویش اصرار نه ورزیده باشد، مصداق یافته نمی‌تواند.

بی مورد نیست که به این نکته نیز اشارت کنیم، هرگاه شخص منکر از وحدت و یا پیروی شریعت، به زمان صحت عقل و کمال دانش نتواند از جادهٔ کفر و یا معصیت اظهار بیزاری عملی و قولی کند، بی‌شک به وقت برآمدن جان و رسیدن شیطان با همه ذریات خود برای ربودن ایمان او که چه حالت عجیب و صحنهٔ مدهش غریب است! خیلی‌ها به مشکل، توان بازگشت خود را طرف اسلام و یا ایمان کرده بتواند. یادم آمد قصهٔ که بر حقیقت این مطلب روشنی بسزایی می اندازد:

گویند کسی از جنید بغدادی (رح) پرسید: هرگاه ایمان مؤمن تا رسیدن نفس به حنجره، و یا بازگشت او به خدا تا اینجا ممکن باشد؛ چه لازم است که شما مردم را از عنفوان جوانی به سوی توبه و بازگشت می‌خوانید؟

شیخ در جواب گفت: خودت چه کسب داری؟

گفت: خیاطی. سپس گفت: مدت اشتغال تو به این کسب از اول شاگردی تا اکنون که پیشم نشسته ای منطوی بر چند سال می‌شود؟

گفت: چهل و دو سال، شیخ از او پرسید: که اگر به آوان برآمدن نفس، گذشته از دیگر حالات ضعف جسم و مشاهدهٔ ملک الموت با همه هولناکی اش، و دیدن شیطان با همه شیادی که برای از بین بردن ایمان شخص به کار می‌برد؛ آیا اگر تکه را برایت دهند، تا آن‌را لا اقل جامهٔ موافق جسم کسی برش نمایی، آیا می‌توانی؟

او فوراً در جواب گفت: نخیر، شیخ گفت: هرگاه به کار که چهل و دو سال به آن اکتساب و مصروفیت داشتی، به جای آورده نتوانی! که هیچ مشکلی اضافی هم در برابر نداری، آیا به ایفای عمل توبه و ندامت قلبی، که در طول سال‌ها نکردی، چطور ممکن است عامل گردیده بتوانی؟؟

گفت: به راستی ممکن نباشد.

شیخ گفت: از اینرو ما مردم مؤمن را به اجرای این عمل معتاد می گردانیم، تا اگر فرض محال ثابت مانده نتواند فقط دست کم به انابت توبه خوگیر بوده و در آن زمان که درست فرصت نا امیدی و مأیوسی مطلق از همه دار و ندار این جهان فانی‌ست، از صمیم قلب به خدا متوجه ، و دارای ایمان کامل بوده باشد.

ببخشید اندک سخن به طوالت انجامید؛ اما بی مورد نبود، زیرا در تحقق یافتن موضوع، رفع برخی قیاس‌ها و تصورات نا بجای بعضی کوته نظران را می‌نماید.

به هر حال، به خوبی معلوم شد که شیطان دشمن اصلی و اساسی مسلمان و همه افراد انسان است، اما نه دشمن بردن مال، یا جان و غیره امتعه و اقمشه جهان «فقط و فقط دشمن آن صفای موهوبی ربانی و یا نور اکتسابی ایمان او است» که در واقع یگانه وسیلهٔ ارتباط شخص با حضرت خدای متعال شمرده می‌شود.

اما اینکه چطور این دولت و این صفای ایمانی شخص را می‌برد؟ مستلزم شرح است، که در آینده به باب فعالیت شیاطین ملاحظه خواهید کرد، تنها دستیار کامل و مکمل شیطان بازهم نفس اماره بالسوء و غریزه‌های شهوانی، و امیال طولانی فاسدهٔ انسانی، با غیره هواجس غیر لازمی شمرده می‌شود.

در مبادی حال، او را به اعمال ناشایسته آهسته آهسته جری ساخته و سپس یکی بعد دیگر از پیروی شریعت و دین منحرفش نموده، رفته رفته به آدم خواری‌های گوناگونش معتاد می‌سازد.

بسا ممکن باشد که در اوایل بدکاری، به هر عمل او اسم ریجه به راست به اصطلاح نظر به استعداد باطنی شخص داده او را بدین فریفته باشد، مثلاً: رشوت را به نام‌های هدایا، و سود را به اسم نفع، و زنا کاری را به شوق و عشق بازی، و حیله گری را کمال؛ غدر و خیانت را هنر پیدا کردن نان و یا تأمین معاش و یا به تعبیر بعید تر که طرف مقابل ندانست، من به چنین مهارت به اصطلاح دست او را از شانه جدا کردم و یا اینکه او مال مردم را بسیار خورده است، تو نیز بخور. و یا اینکه به چشم خود می‌بیند و به رضای خود می گیرد. تو چه مسئولیت داری و انتها برو اخیراً توبه کرده و به حج رفته، دیگر به اطراف چنین اعمال ناشایسته نخواهی گشت.

و یا مثل این صدها حیله و تلبیس را شیطان در ذهن او ایجاد کرده؛ و نتیجتاً در وقوع ممانعات شرعی و اخلاقی بر مبادرتش می‌افزاید تا به فراغ خاطر آن نارواها را به جا آرد، و یا دست کم تمسک در برابر آن الهامات خیر به قلبش موجود نباشد.

بی‌شبه، عاملین این اعمال و تزویرهای گوناگون رفته رفته از ایفای اوامر شرعی سست گردیده، و یکی بعد دیگر، عنان تقوا از دستش رفته و سپس به مستحبات ارزش نداده و مکارم اخلاقی را چیزی عادی پنداشته، و سنن رواتب

اگر فرصت بود ادا؛ و الا نه قضا؛ و انتها فرایض هـم از وی فـوت و گـاه گـاه بـه عجله، خیلی‌ها سطحی و بی مفهوم به جا آورده، و در نتیجه شریعت را ساخته و بافتهٔ دست بشر دانسته، و به نظر حقارت و خفت به آن نگریسته، ممکن چنـدی بعد، از وجود خدا هم انکار مطلق در باطن احساس نمایـد! هـیچ اشـتباه نیسـت که اگر به این حالت تا انجام عمر باقی مانـد، کـافر و ملحـد از دنیـا بیـرون رود، نعوذ بالله منها! و غایهٔ نهایی شیطان هم از همه مسـاعی پیگیـرش در بـارهٔ انسـان فقط همین است و بس. که در مباحث آتی روشنی بیشتر را در انبسـاط موضـوع مطالعه خواهید کرد.

او گفت: «باور کنید به حدی تشـریحات شـما در کلیـه جوانـب دلچسـپ و خاطر خواه است که فقط برای حل عقده های دیرینه مـا چـون مـرهم کـافور، و نیش داروی زخم ناسور، به اصطلاح شمرده می‌شود؛ و دمـادم روشـنی هـر چـه تمامتر در خود احساس می کنم؛ چقدر خوب خواهد بود که ایـن مباحـث را بـه تنظیمی که در قدرت قلم توانـای شماسـت، دسـته بنـدی کـرده؛ و بـه دسـترس همگان، خصوصاً آنانی که امروز بر سر دو راهی کفر و اسلام، و یا چهار راهـی سیاست، شریعت، ملیت خواهی، و یا به تقلید اجانـب پرسـتی می‌خواهنـد، قـرار دهید، باری اگر اقسام شیطان‌ها را به طور قبیلوی که منسوب به آن انـد، توضـیح دهید، بی جهت نخواهد بود!.

سوال بیست و هشتم:

شیاطین جنی به چند قسم اند؟؟

جواب: به طور عموم بر دو قسم اند.
اول - شیاطین انفسی.
دوم - شیاطین آفاقی.

شیاطین انفسی

پیش از همه باید دانست که شیاطین انفسی نظر به استعداد اشخاص و اندازهٔ ادراک معنوی یا صفای ایمانی شخص، بر هر کسی، یک تن مقرر است، و حتی بر انبیاء علیهم الصلاة و السلام هم؛ تنها در خبر است که شیطان آنحضرت صلی الله علیهم وسلم آیمان آورده، معاون در امور خیر به ایشان گردیده بود. و این یکی از آن امتیاز های خاصه ایست که خدای متعال به رسول علیه الصلاة و السلام در بین سایر انبیاء مرحمت کرده.

گرچه قبلاً گفتیم: «ولی نظر به استعداد اشخاص!؟» باید روشنتر گردد، «یعنی چه؟»

بلی ! شیطان مؤظف بر دهقان، دکاندار، مامور، تجار، و یا عالم و یا غیره رهبران دینی و یا اجتماعی، نظر به وظیفه و شغل او، مهارت در القای وساوس و رهزنی در آن امر دارد.

مثلاً: شیطان دهقان، او را به خوردن چیزی از اموال بادار، به طور خفا با غیره استفاده‌های ناجایز گمارد!؛ و اینرا به انواع دسایس: که تو مرد غریب و نادار هستی، و یا او محتاج به این چیزها نیست، و یا اینکه زحمت می‌کشی؛ که البته این اختلاس‌ها اضافه از آنچه در اول، طرفین معین کرده بودند، می‌باشد.

بلی، چون در ممالک پسمانده، سرمایه همه به دست عـدهٔ محـدود محصـور شده، لـذا بـه اجـرت خیلـی نـاچیز، از انـرژی جمعـی مـردم، اسـتفادهٔ نهـایی را می‌برند، و نیز قانون برای کار و کارگر اصلاً وجود نـدارد. بـه روی ایـن و غیـره وسایط، دست کم دهاقین را در شبانه روز لازم است که بیست الـی بیسـت و دو ساعت مصروف کشت و کـار خـود باشـند. بنـابر ایـن اجبـار، اجـرت کـارگران خیلی‌ها ناچیز بلکه به حدی بخور و نمیر نیز نمـی‌رسـد. لـذا ایشـان در تصـرف برخی اشیاء اولیهٔ حیات، دست بردها کنند. در چنین صورت طبیعی باداران ایـن گونه اشخاص در وقوع اعمال مذکور با زیر دستان خود سهیم اند.

بازهم برای همچو نوکران و کارگران لازم است که در مبادی قـرارداد، اینقـدر اضافه دارند: که تأمین حیـات مـن و فرزنـدانم بـه دوش شماسـت؛ بنـابر ایـن از حاصلات اراضی، رفع حوائج خود را خواهیم کرد، ولی اینقدر قول می‌دهم کـه مرتکب آن عملی نگردم که ضرر شما و نفع شخصی من، و یا خیانت بـه کـار و کارگاه نباشد بـدین صـورت آنچـه از لـوازم اولیـهٔ حیاتسـت اگـر در غیـاب هـم مصرف نماید، مأخوذ نباشد. زیرا در اولین وهلهٔ انعقاد قرارداد، به طور اجمال در زمینه تذکر داده بود و در غیر این بدون اذن، اضافه از عقد و قرارداد تصـرف در اموال کار فرمایان و باداران حیلهٔ شیطانی بـوده و منجـر بـه مسـئولیت اخـروی او می‌شود.

هکذا حیله و وسوسهٔ شیطان به دکاندار از قبیل دندی زدن ترازو، و یـا جـنس خراب را به نام خوب و اعلی به زبان بازی فروختن، و یا جنس خوب را با مشبوه به هم آمیختن، و به حکم اموال عالی تیر کردن و غیره باشد.

یا به طور قرض با قیمت اضافه، خلاف انصاف اسلامی و غیره اعمال ناجایز، مردم غریب را وادار نمایند.

و هکذا به عمال دولت چنین القای وسوسه نماید؛ که چرا کار مردم را به زودی ممکنه اجرا می کنی؟ خوب او را بِدَوان که به قدر خدمت تو بداند؛ که از این عمل او را به گرفتن رشوت رفته رفته جری سازد. زیرا شخص محتاج اخیراً مجبور می‌شود که برای جلوگیری از صرف بیجای وقت، مخصوصاً که مسافر هم باشد؛ به نام هدیه یا تحفه، و یا چای پولی، و یا قلمانهٔ جناب مامور، و یا به نام ارجمندی و نور دیدگان، خواهی پسر باشد یا دختر، چیزی بدهد؛ تا خود را از این بلای بد نجات بخشد.

خلاصه، این و امثال این نیرنگ‌ها که در حقیقت نظر به وظیفه و اساسات شریعت جواز نداشته، ولی به این گونه حیله‌ها شیطان بر او می‌خوراند.

به هر تقدیر این همه تلبیسات را اگر بخواهیم در قبال اعمال که همهٔ آن‌را به شمار آریم؛ طوالت به موضوع داده، روحیهٔ مطلب را از میان می‌برد. فقط به این قدر اکتفا کرده، متباقی دسایس را خود محترمان در مورد شخص یا اشخاص مدنظر خود، دقت فرموده او و اعمالش را به میزان شریعت، و یا معاملات انسانیت بسنجد، بی‌شک به نتیجه گیری درست متوصل گردیده می‌توانند.

اینرا نیز ناگفته نباید گذاشت، زمانیکه تنویر معنوی و قوای ایمانی شخص قوت و نورانیت بسزایی یافت، شیاطین انفسی تاب نیاورده، به شیطان قویتر و مکار تری به آن فن و کسب که او دارد! استبدال می‌یابد که شرح بیشتر این را در آینده مطالعه خواهید کرد.

شیاطین آفاقی

این شیاطین وظیفه داری معین بر اشخاص نداشته و چون معامله گران سیار اند. یعنی هر کجا که شیطان انفسی شخص، و یا مؤکل خاصهٔ او بر انسان غلبه در جلوگیری از امور خیر کرده نتواند، او را با خود معاون ساخته، به همدستی یکدیگر از آنچه مورد نظر شان است، شخص را منحرف نموده و به ممنوعات فعالش سازند. که بعضاً در این میانه اگر به خوبی قدرت توفیق را شیاطین مذکور به خود احساس نکنند، شیاطین انسی را هم به همکاری دعوت نمایند؛ و به دستیاری او، آن کس را هرچه زودتر و بیشتر به ایفای آن عمل یا اعمال ناجایز رهنمایی و رهبری کند، و الحق از هرچه که تصور می کنند اضافتر شیاطین انسی در چنین موارد خطرناکتر و مؤثر تر اند. خدا ما و شما را از شر این‌ها نجات دهد!

و علت تأثیرش از نگاه جنسیت و نوعیت با ما باشد و این واقعیت، تثبیت آن حقیقت را به خوبی می‌نماید که در امور خیر، و رهبری به سوی یکتا پرستی حتمی و لازمی بود که انبیاء (ع) بایست از جنس بشر می بودند و آیهٔ:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ... (ابراهیم/۴) مشعر آنست.

ترجمه: نفرستادم هیچ پیغمبری را مگر به زبان قومش.

به هر حال، خوب است که برای روشن ساختن موضوع مورد نظر خویش چند نمونه از همکاری های شیاطین انسی را تذکر دهیم:

مثلاً: کسی در تردد است که آیا در زنا خانه برود و یا غیره اعمال نامشروع را به جا آورد یا نه؟ پس از انواع تلبیسات و حِیَل بسیار، که شیطان انفسی او دانست، تمایل کلی، آن کس به کردن آن عمل پیدا نکرد، باری شیطان آفاقی را که در همه جا به گشت و گذار اند، به معاونت خود طلبیده که با او به تقسیم، همکاری هرچه بیشتر بنمایند. یعنی دو شیطان بر یک نفر به فعالیت آغاز کنند.

بالفرض که ایشان به این ارادهٔ خود موفق نشـدند، بـاری شـیطان آفـاقی رفتـه، یکـی از پیـروان و رفقـای مخصـوص خـود را کـه شـخص فاسـد و در حقیقـت دوست خـاص شـیطان اسـت و بـه معصـیت ذوق سرشـار دارد، بـه کجـایی کـه می‌خواست برود و یا در خانه آرام نشسته بود، شیطان د دلش القا کنـد؛ کـه بـرو فلان رفیقت را ببین! در حال او به محض این وسوسه از جای برخواسته، خلاصه به یکی از جاده‌ها و یا کدام گذر، ایشان را بهم رساند. زیرا شیطان می‌بیند که او را از کدامین راه می‌آید و یا به کدامین جای فعلاً می‌باشد. که مصداق معنی:

اسْتَحْوَذَ عَلَيهِمُ الشَّيطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ... الْخَاسِرُونَ (مجادله/۱۹)

یعنی: زمام ایشان را شیطان گرفته است، چه فراموش کرده اند ذکـر و یـا یـاد خداوند متعال را.

گویا جلو اش به دست شیطان در باطن بوده، تا آنکه ایشان را بهم رساند.

خلاصه، پس از برخورد مختصر، رفیق فاسق گوید: می‌خواستم که بـه فـلان زنا خانه (و یا شراب خانه و یا قمار خانه و یا غیره امـاکن فحاشـی و یـا عیاشـی) بروم، یادم آمد که باید آقای فلان... هم با من یکجا باشد؛ اینه خوب شد که ترا دیدم، حالا فرصت است که وقت خود را به خوشی و میله و عشـق بگـذرانیم. و این چنین دو شـیطان از انـدرون نـائره شـهوت را بـه سـوی فسـق و آن معصـیت مشتعل سازد، او در حال قبول کند؛ زیرا زمینه را برای پذیرفتن آن عمل ناجـایز و به جای آوردنش، قبلاً شیاطین آفاقی و انفسی مهیا و مساعد ساخته بودند.

بالفرض بازهم اگر کدام تردد و یا عدم موافقـت خـود را ابـراز دارد؛ او یکـی بعد دیگر آن‌را حل و به تشویقات خود در بارهٔ او از انواع دلجویی و یـا غیـرت و یا جوانیست برادر؛ این را هم تو به چنین بی شعوری و مرده صفتی تیر می کنی و امثال این کلمات را گفته، نهایت راغبش به ایفای آن عمل می‌سازد.

و اگر هم او عذر نداشتن پیسه، و یا غیره دلایل را به میان آرد؛ فوراً او گوید: خیر است پیش من پیسه است و اگر اظهار خوف از کردن آن عمل نماید؛ به اقسام گوناگون به او جرئت داده و ایفای آن عمل را به حدی ساده، و بسیط نشان دهد، مثلیکه اصلاً کوچکترین باز پرس بعدی در بین نیست؛ و حتی در قانون و یا دیگر اساسات، باز خواست هم در این باره موجود نمی‌باشد.

خلاصه، وی را کشان کشان، به آن داروگیر، به معصیت خانه برساند و یا به ایفای آن عمل نامشروع عامل گرداند. این گونه اشخاص پس از دستگیر شدن و یا برباد رفتن از آن رهبری رفیق نا مناسب و فاسد خود گویند:

يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿۲۸﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا (فرقان/۲۹)

ترجمه: ای وای بر من! کاش که دوست نمی گرفتم فلان را، به تحقیق وی گمراه کرد مرا از پند بعد از آنکه آمده بود به من، و هست شیطان آدمی را در محنت تنها گذارنده.

و ایضاً: **وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿۳۷﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ** (زخرف/۳۸)

ترجمه: و هر آیینه شیاطین باز می‌دارند آدمیان را از راه، و آدمیان می پندارند که ایشان راه یافتگان اند. تا آن وقت که آدمی بیاید پیش ما، گوید به شیطان خود، ای کاش در میان من و در میان تو مسافت مشرق و مغرب می بود، پس بد همنشینی تو.

تفصیل بیشتر را که چسان در میانه الهام ملک واقع می‌شود؟ برای فعلاً اینقدر کافی است که آن همه دلایل شخص متردد به مقابل شیطان جنی و یا انسی

طوریکه فوقاً گفته شد، یگانه الهام مَلکی‌ست. اما چون قوای ملکی در او به سرحد ضعف است و برعکس نیروی شیطانی به اثر طغیان شهوت و نفس و غیره عوامل نفسی و شهوانی به منتهای قوت دیده می‌شود. لذا الهامات ملکی مؤثر نگردیده، و در نتیجه به ایفای عمل نامشروع، خود نایل می‌شود. تفصیلات بیشتر اینرا در باب فعالیت‌های شیطان به آینده ملاحظه خواهید کرد.

سوال بیست و نهم:

آنکه در احادیث شریف وارد است که شیاطین به ماه رمضان بندی می‌شوند؛ بازهم مردم به اعمال شر دست می‌زنند، چرا؟ یعنی اگر شیاطین بندی باشند، مردم به اعمال ناشایسته چرا مرتکب می‌شوند؟ و اگر بندی نیستند مورد حدیث شریف کدام است؟ امید که روشنی اندازی کنند!.

بلی، حقیقت اینست که در ماه رمضان المبارک تنها «شیاطین آفاقی» بندی می‌گردند؛ و اگر شیطان‌های انفسی هم محبوس گردند اصلاً احدی کوچکترین اعمال ناجایز تمایل نشان نداده، بلکه به ارتکاب آن به هیچ صورت مبادرت نورزد.

اگر به دقت ملاحظه کنیم به محض محبوسی شیاطین آفاقی در آن ماه، مردم به چه اندازه رو به عبادت شاقهٔ روزه می‌آورند، که با داشتن اشتهای کامل و قدرت لازم در خلا و ملا، بازهم لگدی بر نفس زده و جلوگیری آن‌را از صرف اکل و نوش و مجامعت از مباحات می‌نمایند.

هکذا در ایفای عبادات- گذشته از فرائض و سنن حتی مستحبات شاقه را نیز فرو گذاشت نمی‌کنند؛ و آنکه بعضاً به ارتکاب معاصی و یا جنجال های ناچیز دنیوی می‌پردازند، فقط به تحریک شیاطین انفسی اشخاص است و بس؛ و تا جایی سرکشی نفس به واسطهٔ جلوگیری آن از نعماء بی مداخلت نبوده؛ از اینرو

گاه گاهی به طغیان و خشک دماغی انسان را مواجه می‌سازد و اگر آمار گیری دقیق در این باره گرفته شود، شما نتیجهٔ آن‌را که در طول سال چه کردند با این ماه پهلوی هم بگذارید! آن وقت در می‌یابید که مردم مسلمان روبرو اصلاح پذیر گشته اند، و یا ریشه فساد در آن‌ها برعکس تقویه گردیده می‌رود!؟ چون این کار توجهٔ سران را ایجاب می‌نماید، لذا تدقیقات آن درد سر را به خود راه نداده به چنین نتیجه گیری، اعلام را به دسترس همگان نگذاشته اند، اما به طور عموم به واسطهٔ وفور لذایذ و وسایط گوناگون تعیش اش، به صراحت می‌توان گفت که حالات مردم جانب غفلت و دوری از حقیقت، متمایلتر دیده می‌شود، که البته در میانه تبلیغات ممتد نیروهای ضد خدا پرستی و مذهبی نیز به نوبت خویش رول خود را به شکل مؤثر تری بازی کرده و زمینه را انتها برای چاپیدن و بلعیدن عالم اسلام از این راه به خوبی میسر ساخته است.

سوال سی ام:

آیا شیاطین نور باطنی انسان را چطور می‌بینند و می‌دانند؟؟ و انعکاس این تنها در قلب است و یا به تحریکات و گفتار نیز انتقال یافته می‌تواند؟؟

جواب: پیشتر گفتیم: شیاطین به موازنهٔ نور ایمان اشخاص، بر آن‌ها مقرر می‌شوند. یعنی به چه پیمانه که مسلمان و یا نوع بشر دارای نورانیت باشد به عین پیمانه شیطانش در مبادی احوال دارای کدرانیت و خبث دیده می‌شود؛ و نیز به دیدهٔ شیاطین، خوش چهره گی و بد سیمایی، مردی و زنی، سرمایه‌داری و ناداری، جوانی و پیری و غیره حیثیت های چوکی، آنقدر مطمح نظر نبوده و تنها تمییز اشخاص را به روی آن نور ایمان که ناشی از تقوای انسان است، می‌نمایند. لذا خداوند متعال فرموده:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ... (حجرات/۱۳)

ترجمه: به تحقیق گرامی ترین شما، نزدیک خدا، پرهیزکار ترین شماست.

که در ماقبل آیهٔ مبارکه وجود شعبات قومی و غیره را فقط در برابر تقوا نفی کرده و آن‌را یگانه وسیلهٔ شناسایی بین خود انسان‌ها دانسته است.

برای اینکه حاشیه نرفته باشیم خوب است به حل پارهٔ دیگر سوال پردازیم.

نورانیت باطن به هنگام ایفای اعمال خیر پرتو افشانی می کند. یعنی وقتیکه شخص می‌خواهد به تعمیل کدام کار نیک قولاً و یا فعلاً بپردازد، در همان وقت نوری از آن عمل چون امواج رادیویی به هوا منعکس می‌شود؛ و این چنین اگر ارادهٔ کدام عمل نامشروع و ناروا را بنماید، عین حالت به شکل دود غلیظ و غلیظ‌تر به مشاهدهٔ شیاطین به هر جاییکه باشند می‌رسد. بروی این حساب در هر سر زمینی که کثرت این دود بیشتر باشد، به همان اندازه شیاطین خوشحال و آرام و با نشاط دیده می‌شوند و اگر برعکس در کدام سر زمین نورانیت در فضا بیشتر منعکس دیده شود، به عین پیمانه حالات شیاطین آنجا، برهم و درهم و مملو با یک جهان غم باشند.

خلاصه، یکتا پرستی و پیروی شریعت با غیره مکارم اخلاقی در هر کجاییکه بیشتر مورد توجه و علاقهٔ مردم باشد، آن سر زمین را «**دایرهٔ رحمت**» و برعکس شرک و غیره اعمال اشراک خفی و ناجایز که منتها به شهوت رانی‌ها، حقوق تلفی‌ها، وغیره آدم خواری ها مریی و نامریی حکمفرما باشد، آن اجتماع را علی مراتب درجات شان سر زمین معصیت و یا «**دایرهٔ قهر و غضب حضرت الهی**» باید دانست، که آیهٔ مبارکه:

غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ (فاتحه/۷) مشعر این حقیقت است.

ترجمه: به جز از غضب شدگان و گمراهان.

سوال سی و یکم:

آیا این نورها، به واسطهٔ وجود سدود مانند دیوار یا کوه،... و غیره از نظر شیاطین ناپدید شده می‌تواند؟

جواب: باید دانست که در مشاهدهٔ شیاطین به روی زمین، انسان‌ها بروی قوت نورانیت که دارند، بدون کدام مانع در بحر و بر، در وادی کوه و کمر و غیره دیده می‌شوند و هیچ چیز باعث عدم دید شیاطین از قبیل زیر زمین، مابین خانه و بیرون از آن نیست. و این نور، در برابر نور آفتاب و یا کلانترین روشنی انداز جهان ناپیدا نمی‌شود، بلکه برعکس به حدی جلای آن قوی و عالی دیده می‌شود، که ما و شما به روز روشن در مقابل روشنی آفتاب، شمع را ملاحظه می کنیم.

به عبارهٔ دیگر شیاطین همیشه روی زمین را طوری می‌بینند، که ما و شما به شب ها مشاهدهٔ آسمان را می‌نماییم. یعنی چطور که در فضا جود سیارگان را به روی قوت و یا ضعف نورانیت آن تمییز می‌نماییم، به عین وضعیت و یا تقریباً جلوه‌ناکتر، شیاطین روی زمین را می‌بینند؛ که در واقع: «**آسمان پرستارهٔ شیاطین**، **روی زمین باشد و بس**».

فقط وجود کوه و یا خانه ها و غیره سدود نظر ما و شما، به دیدهٔ شیاطین چون وجود گرد باریک باشد. و یا مثل آنکه به پشت شیشه کسی کدام کاری بنماید ما و شما چطور آن‌را می‌بینیم! از این هم روشنتر و مبرهن تر، شیاطین نورانیت اعمال و غیره ملاحظه می کنند؛ بروی این معیار برای شیاطین لازم نیست که فقط باید از دروازه درآیند؛ از هر قسمت کوه و یا خانه و یا درخت که درآیند، به ایشان مثل درآمدن ما و شما از دروازه، بلکه آسانتر باشد. و مثال گذشتن شیاطین از ورای دیوار، کوه و غیره سد های ظاهری مشاهدوی مایان،

مانند تیر شدن آفتاب از بین شیشه‌های کلکین است؛ و سرعت رفتار ایشان در بحر و بر، به شرق و غرب یکسانست.

خلاصه، طی الارض مطلق بوده، روی زمین به آن‌ها نظر به تفاوت استعداد تقریباً به حکم تربوز است. واضحتر بگوییم چقدر که خبث باطن شیاطین قویتر باشد، به همان اندازه سرعت او در طی اماکن سریعتر و تمامتر دیده می‌شود.

سوال سی و دوم:

شیاطین از چه وقت به روی چه دستور بر انسان مقرر می‌شوند؟؟

جواب: در بالا گفتیم که شیاطین انفسی نظر به نورانیت اشخاص، بر هر کسی یک تن مقرر هستند؛ اما وقتیکه نورانیت ایمان شخص رو به کمال نهاده، تا یکجایی شیطان مساعی می ورزد، که اگر موفق شود او را از آن عمل و یا جایی خیر باز گرداند،هرگاه امکان توفیق را به خود سراغ کرده نتوانست، طبعی در چنین صورت نور باطن شخص رو به تزاید می گذارد، لاجرم شیطان در مقابلش تاب نیاورده، از دور القای وساوس کند، هرگاه به این فعالیت نیز موفقیت خود را احساس نکرد، بی‌شک پا به فرار نهاده و به مقامات بزرگتر مفارقت خود را از وی اعلان نماید؛ که در آینده تفصیلات بیشتر را در زمینه مطالعه خواهد کرد.

اما از اینکه شیطان از چه وقت با انسان همراه می‌شود، اختلاف نظر بسیار است.

به طور مختصر چقدر که ترکیب جسم طفل از چیزهای حرام منسجم شده باشد، به همان اندازه انفاذ فعالیت شیطان در او بیشتر و تمامتر دیده می‌شود.

و اگر از حلال و مدارک پاک و مشروع، نطفـه و تربیـهٔ او بهـم آمـده باشـد، بعین پیمانه قابلیت تصرفات الهامات ملکی و پیگیـری بـه آن در او اضـافه دیـده می‌شود. و بدین معنی قصه یادم آمد، که پس از اندکی به مطالعهٔ آن حقیقت این بیان را به خوبی احساس خواهید کرد. ولی به طور عمـوم شـیاطین از زمـان پـای روی طفل، به او مقارنت جسته، و آهسته آهسته بر جوارحش تصرف یافتـه، و تـا زمانیکه شرعاً بالغ و تحت تکالیف شرعی قـرار می گیـرد، مسـتقیماً بـه او همـراه می‌شود.

فوقاً از تأثیر نطفهٔ پاک و مدارک حلال اشارت کردیم؛ اینک قصهٔ واقعی ایـن موضوع را استماع فرماید:

گویند که «قاضی نوح» بن «مریم» که یکی از قضات خیلی عدالت منش و متقی دوران خلفای عباسی بوده، او را دختر جوان و زیبای در کمال رشد سیرت و صورت، خدا ارزانی کرده؛ وِی نیز اراده نمود که بـیش از آن به حال تجـرد او را نگـذارد و خواسـتگاران بسـیار از اشـرافیان و کرسـی نشـینان وقـت، روی بـه خواستگاری آوردند.

پدر با هرکس مشورت به اهلیت و عدم اهلیت طبقات و انتخاب داماد آینده، خویش می‌نمود، کـه از کـدامین گـروه چـه کسـی را برگزینـد. زیـرا دختـرش انتخاب همسر را به اختیار و درک پدر و تجارب پسندیده او واگذار شده بود؛ از اینرو پدر تلاش می کرد که در انتخاب خـویش شـرمنده نباشـد و حیـات آینـدهٔ فرزند خود را به وجه نیکو تأمین کرده و باعث بر زنده گی شرافتمندانه و مرفه در خانهٔ بیگانه، به دختر خود گردد.

پس از مشورت با هـر کسـی و نتیجـه گیـری از آن، بـاری بـا گبـری کـه در همسایگی اش به سر می‌برد، نیز به لحاظ همجواری مشورت نمود.

گبر به او گفت: مراسم دختر دادن به سه قسم از دیدهٔ من به وقوع می‌پیوندد!

قاضی گفت: که اینرا توضیح دهد.

گبر در پاسخ گفت: یکی آنکه مردم وقت دختر خود را به کسی می‌دهند که او مالک سرمایهٔ سرشار باشد؛ دانش و کمال دارد یا نه، باکی ندارند.

دوم - اینکه ما دختران خود را به شخصی می‌دهیم که وی دارای کدام پیشه و کسب بوده باشد.

سوم - آنکه، آبای شما مسلمانان، معمول می‌دارند، یعنی دختر خود را به کسی می‌دهد که او لایق هرگونه تقوا و عامل حقیقی و صفای معنوی و ایمان کامل در سراء و ضراء باشد.

پس از استماع این مطلب، «قاضی نوح» با خود اندیشید که دارای چنین صفات عالی انسانی، چه کسی خواهد یافت.

خلاصه، از مبارک غلام خود، هیچ کس را بهتر و افضلتر ندانست. غلام مذکور را آزاد و دختر خویش را به نکاح به او داد. «مبارک» با آنکه زهد و تقوایی بارز بادار خود را به خوبی می‌دانست، بازهم تا چهل روز به دختر مقاربت نکرده، و از وجه حلال که به آبلهٔ دست خویش میسر می‌نمود، تکافوی زنده‌گی خود و همسر خویش را می‌کرد.

مادر دختر، که این ارتباط را از اول نا بجا می‌دانست، و ناراض بود، از فرصت استفاده کرده و علت عدم مقاربت «مبارک» را بر بی ظرفی و کم توجهی او به دخترش خوانده، و شکایت نزد قاضی از جریان واقعه نمود.

«قاضی نوح» که خود مرد متقی و مدبر بود، به تحقیقات موضوع شخصاً پرداخته، و از «مبارک» در این باره معلومات خواست!

«مبارک» در پاسخ گفت: اینقدر از کمال ایمان و تقوای شما کافی‌ست که یاد آور شوم، در حالیکه چندین نفر داوطلبان را از اشرافیان و غیره مردان صاحب ثروت نیکو به یکسو گذاشته و مرا از میانه با اینکه غلام دروازه بودم، به

انتخـاب دختـر خـویش مشـرف سـاختند. و از جانـب دیگـر بطـول زنـده گی کوچکترین هرزه خواری و یا غیره استفاده‌هـای نابجـا و غیـر شـرعی را در آوان کارداری تان ندیدم. با وجود این همه، برای احتیـاط کوشـیده تـا اعاشـۀ خـود و خانم خود را از راه‌های درست و پاکیزه به دست آرم. چه پیشوای ما، رسول علیه السلام فرموده اند: «اگر طعام مشبوه در بطن باشد، از آن نطفـه پیریـزی گـردد، صـالح شـدنش دشـوار آیـد؛ و تزکیـۀ معـده را بـه حـدی اعظمـی آن از چنـین اشتباهات، برای چهل روز فرموده اند. و اکنون درست (۳۷) روز می گذرد، کـه ما مدرک اکل و نوش خود را از خوان بی مانع شما جدا ساخته و پـس از چهـل روز بی‌شبه به ارتباط زنا شویی خواهیم پرداخـت و امیـدم از ایـن مسـاعی، فقـط یافتن فرزند صالح و نیکویی است و بس.

الحق که از وی «عبدالله بن مبارک» پیدا شـد، کـه یکـی از صـالحین عـالی مقـام و دارای حـالات و کمـالات تمـام بـود؛ بلکـه یکـی از روات احادیـث در صحیح البخاری و مسلم می‌باشد.

«علی بن موفق دمشقی» که اکنون مزار فیضبارش قریـب پـارک نـادر پشـتون هـرات، و دارالحفـاظ را بـدانجا تیمنـاً جـای داده انـد، بـه یـک ابـلاغ و اعـلام «عبدالله بن مبارک» این مرد بزرگوار به سرحد کمال رسید؛ و قصـه اش ممکـن به اهل دانش مخفی نباشد و ما به واسطۀ عدم طوالت صرف نظر کردیم.

و این چنین «بهرام گور» که سرکردۀ گبران بود نیز به اعلام و یـک نظـر ایـن مرد صاحب هنر و صاف دل پر از اثر، دارای کشف و کرامات و به دیـن اسـلام فی الفور داخل، و حائز درجات کامل گردید.

اینست نمونه های چندی از وجود مأکولات و حـلال و تـأثیر آن در فرزنـدان بعدی - و ما علینا الاالبلاغ.

سوال سی و سوم:

شیطان انفسی به کدام حصهٔ وجود مسکن دارد؟ و نیز شیاطین آفاقی چطور به جسم درآمده و شروع به فعالیت می‌نمایند؟

جواب: طوریکه در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم وارد است:

الشیطان جثوم علی قلب بنی آدم اذا ذکر خنس و اذا غفل وسوس

یعنی: شیطان بر دل آدمیزاد چسپیده است زمانیکه ذکر خدای متعال را بنماید بگریزد؛ و هنگام غفلت از یاد خداوند، به وسوسه‌های گوناگون آغاز نماید.

البته اینرا ناگفته نباید گذاشت که ذکر هنگامی مؤثر بر دور شدن شیطان از بالای قلب می‌گردد، که به اصطلاح پخته و به اثر رسیده باشد. در غیر این، آنقدر دوری او را به خوبی نمی‌توان احساس کرد، از اینرو خدای متعال ذکر را به چندین جای قرآن کریم به صیغهٔ امر، و آنهم به طور کثیر بر مؤمنان فرض گردانیده است، چنانکه می‌فرماید:

یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا

(احزاب/۴۲-۴۱)

ترجمه: ای گروه مؤمنین ذکر نمایید خدای عزوجل‌شانه را به تسبیح و تنزیه، و یاد آورید حضرت او را جل عظمته در همه اوقات شبانه روز.

و شیاطین آفاقی را نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشارت کردند که از مجرای دم، در جسم انسان داخل و شروع به فعالیت می‌نماید.

اینرا نیز ناگفته نباید گذاشت که شیطان اول شخص را از ذکر خداوند جل‌جلاله غافل ساخته و سپس از متابعت شریعت باز می‌دارد. و همزمان او را آغشته به تلذذات و غیره امیال نفسانی نموده و به عیاشی‌ها و فحاشی‌های گوناگون مصروف می‌دارد.

شاید در اوایل حال، برآورده شدن مطالب نفسانی و شهوانی خود را از وجوه حلال و مشروع به دست آورد؛ چون یگانه دام و حلقهٔ رهزنی شیطان همانا توجهٔ کلی و تمام انسان جانب امیال نفسانی و به استفاده از فرصت، بعد از معتاد شدن شخص وی را یکی بعد دیگر به مضیقه‌های متنوع حیاتی دچار کرده و اخیراً به حرام خواری و غیره اعمال ناجایز، خواهی نخواهی گرفتار می‌سازد. و این امری قطعیست که نفس شوم چون طفل هر دم بلهوس باشد. چقدر که پیروان او بخواهند طرف قناعتش را از برآورده شدن امیال فاسده اش حاصل کنند، به همان اندازه التهاب نفس او زیادت کرده و خواهشات آن بالاتر می گردد.

و به این نکته نیز دقت فرمایند، اسباب کسب معاش، همین اعضای عادی انسانی‌ست که عبارت از دو دست و دو پای و یک سر و جسد واحد باشند، که در هنگام پیدا کردن اموال از وجوه حلال عین آن چیز را به مساعی شب و روز و حتی ماه و سال به دست می‌آوردند؛ وقتیکه تلذذات گوناگون انسان را به خود پیچید، و میل آرزوهای نفسانی و شهوانی به مقام حاکمیت بر انسان مستولی گردید؛ در آن صورت چطور به این اعضای محدود این همه مدارک بسیار را به جز از اشتغال و توجه به اموال دیگران و خون برادران مؤمن می‌توان انجام داد!.

در چنین صورت، زمینهٔ هر چه بهتر و تمامتر برای استیلای شیطان میسر گردیده، از هر جای جسم به هر صورت که بخواهد به وجود انسان درآمده و به اصدار احکام و پذیرفتن آن در جسم خیلی آسان باشد که ما قبلاً گفتیم: «**به پشت تلسکوب عقل این گونه اشخاص، نفس نشسته و شیطان رهبری می‌کند، و نظرگاه نهایی اش دنیا و مافیهای آن باشد و بس.**» و در این صورت شیطان مقررهٔ شخص را مقام بلندتر، اعاشهٔ بیشتر از اول معین دارند، که تفصیلات آن‌را در آینده ملاحظه خواهید کرد.

آنانیکه از برکات تقوا و ذکر خداوند، نورانیت یافته باشند، قضیه به کلی برعکس است.

یعنی: «**در پشت تلسکوب عقل او، روح به حکومت کامل نشسته؛ و نفس محکوم محض اش بوده، و شیطان از دور القای وساوس نماید، طبیعی در مطالعات دنیا خالق یکتا را در هر جا و هر چیز از همه اولتر دیده و از آن عظمت وی جل‌شانه را پی برده، بی‌شک در آزار اغیار ابداً روا داری نداشته، و به سالمترین روحیه به خدمت خلق الله خواهند پرداخت**». چه به نزد این گونه اشخاص مسلم است، که رضای خالق یکتای شان مربوط به خوشنودی خلقش بوده و می‌باشد. و بر این قسم مردم، شیاطین یکی بعد دیگر معزول، و اعاشهٔ شان جزاءً محدود می گردد؛ که به مباحث آینده، تفصیلات بیشتر را در زمینه مطالعه خواهید کرد.

سوال سی و چهارم:

علل تغییر شیاطین انفسی چیست؟

جواب: تغییر و تبدیل شیاطین انفسی که بر هر فرد یک تن مقرر است منوط به دو صورت باشد.

صورت اول: که حالات باطنی شخص رو به عروج نهد و شیطانش بنابر کثرت نورانیت او تاب نیاورده، تبدیل گردیده، عوضش شیطان خبیث و پر تلبیس تری را مقرر سازند. و او را معزول به واسطهٔ ناکامی اش دانسته البته در برابر این غفلت به اصطلاح شیاطین به او جزای محدودیت اعاشه و غیره ممانعت های، نظر به قانون خود به او وضع کنند. و او به حکم شکست خوردهٔ

می‌دان حرب شناخته شده، لذا بروی این تاپه که بر وی زنند، از یک طرف زجر خود او، و از جانب دیگر عبرت به دیگران باشد.

به مرتبهٔ دوم: شیاطین که بنابر کار روایی‌های هرچه بزرگتر، یعنی موفق گردیدن او بر انسان به اعمال ناشایسته و رفته رفته که منجر به کفر و یا غفلت محض و یا غیره غداری‌ها و آدم خواری‌ها گردد، به همان اندازه او را تحسین و نوازش کرده و اعاشه و غیره امتیازات را به او قایل شوند و این موفقیت وقتی به خوب صورت گرفته می‌تواند که وجوه تهیهٔ مدارک زنده‌گی شخص یا اشخاص، از حرام و غیره اعمال نافرجام به دست آید. هرگاه به مقابل عبادت و غیره اعمال صالحه و خیریهٔ اشخاص، نورانیت در باطن شان موجود گردد یکی بعد دیگر شیاطین انفس تبدیل گشته، و انتها اگر حالات باطنی شخص به مرتبهٔ عروج نهایی خود رسید، بی‌شبه در این آوان، خود عزازیل یا استاد شیاطین به او همراه می‌گردد، تا که بر او چه ها کند. اینکه موفق به رهزنی و یا غیره فسادپیشگی‌ها گردد یا نه؟ مبحث جداگانه و از آنچه ما فعلاً به دنبال کردن آن متوجه هستیم بیرون است. اما مبادی فعالیت این گونه شیاطین بر انسان این است، که او را از خیرهای بزرگتر به ایفای کارهای کوچکتری وادار می‌نماید.

از امام جعفر صادق (رض) پرسیدند:

که عارف کامل کیست؟

گفت: «آنکه او در بین دو خیر و نیکویی، عمل کاملتر را انجام و اختیار کرده بتواند».

البته مشایخ یا عارفان دارای این مقام، به طور کشف شیاطین را دیده و مراقب افعال شان نیز بوده می‌توانند؛ یعنی: وسوسهٔ اهل این مقام عموماً به طور مکاشفه واقع می‌شود، نه مانند ما و شما، که به محض یک القای وسوسه معنوی از جا برویم.

سوال سی و پنجم:

شیاطین از کدامین قسم اعمال ناروا دارای اجر، و از چه قسم آن بی بهره می‌گردند. و نیز بزرگترین گناهان قابل پسند مقامات عالی شان کدام است؟

جواب: به طور عموم بزرگترین آمال قابل ستایش به اساس شیاطین به چهار قسم است:

اول ـ آنکه شخص یا اشخاص بنیانگذار کدام عمل نامشروع گردند، مانند ترویج زنا کاری و شراب نوشی... و غیره افعال شنیعه که خلاف اساسات اسلام، از بین برندهٔ فرائض الله باشند؛ و در این اعمال بیشتر ارزش به آن گونه افعال داده می‌شود، که از همه اضافتر تجبر و حقوق تلفی اشخاص پیریزی گردد.

دوم ـ اعمال و اقوالیکه باعث بر قتل و غارت و غیره کارهایی گردد که از آن در بین شخص یا اشخاص، عقده های خصومت تا دیر زمان ایجاد شود، و امتداد جنگ و آدمکشی و غیره حق تلفی های ناحق بر عدهٔ مظلومان گردد.

سوم ـ غفلت از حقوق الله.

چهارم ـ غیره افعال خورد و بزرگ، که ابتدای آن به نام خیر شروع و سپس به شر انجام یابد. در اینصوت نیز اگر آن شر، شکل متعدی را به خود گرفت، طبعی ارزش بزرگتری به آن داده خواهد شد.

این بود خلاصه و فشردهٔ گناهان برزگ، که به نوبت خویش هر یک رفته رفته منجر به کفر و الحاد می‌گردد. نعوذ بالله منها!

در بارهٔ گناهانیکه به شیاطین اجر داده نمی‌شود عبارت اند از آن قسم افعال ناروا که شخص یا اشخاص به آن معتاد باشند مانند دروغگویی، زنا کاری، قمار

بازی، رشوت خواری، و سود خواری‌های معتاد بهای اشخاص؛ زیرا آن‌ها به ایفای این گونه کارهای ناروا عادت دارند.

هرگاه دروغگویی را شیطان، به چنان دروغ رهبری کرد که منجر به قتل، غارت، و یا عداوت طرفین گردید، آن وقت برای شیطانش اجر بیشتر و مزد اضافتر دهند. و یا قمار بازی در حال مشغولیت به قمار بازی و ضمناً گفتن کلمات کفر و رده و غیره فواحش زبانی معتاد است، اگر شیطان مقرره اش او را به قتل یا سرقت و غیره وادار کرد، آن وقت به او تزیید اعاشه و ترفیع رتبه داده شود و هکذا رشوت خواران عادی و غیره آدم خوران مدنی را به آنچه همواره به روح و روان اهل اسلام و کافه فرزندان بشر می‌کنند، اجر برای شیطانش نیست؛ اما اگر در خلال رشوت، خیانت به بیت المال دولت که حق هه افراد ملت است نمود، آن وقت به او زیادت در اعاشه و رتبه داده می‌شود. و مانند این صدها مثال دیگر.

سوال سی و ششم:

چه کسانی به دوستی خاص شیاطین متوصل گردیده می‌توانند؟

جواب: نظر به آیه مبارکهٔ:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (الذریات/۵۶)

ترجمه: و نیافریدم جن و انس را مگر برای عبادت (معرفت).

چون هر دو گروه جن و انس، مؤظف به معرفت حضرت کبریایی، مطابق دساتیر کتب آسمانی و انتها ناسخ الکتب ماضی قرآن محمدی صلی الله علیه وسلم اند؛ لذا به ایفای اوامر و ترک نواهی مأمور شمرده می‌شوند.

در طبقات الجن، آنانیکه از پیروی طاعات سر باز زند مستقیماً به دسته یی شیاطین پیوندد. و البته اعاشه و غیره تکالیف زنده گی اش به دوش شیاطین بالا مقام تر بوده و مطابق استعداد و فعالیت او، به وی مقرره را تعیین دارند که پارهٔ از آن‌را فوقاً تشریح دادیم. اما ملحدان و کافران اولاد بشر را شیاطین اگر چه به شکل بهترین دوست ایشان کار روایی‌ها کنند، باز هم بنابر عداوتیکه فطرتاً با فرزندان ابوالبشر دارند، به او در امرار حیاتش کمک مالی نکنند. نهایت به اینکه: تو باید در این راه وسایل میلهٔ خود را تهیه کنی و یا امثال خود گرگیهای دیگر، این اعمال ناروا را بسیار باید بنمایی، که دسته و پره ات بزرگتر باشد!

و اگر دارای نفوذ کاملتر از نگاه ثروت و یا قدرت باشد، او را به این مکر؛ که این مردم وحشی ماندند، اگر تو ایشان را به مدنیت معتاد کردی، البته به نزد سیاسمتداران عالم، دارای اسم و شهرت برجسته خواهی بود. و مدنیت مورد نظر را حاجت به تشریح نیست، فقط این بی بند و باری‌های غربی و غیابت مافی‌الباب الحاد و خدا نا شناسی، و ارتداد که تازه رو به نشو و نما گذاشته است؛ به دیدهٔ همگان به خوبی مشاهده می‌شود، گویند.

خلاصه، هر بد اندیش و خرابکار، که خود عادت به آن عمل ناروا دارد و دیگران را نیز وادار به آن می‌نماید، در حقیقت دوستان و پیروان و معاونان خاص شیطان عالی درجات شان اند، و اما اشد تر، کسانی اند که اگر شما رهنمایی نیک به جانب مقابل و یا عده ای از مسلمین و مؤمنین بنمایید، در برابر تان قدعلم کرده، و اگر موفق شوند به صدد مقابله نیز برآیند. اینجاست که آیهٔ کریمهٔ ذیل مصداق مطلق می‌یابد:

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ... (انعام/۱۲۱)

یعنی: شیطان‌ها خبر می‌دهند به دوستان خود، که با شما مجادله کنند، و به راه نیک نگذارند و منع نمایند.

سوال سی و هفتم:

از وساوسی که ایجاد می‌شود، اگر شخص به عمل آورد و یا نیاورد برای انسان و شیاطین چه اجر مرتب باشد؟؟

جواب: هر وسوسه و خطره به حکم دام، برای انسان است. طوریکه شخص در حال گرفتاری به دام، مسئول و مأخوذ شمرده می‌شود، به عین پیمانه اگر به آن وسوسه اقدام نکرد و از آن دام به اصطلاح پرید، به عین پیمانه دارای ثواب ضد آن عمل می گردد؛ خصوصاً که قدرت کامل در به جای آوردن آن از هر لحاظ داشته باشد، مانند نیروی جوانی و سرمایه‌های فراوان و غیره قدرت‌های چوکی و نیروی های شیادی.

و بیشتر به همچو کسانی در چنین موارد اجر عظیم داده می‌شود، که در حال برداشتن ضرر از جانب مقابل و یا غلبه قهر و یا شهوت خود داری ورزد؛ صاحب اجر عظیم بلکه از اهل جنات النعیم باشند که خدای متعال فرموده است:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ﴿۴۰﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (نازعات/۴۱)

یعنی: کسیکه ترسید از یاد حضور خداوند جل‌جلاله و منع کرد نفس را از برآورده شدن خواهشات فاسد آن، به درستیکه جنت محل بازگشت و جایگه او باشد.

و هکذا در حدیث شریف در آنجا که هفت طبقه را به روز جانگذاز قیامت، لایق نشستن به زیر سایهٔ عرش عظیم دانسته، یکی هم کسی است که بر گناه کبیره، با داشتن قدرت فایق شود، ولی از ترس خداوند جل‌جلاله پرهیز نماید، و به جای نیاورد، که بعینه مصداق مضمون آیهٔ کریمه دانسته می‌شود.

و در قسمت شیاطین، هرگاه وسوسه ایجاد کنند، و به آن شخص را وادار کرده و به بجای آوردنش بر او توفیق نیابند، هیچ اجر و یا مزدی نیست؛ بلکه تکرار خطا خوردن شخص از وساوس شیطان، بر وی (شیطان) زجر مقرر دارند، زیرا به نکردن و عملی نشدن آن وسوسه، برای شخص مقام در باطن داده شود.

و به نزد شیاطین تقرب یافتن انسان از هر جا به هر صورت که ممکن شود، امری بس خطیر باشد، و از جانب دیگر شخصی که عامل به وساوس نگردد؛ در حال به باطن خود نور احساس کند. و اگر استعدادش به درک آن نورانیت، قابلیت ندارد باکی نیست. مطلب مطلقاً به وی نوری زیاد از سابق در باطنش از طرف خداوند جل‌جلاله داده می‌شود، و اگر به خوبی دقت کنیم شخصی که در یکی از موارد شر و اعمال نامشروع جلو خود را گرفته، و از آن دام، به سلامت پریده باشد، خیلی مسرور دیده شده و حتی از نکردن او و یا ابا ورزیدنش اظهار خوشحالی و فرحناکی می‌نماید. و اگر عمل مهم و کار بزرگ را محضاً لله ترک نموده باشد، چون از آن، نور کامل و قوی آناً به وی داده می‌شود، فقط به شکل یک خاطرهٔ خیلی بزرگ از آن در بسیاری محافل یاد آوری می کنند. که ما و شما به چنین تفصیلات واقعات، از زبان اشخاص گاه گاهی برخورد می کنیم.

و این چنین کاملترین تلبیسات شیاطین آن است که در میدان خشک و خالی، شخص را به بلایی داده و نتیجهٔ جزیی نیز از آن به او نرسیده باشد.

مثلاً: برای دزد گوید؛ برو فلان جای کس نیست، مال و اموال بسیار به وجوه نقد به دست می‌آید. به محض که شخص بدانجا رسد، صاحب خانه را از جانب دیگر بر او رساند.

و یا زانی را از پهلوی زن حلالش برخیستانده و به امید وصل کدام معشوقهٔ فاسقه، به او نوید های وصل، به روی صحائف دماغش نقش بندی و مجسمه

سازی‌ها نماید. اما وقتیکه او آنجا رسد، هنوز دستش به دلبر موعـود نرسـیده، بـه دام بلا و یا قتلها و غیره فتنه ها افتد. و مانند این صدها نمونهٔ دیگر.

خلاصه، به همچو شیاطین دستمزد کاملتر وقتی دهد که فتنـه را بـر انگیـزد و منجر به آشوب گری‌های بزرگ شود. ولی هیچ نوع تصـرف و یـا اسـتفاده از آن پیمانه، به شخص حاصل نگردیده باشد.

سوال سی و هشتم:

حرکات و اعمال شیاطین چطور سانسور می‌شود؟

جواب: شیاطین کتاب مقررات معاصی و در مقابل هر یـک از آن اجـر بـرای ایجاد کننده اش دارد، به شرطیکه موفق گردد. به روی این اساس، بـه نـزد همـه شیاطین عمل و پاداش آن در محلش، بلاتشبیه چون قـرآن حفـظ سـینه فـرد فـرد شان باشد. و لذا به روی این معمول، می کوشند تا هرچه زودتر مصدر ایجاد فتنه و یا معصیت برزگتر گردند.

خلاصه، مجموعهٔ کردار خود را افراد به طور مقـال بـه حوالـه داران، و حوالـه داران بلند رتبه گاهی علی مراتب درجات شان به هنگـام شـام و صـبح یکایـک شمرده، و بالمقابل پاداش آن‌را که او خود می‌داند مطالبه نماید، و در حال بـه او داده شود.

اما کسانیکه مصدر کدام کاری و یا واسطه ای اجـرای کـدام گنـاهی بزرگتـر گردید، نیز معین است. که او به انـدازهٔ کلانـی معصـیت، بـه درگـاه کـدام آمـر مشرف شده و لایق نوازش از نزدیک گردیده می‌تواند.

خلاصه، او را به حضور آن مأمور شیطانت‌های قوی برده، و شـاید بخشـش و نوازش به او رسیده، و ضمناً در قضای شیاطین برودکاست هـم از وی و عملـش

کرده شود؛ فایده این نوازش و یا اعلان فعالیت، در باره او اینست که بـرعلاوه از زیادت اعاشه و رتبه، بالفرض کدام وقت تیرش در فتنه انگیزی به خاک خورد و موفق به نقشهٔ خویش نگردید تا چند مرتبـهٔ تکـرار آن ناکـامی خـویش مجـازات نشود. و این اجتماع علی العموم به شیوهٔ انجام یابد که دستهٔ شیطان انفسی فقـط از مسکن خود و شیاطین آفاقی به آن محضر گرد آمده طـرز اجـراآت و فعالیـت خویش را بازگو نمایند. فقط عدهٔ محدودی نیز هستند که در میانه، خاک بر سر ریزند، واه و افغان را اشک ریزان سر داده و الوداع و واویلا برپا نمایند.

چون پرسند: که چه شده؟

گوید: فلان کس که بر وی مقـرر بـودم از عرصـه (...) مـدت اسـت. بنـابر توجه مزید که در ایفای اوامر الله و یا ذکـر حضـرت او تعـالی و یـا غیـره اعمـال خیریه که برای بهبود اجتمـاع ارزش و اهمیـت بسـزایی دارد نورانیـت یافتـه، کـه دیگر از نزدیک با او بود و باش کرده نمی‌تواند؛ و حتی بعد از این دیگر راه امید مقارنتم با وی باقی نمانده است.

در این اثنا علـت اصـلی پیـدایش ایـن نورانیـت مـازاد را پرسـند و مطـابق آن، هدایت به القای وساوس به او دهند؛ هرگاه موفق شـد خـوب؛ و الانـه او را از آن شخص برطرف کرده، شیطان دیگر و پر تلبیس قویتر را بر وی مقرر دارند.

البته شیطان بعدی در رشتهٔ که آن شخص پیشرفته و نورانیـت حاصـل کـرده، تخصص به سزایی به شیادی و حیله سازی‌ها دارد.

خدا پناه و نجات دهد به آن مؤمن از چنین شیاطین باطنی و ظاهری، و به مـا و شما نیز هم!

سوال سی و نهم:

احساسات مترقی برای اتخاذ قرب حضرت الهی چطور به باطن شخص موجود می‌شود؟

جواب: این دولت اکثراً به دو نوع ظاهر می گردد:

با واسطه و بلا واسطه.

سوال چهلم:

لطفاً اگر در مورد هر یک توضیحات مرحمت فرمایند؟

جواب: **اول - با واسطه:**

توجه در امور خیر به وسایط گوناگون ممکن دارد. اما به طور عموم از صحبت نیکان و صالحان و غیره علمای عامل زمان، هر چه زودتر مؤثر گردیده و باعث بر بیداری باطن شخص شده می‌تواند. و گاهی از طرف اشخاص بی علم و یا علمای بی عمل نیز ممکن است چنین دولت به دست آید.

و این بدان ماند که شخص نادانی طلای به دست داشته و به معرض فروش گذاشته باشد؛ چون او حقیقت قیمت و جنسیت آن‌را به خوبی نمی‌داند، صراف صاحب عیار بر وقتش رسیده، به بهای ناچیز از دستش بیرون آرد.

و یا اینکه برخی علما حقایق احکام کتاب الله را گویند، چون خود بدان عمل نکنند باعث عذاب ایشان و نجات و ازدیاد قرب مستمعین گردد. البته چانس توفیق در چنین صورت به دیگران کمتر واقع شود، از اینرو خدای متعال به عبارت زنند، گویندگان بی عمل را تقبیح کرده می‌فرماید:

يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف/۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید چرا می گویید آن چه را که به آن عامل نیستید. بسیار ناپسند است نزد خدای متعال آنکه بگویید مگر به آن عمل نکنید.

به هر حال توفیق یافتن این گونه راه روی‌ها را با واسطه گویند، که از اقوال خدا و رسول و گاهی از مطالعات آثار عرفا و اهل الله انتباه گرفته باری با خود به دقت بر عمر گذشتهٔ خویش نظر به غور انداخته و از آن چه کرده ندامت باطنی حاصل کرده گوید: چه کردی، یا چه شدی، همه عمر به غفلت، نتیجه هم به این عزت یا ذلت؛ آخر چه می‌شوی؟ در آینده خط مشی را بر اساس عشق بر دین و پیروی از آن قرار دهد، که این و امثال این انتباه با واسطه نامیده می‌شود.

دوم ـ بلاواسطه:

آن باشد که بدون کدام چیزی خود به خود در قلب شما توجه به امور خیر و ترک از معاصی القاء می‌شود؛ مثلاً در بستر یا کوچ یا جای آرام نشسته اید می‌بینید، که در دل شما واقع می گردد، که از این همه مردم آزاری و بدکاری یا فلان و فلان کارهای مضر چه حاصل! و تا کی می نمایی؟ بیا دیگر توجه نما و باز گرد، و یا اینکه عمر را به غفلت و معصیت و ضرر اولاد بشر خصوصاً مظلومان گذشتاندی، چه شد؟ آخر کجا می‌شود؟ و چرا چنین می کنی؟ بیا از خدا بترس! دیگر این همه تجاوز و مردم آزاری و کج روشی‌ها را ترک نما!.

این‌ها همه نمونه های از الهامات ملکی در دل باشد. چنانچه رسول علیه السلام فرموده است:

ان لربکم فی ایام الدهر نفحات افلا تعرضوا الیها

ترجمه: از برای خدای متعال در شبانه روز بر قلوب انسان‌ها خصوصاً مؤمنین نظر هاست؛ آیا به این نظر ها بازگشت و توجه می کنید؟

اقسام این نظر و تعداد آن بر بواطن اشخاص متفاوت است. یعنی برخی مـردم را روز چند بار، و بعضی را یکبار، و قسمتی را دو روز یا سه یا چهار یا پنج یـا ده یا بیست روز بعد، و الی آخر عمر یکبار، این نظر بر قلبش افتد. که علـت کمتـر واقع شدن این نظرها خاصاً بر قلب بنابر کثرت معاصی و سیاهی بـاطن اشـخاص باشند.

به مرتبهٔ دوم، عدم احساس از این نظر و حتی عمل نکردن از همه بیشتر تباعد فاصله بین نظر خدای متعال را بر قلوب بار آور شده، یعنی همینکـه نظـر اول بـر دلش واقع شده و او به اثر وساوس شیطان و رهزنی‌های آن، به آن وقع نگذاشـته، فریب خورد، اگر آن آن نظر به روز یک بار می‌شد به طـور مثـال، دو روز یکبـار شود؛ اگر به آن نیز اهمیت نداد، چهار تا پنج روز بعد، و بالفرض که به ایـن نیـز اعتنا نکرد هفت یا ده روز بعد، و هکذا در صورت عدم توجه و کار نه بسـتن بـه آن نظر خاص، بعد مسافت از ماهی به ماهی، بلکه سال یکبار، و حتـی بـه عمـر یک یا دو بار بیش در برخی اشخاص واقـع نشـده. ای‌نـرا نیـز بایـد دانسـت کـه وجود تقویهٔ جسم از درک حلال و حرام به چه تناسب کـه تغذیـه می‌شـوند، بـه همین پیمانه در ورود همچو نظر ها ارتباط و اثر مستقیم دارد. یعنـی کسـانیکه از مدارک حلال و طیب جسم شان از صغارت تا کبـارت تربیـه یافتـه باشـد، وقـوع همچو نظرها بیشتر و زودتر؛ و به کسانی که از وجوه حرام امـرار حیـات شـان از مهد تا لحد بیشـتر شـده باشـد، کمتـر و دیرتـر باشـد. و ایـن تغییـرات بـه سـنین اشخاص نیز تا جای مربوط است. تمت بالخیر

به روز چهارشنبه **١٤** دلو **۱۳٤۹** هـ ش مطابق ۷ ذی الحجه **۱۳۹۰** هـ ق یعنی درست در روز عید سعید اضحی در کوته قفلی‌های محبس دهمزنگ انجام یافت.